

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۵۷	کتوب شصت و یکم در بیان آنکه از صفی شریف	۴۹	کتوب شصت و نهم مستطیر فصاح -
۵۸	کتوب شصت و دوم در بیان آنکه کاد و صلاح و دیگر	۴۹	کتوب سی و نهم ایضا -
۵۹	کتوب شصت و سوم در سفارش میر محمد حسین صاحب	۴۹	کتوب چهلیم در امانت حزب البحر -
۶۰	کتوب شصت و چهارم در سفارش بعضی اعزّه	۵۰	کتوب چهل و یکم شش مستطیر مضامین نصیحت آمیز -
۶۱	کتوب شصت و پنجم شش مستطیر مضامین نصیحت آمیز -	۵۰	کتوب چهل و دوم در بیان آنکه حالات سفر
۶۲	کتوب شصت و ششم ایضا -	۵۱	کتوب الیه مضامین نصیحت آمیز -
۶۳	کتوب شصت و هفتم در هدایات -	۵۱	کتوب چهل و سوم در سفارش هنر علی خان -
۶۴	کتوب شصت و هشتم در هدایات -	۵۱	کتوب چهل و چهارم در سفارش ظفر علی خان
۶۵	کتوب شصت و نهم ایضا	۵۲	کتوب چهل و پنجم در سفارش میر اسد الله
۶۶	کتوب هفتاد و یکم در بیان صلح قزاق با روس	۵۲	کتوب پنجاه و ششم در هدایت ملا دوست محمد لایلاف
۶۷	کتوب هفتاد و دوم در بیان شاه ابدالی بنو احمد شاه افغان	۵۳	کتوب پنجاه و هفتم در بعضی احوال میان عزیز الله
۶۸	کتوب هفتاد و سوم در بیان بعضی مضامین و حید	۵۴	کتوب پنجاه و هشتم در سفارش میر بهجو -
۶۹	کتوب هفتاد و چهارم در امانت دادن بدو افسران	۵۴	کتوب پنجاه و نهم در سفارش میر شاه -
۷۰	کتوب هفتاد و پنجم در طرفه	۵۵	کتوب پنجاه و دهم در سفارش میان محمد اکبر -
۷۱	کتوب هفتاد و ششم در هدایت و نصیحت کتوب الیه	۵۵	کتوب پنجاه و یازدهم شش مستطیر احوال سفر خود
۷۲	کتوب هفتاد و هفتم ایضا -	۵۶	کتوب پنجاه و دوم در سفارش حضرت میر سلیمان
۷۳	کتوب هفتاد و هشتم در هدایت و نصیحت کتوب الیه	۵۶	کتوب پنجاه و سوم در هدایت شش مستطیر احوال سفر خود
۷۴	کتوب هفتاد و نهم در بیان پست آمدن معز	۵۷	کتوب پنجاه و چهارم در سفارش میر سلیمان
۷۵	کتوب هشتاد و یکم در بیان پست آمدن معز	۵۷	کتوب پنجاه و پنجم در سفارش میر سلیمان
۷۶	کتوب هشتاد و دوم در بیان پست آمدن معز	۵۸	کتوب پنجاه و ششم ایضا -
۷۷	کتوب هشتاد و سوم در بیان پست آمدن معز	۵۸	کتوب پنجاه و هفتم ایضا -
۷۸	کتوب هشتاد و چهارم در بیان پست آمدن معز	۵۹	کتوب پنجاه و هشتم در سفارش میر محمد کن فاضل
۷۹	کتوب هشتاد و پنجم در بیان پست آمدن معز	۶۰	کتوب پنجاه و نهم در سفارش میر محمد کن فاضل
۸۰	کتوب هشتاد و ششم در بیان پست آمدن معز	۶۱	کتوب پنجاه و دهم در سفارش میر محمد کن فاضل
۸۱	کتوب هشتاد و هفتم در بیان پست آمدن معز	۶۲	کتوب پنجاه و یازدهم در سفارش میر محمد کن فاضل
۸۲	کتوب هشتاد و هشتم در بیان پست آمدن معز	۶۳	کتوب پنجاه و دهم در سفارش میر محمد کن فاضل
۸۳	کتوب هشتاد و نهم در بیان پست آمدن معز	۶۴	کتوب پنجاه و یازدهم در سفارش میر محمد کن فاضل
۸۴	کتوب هشتاد و دهم در بیان پست آمدن معز	۶۵	کتوب پنجاه و بیستم در سفارش میر محمد کن فاضل
۸۵	کتوب هشتاد و یازدهم در بیان پست آمدن معز	۶۶	کتوب پنجاه و بیست و یکم در سفارش میر محمد کن فاضل
۸۶	کتوب هشتاد و بیستم در بیان پست آمدن معز	۶۷	کتوب پنجاه و بیست و دویم در سفارش میر محمد کن فاضل
۸۷	کتوب هشتاد و بیست و یکم در بیان پست آمدن معز	۶۸	کتوب پنجاه و بیست و سوم در سفارش میر محمد کن فاضل
۸۸	کتوب هشتاد و بیست و دویم در بیان پست آمدن معز	۶۹	کتوب پنجاه و بیست و چهارم در سفارش میر محمد کن فاضل
۸۹	کتوب هشتاد و بیست و سوم در بیان پست آمدن معز	۷۰	کتوب پنجاه و بیست و پنجم در سفارش میر محمد کن فاضل
۹۰	کتوب هشتاد و بیست و چهارم در بیان پست آمدن معز	۷۱	کتوب پنجاه و بیست و ششم در سفارش میر محمد کن فاضل
۹۱	کتوب هشتاد و بیست و پنجم در بیان پست آمدن معز	۷۲	کتوب پنجاه و بیست و هفتم در سفارش میر محمد کن فاضل
۹۲	کتوب هشتاد و بیست و ششم در بیان پست آمدن معز	۷۳	کتوب پنجاه و بیست و هشتم در سفارش میر محمد کن فاضل
۹۳	کتوب هشتاد و بیست و هفتم در بیان پست آمدن معز	۷۴	کتوب پنجاه و بیست و نهم در سفارش میر محمد کن فاضل
۹۴	کتوب هشتاد و بیست و هشتم در بیان پست آمدن معز	۷۵	کتوب پنجاه و بیست و دهم در سفارش میر محمد کن فاضل
۹۵	کتوب هشتاد و بیست و نهم در بیان پست آمدن معز	۷۶	کتوب پنجاه و بیست و یازدهم در سفارش میر محمد کن فاضل
۹۶	کتوب هشتاد و بیست و دهم در بیان پست آمدن معز	۷۷	کتوب پنجاه و بیست و بیستم در سفارش میر محمد کن فاضل
۹۷	کتوب هشتاد و بیست و یکم در بیان پست آمدن معز	۷۸	کتوب پنجاه و بیست و بیست و یکم در سفارش میر محمد کن فاضل
۹۸	کتوب هشتاد و بیست و دویم در بیان پست آمدن معز	۷۹	کتوب پنجاه و بیست و بیست و دویم در سفارش میر محمد کن فاضل
۹۹	کتوب هشتاد و بیست و سوم در بیان پست آمدن معز	۸۰	کتوب پنجاه و بیست و بیست و سوم در سفارش میر محمد کن فاضل
۱۰۰	کتوب هشتاد و بیست و چهارم در بیان پست آمدن معز	۸۱	کتوب پنجاه و بیست و بیست و چهارم در سفارش میر محمد کن فاضل

این کتاب کی جکی به فهرست هر ابو و جوان خوبون که لایحه خط کاغذ هم و عهد قیمت می

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دلالة على قدرته وقوته

٢٥٩٦

والمؤمنين الذين هم خير خلق الله
وأحبهم إليه وأكرمهم عنده
وهم خير خلق الله وأحبهم إليه

والمؤمنين الذين هم خير خلق الله
وأحبهم إليه وأكرمهم عنده
وهم خير خلق الله وأحبهم إليه

والمؤمنين الذين هم خير خلق الله
وأحبهم إليه وأكرمهم عنده
وهم خير خلق الله وأحبهم إليه

والمؤمنين الذين هم خير خلق الله
وأحبهم إليه وأكرمهم عنده
وهم خير خلق الله وأحبهم إليه



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي يحميكم يستفهم كل كتاب بذكره يصيد كل خطاب فيشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له وشهد ان محمدا عبده ورسوله شهادة ينال بها الشاهد دار الرضوان بلا ارتباب نصلي على محمد واله صلوة تنقلنا من حول المطلاع يوم الحساب تمهيدا لنعلم الله نفعي وحسن المآب اصحابا يمجون في حقير خيرة عباده اسم الواحد الاحد ابو الخير محمد ابن احمد مراد آبادي مولانا فادوي نسبنا نقشبندی مجددی شریک از بدو شعور و عظیم طلب طریقت رسم بود و بعد از تحصیل علوم شریف باطنی افزود و دیگر بضمون ^ص ای بسا المیسر کم و بیست پس هر دینی نباید دادست به تصوفین خرقه پوشش گندم نان جو فروش که بجهل مرکب گرفتار و از کتاب سنت بهره ندارند و بزنی علما و فقرا برآمده و چیزها در دین متین احداث کرده اند غیر شریعت گویند و بی آوردم و مترصد فضل سبحانی و موهبت سبحانی بودم تا آنکه قانعیم به خدمت فزاد و افراد قطب الاقطاب سلطان الشایخ فی الافاق دارش موارث الاولیا بالاعتقاد

حجة البدر علی عباد ورحمة الله العالیضته فی بلا و دقطب فلک الهدایه مرکز دائره اندراج النهایه فی
 الهدایه سیدی و سندی و ذخیره یومی و غدی و مکان الروح من جسدی ظل الله المنان مرشدنا
 و هادینا و استاذنا و ملا و نامولینا **فصل الرحمن** مع المسلمین بطول بقائه و نور العوالم
 بنوره و ضیاءه رسانید فرایت بالا عین ات سمعت الا اذن سمعت **هـ** هو خیر من مدعی کل عظمت
 و اکرم من یطوی الیه المراحل بدین بعد بطلان کتب قوم قدیم و جدیداً موفق شدم و آخر کتابی که بطلان
 در آمد مکتوبات قدسی آیات حضرت عارف باسد هادی الی الله طالی سرار الطریقه و الشریعه صغر
 و قایق السره حقیقه حضرت شمس الدین حبیب الرحمن **هـ** مرزا مظفر جابجا نامان شهید بود قدس
 سره که کشف بسیاری از مضللات شریعت طریقت میکند حل اکثری از وقایع مذمبه ملت فیما ید
 چون این جوامع الکلمه بی محسب مدبایه متقصا شش کوشیدم و جاها تلاشیدم تا آنکه در البانات فلنای
 حضرت ایشان قدس سره ضاعف آن یافتیم و بنیگام تلاش مکاتیب حضرت غوث الثقلین امام
 الطائفتین شیخ الاسلام و المسلمین محی الدین ابو محمد عبد القادر حسنی ایوبی **ج**
 و حضرت عارف باسد مولانا شاه ولی الله محدث دہلوی و حضرت مجمع الکلمات قاضی
 الشاہ المدنی پتی رحمۃ الله علیہم اجمعین نیز بدست آمد پس ختم که تنہا ستند و نباشم بل آورد
 عزیزان سازم و باینترض آن تفریق را بجمع آوردم و از ہر باغی گل برچیدم و باخر کتاب سال
 اسرار العارفین و سیر الطالبین شیخ الشیخ شہاب الدین سہروردی
 رحمۃ الله علیہ کہ مختصریت مضبوط در سیرت سلف صلح نقل کردم بطریق ترجمہ با مرکب و کتب
 بر منی نہ مان برداشت امرومی و نہ در آوردم و روی تا نو ختم سخن انیش خود و مجموعہ
 بہ کلمات طلیات موسوم کردم و بدو باب مہتوب ساختم باب اول در مکاتیب
 این باب شش است بر چهار فصل **فصل اول** در مکاتیب حضرت غوث الثقلین **فصل دوم**
 در مکاتیب حضرت مرزا صاحب شہید **فصل سوم** در مکاتیب قاضی شامد پانی پتی **فصل چهارم**
 در مکاتیب مولانا شاه ولی الله محدث دہلوی **باب دوم** در ترجمہ اسرار العارفین و

سیر الطالبین شیخ سروردی حرّاً باشد که عزیزان متعبر دارند و فقیر را بدیای حسن خاتمت
 یا آورند و ما تقوی علی الا بالله علیه توکلت و هو رب العرش العظیم **باب اول** از کتاب
 کلمات طیبات در مکاتیب این باب مثل است بر چهار فصل **فصل اول** در مکاتیب حضرت غوث اعظم
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مکتوب اول العیز زینبیه طلب خود یکی در بوتة فالذین جامداً افینا و باش و صندل که
 الله نفسه بکدار و خالص کن تا ثایان مهر لنهذینهم سبلنا گرو و در بازاران الله
 اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة او را از رشتی باشد و بدن سبزه
 توانی که بضاعت دین خالص الا الله الدین الخالص حاصل کنی و شاید مرغی از اسرار و الخلق
 علی خطه عظیم بکشاید و از لواحق انوار افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نول من ربه
 شاعری بر تو تابد و از ندانی داعی ادعونی استجب لکوا بعتنه در دل تو پیدا آید و انضیض قل
 متاع الدنیا قلیل پای همت بزمین نمی و از اوج والا خیر خیر لعل تقی عیون کنی از نسیم اقر با لیم
 من جبل الودید بوی در شام جان تو رسد و شجره قلب زان را بهتر آید و از باختم
 قل الله ثم ذرهم و ربوستان تجرید فلا تدع مع الله الهاخری برگ شوی و ریاح نضن بهاران
 الذین سبقت لهم من الحسنی در وزیدن آید و محابان الله محبتی الیه من یشاء
 از ضایل فصل باریدن گیر و اراضی ریاض قلوب از نباتات و عللنا که من لدنا علما سر سبز
 و اشجار سباین از انهاران رحمة الله قریب من الحسنین بار و گردد و عیون و صول و رشتیه
 عیناً یشرّب بها المقربون و رادی سرور و آید و بشیر اقبال خلك فضل الله یوتیه من یشاء
 بشارت فیض و ارسا نالا تحافوا و لا تحزنوا بالجنة التي کنتم توعدون و رضوان جنات سیم
 رضی السعدین و در هر کلو و اشر و اهنشاً بما کنتم تعملون و السلام **مکتوب دوم** و هم ای عزیز
 ترسانان و که یوم یفر المرء من اخیه و ائمه و ابیه و صدأ کبته و بنیه و از محاسبه ان تبدوا ما
 فی انفسکم و تخفوه یا سبکو به الله اندیشه کن و چون او را نکند که انعام محظوظ و انفسانی مشغول سبای

در کتب کتب و بعد از فارسی

و سرور مرا قیامه فا ذکر منی اذ کمر فرو برد و دیده در مشا بره و چون یوم غدنا ضربه الی ربنا نظره
 بختنا و نظاره کن از نعیم و لکوفها ما تشتهی انفسک و لکوفها ما تدعون یا داور تاملای اعی
 الله یدعنا الی دار السلام در گوشن و شش افتد و از خوا بگذاخت اما الحیوة الدنیا لعب لهو
 پیدا گردی و در طلب رجات و السابقون السابقون اولئک المقربون فی جنات النعیم
 از سر قدم سازنی و مرکب همت از جانج دل در تازی تا بشیر الطاف الله لطیف بعباده باطن
 الطابق ندای طهر البشیر می ترا و در پیش آید و عسا کر انداد و الله جنود السموات و الارض همراه تو
 شود و بشکر اعدان الشیطان للانسان عدیمین فیروزائی و از دام هوای نفس ان
 النفس الامارة بالسوء خلاص یابی و لوح دل از لطائف اسرار اتقوا الله و یعلمکم قوم گردنی
 و مرغ دل خطا مرتد رسد قیام یا داور و در فضای سلوک فاسکلی سبیل بک ذللا بخلخ میانی
 در پر واز آید و از تمارانس در بساتین کلمه من کل الثمرات محفوظ گردد و آئینه سراز لوا مع انوار
 تجلیات هم صفت نور گردد که سر قیام الیل فی النهار کشف شود و در وضه ضمیر تو از مطار
 غم و فتنه لئلا من السماء ماء فانت کایه جنات و حب الحصيد سر سبز بچرخ ارم گردد و در سو
 و احینا به لیلۃ مینا مر ترا فهم شود و دستار فکشفنا عنک غطاءک فصورک الیوم الحدید
 از پیش تو بردارند و تو در مشا بره کمال او فردمانی گاهی در دریای بی نیازی ان الله لعن عن
 العالمین فرد شوی و از سموم مهب افامنوا مکر الله در گرداب سرگردانی فردمانی و گاهی
 نسیم طاف و لا یتأسوا من روح الله و رگشن تمجید چون عند لیب از شوق در ترخم آئی از غلبات
 و جود نهم آئی لاجلاد یح یوسف بر کشی و حساد بزبان ملاست پیش آید و گویند تا الله انک لغی
 ضلالتک القدیم و چون تاثیر و القیه علی وجهه فاقد بصیرت ظاهر گردد و همه اخان باطن
 نیاز و حجب در خوست کنند که استغفر لنا ذنوبنا اننا کنا خاطئین و از سر صدق پر خوانست که
 لقد اثرتک الله علینا و نود مقام مناجات آئی و بزبان حال گوئی که رب قد ایتیتنی من الملائک
 علمتني من تاویل الاحادیث فاطبر السموات و الارض انت ولی فی الدنیا و الاخرة تو فی

مسلماً و الحقی بالکمال الحین والسلام مکتوب سوم ای عزیز پیش ازین تعاضل کردن
 بحیات منور و شرف نه دلیل سعادت بود و مگر خطاب ارضیتهم بالحق الدنیا من الاخرة بگوشت
 جان تو نرسیده است و از وعید و من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی فاضل سبیل
 خوف ناداری و از ترسید اقرب للناس حسابه و هو فی غفلة مع ضنون هیچ اندیشه نمیکنی از
 توبیخ من کان پرید حوث الدنیا ثقیله منها و ماله فی الاخرة من نصیب هیچ یاد نمی آری و از
 تنبیه فاما من طغی و اثار الحیوة الدنیا فان الحیة هی المادی و هیچ ابتناء نمیکیری تا چند در پی
 غفلت سرگردان و در سبای شهوت بی سامان باشی یکی در صومعه تن باو الی الله در شور و
 محراب و انبیا الی بگو توجیه بر و به بیان صدق و خلاص بر خوان انی وجهت وجهی الذی فطر
 السموات الارض حیفا تا نفایس سرار و هو الذی یقبل التوبة عن عباده و یعفو عن
 السیئات از خراین الطاف ان الله عفو رحیم بر تو کمشوف شود و بیک عنایت بشارت از
 رساندن الله یحب للتوابین و یحب المتطهرین و به ارج معارج تفر من تشاء عروج بخشد و مناد
 اقبال زبان خال ناکند کمان الذین قالوا دیننا ثم استنقأمو افلاخوف علیهم و لا هو یحزن و نه
 والسلام مکتوب چهارم ای عزیز چون موسی عارف از بطالع سموات سرای طلوع کند و از
 قلوب بنور امتداد منور گردد که اشرف الراض بنور دها و غطای ظلام خیالیه از پیش بصائر
 مرتفع شود که فکشفنا عنک غطاءک نواظر انهام از شا به لوا مع انوار قدس از حیرت چشم باز
 و خواطر افکار از مکه شفع عجایب اسرار عالم ملکوت در تعجب شود و به بیان عشق او را در بودی طلب کرد
 کند و غلبات شوق در موطن قربان نشد و ندا می ان الله لذ و فضل علی الناس نه اکند
 هو معکم ایما کنه چون بزکته سر حیت طلوع گردد و هستی خود را گم کند و لا تجملوا مع الله الهانض
 و در دریای نیستی لیس لک من الامر شیء فرو شو و ناگو بهر اسیر را بچنگ آرد و امواج غمت او را
 در محیط عظمت در اندازد چون خواهد که بر کناره آید در گرداب حیرت افتد و بگوید رب انی ظلمت
 نفسی فاغفر لی مراكب ابد و از الطاف و حملناهم فی الیوم و البحر و رسد او را بساط

نصیب برحمتنا من نشاء فهو آرد و مفاتیح خزاین اسرار و الله بکل شیء محیط بدو سپارند
 و بر موز و اشارات و ان الی ربك المنتهی الطالع بخشش پس فادعی الی عبدک ما اوحی چه باشد
 بقدر ای من آیات ربه الکبری چه معنی دارد مکتوب چشم ای عزیز کی از عالم غور و فلاغ نکر
 الحیوة الدنیا و لا یغرنک رب الله الخیر و دعوی کن و از منازل بل حضور که تصرف فی وجوه و هوسه نظره
 النعمیه یاد آور تاگر بوی از نجات بوستان فروج و دیمان و جنة نعيم بشام جان توست
 جبر و انجام جهان نای و یسقون من ریح حق خنق ختامه مسک در کام توریزند و وقایع هر
 محتاج بجاء الحق من ربك کشف بر تو شود و تو بر بساط تفرد که تدع من دون الله مالا
 یفعلک و لا یضرک از مسافران سخن نقص علیه نباء هو الحق فسانه و شاهد مشهود
 استماع کنی گا ہی با باد نغمات خطاب فیشر عبادی الذین یستعینون القول فیتبعون احسنه
 از غایت شوق در طرب آئی و گا ہی از صدقات سطوت فاستقم كما امرت و من تاب معك
 سر در مراقبه حزن در کنی و گا ہی بحال التین و اعتصموا بحبل الله جمیعاً خفاک و رزنی و گا ہی
 و قرآن و ما انصر که من عند الله در آ و نیزی و گا ہی در و ریای سنستند بسجده جیش
 یعلمون فرو شوی و گا ہی بر ساحل لطف ان الله بکول حرف رحیم گذر کنی و از حدائق فین
 یوحی لقاء ربه فلیعمل عملاً صالحاً آثار بر چینی و از انهار کل درجات فعملوا بایمانی اخلص
 اعتراف نائی و در طلب صدق ان صلیوتی و نسکی و هیئاتی و ما فی الله رب العالمین لا شریک له
 قرار گیری و از مائه نعم و من اوفی بعهده من الله فاستبشروا بر خوری و از مناوی هم شنوی
 یا کجادی لا خوف علیکم الیوم و لا استعجابون مکتوب چشم ای عزیز چون آهنگ فرا میر
 انسن سماع قلوب در رسد و از سماع نغمات خطاب السمیت بر بکرا یا آرد و مسکرات قالوا
 بله را تذکر کند و عند لیسان احزان با و قار حشرت نغمه یا اسفنی علی یوسف برگشند و بر بط کر و
 ترانه انکسار و بیضت عیناه من الحزن فهو کظیم نواختن گیر و وطن و نواای بنیوای آنها
 اشکو بنی و حزنی الی الله باهنگ فصر بر جمیل نعم و دشت کند و بر قات جذبات شوق در

فضای سموات سرایر و رملخان آید و انوار چون دل شطس گرداند که یکا دستا برقه یان
 بالابصار و قطرات غبرات از حجاب اعین ارواح چندان متقاطر گردد که اراضی مرزعه من کان
 برید حوث الاغرة نزدل فی حوته از نباتات و عدل کوالله مغام کثایرة جمله محصد گردد و وود القو
 امال ومن یتوکل علی الله فهو حسبه بنفحات واک ان الله بالغمرة قد جعل الله لکل شیء قدرا
 سر سبز معطر و مروج شود و اغصان نهال صبر شمارا نماید و فی الصابرون اجرهم بغير حساب
 بکمالیت سد و مرتاح عنایت هذا عطا ونافا من او امست در اهتزاز آید و نداوی و ربک
 الغفور ذو الرحمة ندان در بیان هذال نقا ما له من نفاذ و اسد اعلم بالصواب ^{استحضر در پ} مکتوب
 ایضری تا جبهه صراط را بر خاک نیاز نهی از حجاب اعین باران حسرت نباری بوستان پیش تو
 هرگز از نباتات طرب سر سبز نشود و نخستان یاسید بحر احین مراد بار و رنگر و و اغصان صبر
 باوراق ضا و ریاحین انس ثمرات قرب فان لعندنا لالی لغی و حسن ماب سر سبز نشود و نباتات
 نرسد و عندلیب قلب بنجمه شوق در ترنم نیاید و هامی فواد اخجه انی ذاهب الی ربی سیهان
 از نفس ام الانسان در پر واز نشود و از فضای لا تمدن عینک الی ما متعابه از واجبا
 منه و زهرة الحیوة الدنیا کلفتته و فیه عبور کند و هرگز بسده مقعد صدق عند ملیک
 نرسد و از شمار اشجار لهو ما یساون عند بهر هیچ بر نخورد و از بوستان و الله عندا حسن
 المآب بوی بشام جان می نرسد و از گلزار نعیم و لهو دار السلام عند بهم و هو ولیهم بما
 کانوا یعملون هیچ بر خور داری نیابد و السلام مکتوب ^{ششم} ای عزیز چون فروغ نور صبح بوی
 از افق مشارق قلوب ظهور یابد که و الصبح اذا تنفس شموس عین الثقیین بر افلاک سرایر
 برنج استوار شود که و الشمس تحوی لمستقرها اطلات جود بشریه در ضو انوار لمعات نور هم
 ایسی بین ایدیه و ستواری شود و سرتوبج اللیل فی النهار طاسر گردد و سابقه عنایت الله
 ولی الذین امنوا یحرجهم من الظلمات الی النور نقاب ریش بودارد و در لشکر شیطان که ان
 الشیطان لکود و مبین فیروزائی و او در معرکه فاتحه زده عد و اباسپاه خویش که زین للناس

حب الشبهوا من النساء والبنين بالشركاء حاريس شووايشان از صدق حال لبان بنو اسر
 بر خوانند که بقیق صدای ولا یطق لسانی و بانیز دران عزیز و خیر است کنند که واعف عنا و اغفر لنا
 وارحمنا انت مولینا فانصرنا علی القوم الکافرین و باقی عندک صفات الخیب لا یعلمها الا هو
 نالک که ولا یقینوا ولا یخفوا و انتم الاعلیان اما دعسا کروان جندنا لک العالیون اما انما اعلام اذ اجاء
 انصر الله و الفکر در رسد و یلیق انا فتینا شیخ انا لنصر رسولنا و الذین امنوا از نیام نرفع درجات
 من نشاء و رکشد و بر شکر اعدا اعلی کرد و اخبار نصر من الله و فتح قریب ستواتر شو و منادی حال خدا
 و در هر قل الله مالک المالت توی الماک من تشاء و ترفع الماک من تشاء و ترفع من تشاء و تذل
 عن تشاء میدک الحین انک علی کل شیء قدیر مکتوب هم ای عزیز که خانه الماک البنون زینة
 الحیوة الدنیا برون آئی و دست از شغلنا اموالنا و اهلونا بر دار و در خصیص صحبت فروندگان
 تیر غفلت که نشاء الله فانیسهم انفسهم پای بهت است برون برویتم وار شش طلب سیدان
 عشق و راز و گوئی سبقت السابقون السابقون اولئک المقربون بچوگان استعانت و استعینوا
 بالله بجاگاه اولئک علی هدای من ربهم و اولئک هم المفلحون در رسان شایه که پاک و است بشیر
 الذین امنوا ان لهم قدم عند الله و رسد و بشارت خیر ارا ساند که ان الله بالناس لرؤوف
 رحیم و اسرار نامه قد جاءکم بصراط من بکم را بدست تو و بند چون بر موز و اشارات ان اطلع یا
 در حال از شرقی سراقدم سازنی سبل السلام هذا صراط ربک مستقیم پیش گیری و قصد
 از بهنگاه لهم جنات تجری من تحتها الانهار کنی و از جنات نعیم فلد لهم درجات عند ربهم و
 مغفوة و ذوق کریم خرمای تر جینی و بشیر عنایت ان الذین سبقت لهم منا الحسنی
 و از ملک لهم فالسلام رضی الله عنهم و رضوا عنه خبر الیک باز گوید و بهنگاه و من
 اوفی بما عاهد علیہ الله فسیؤتیہ اجر عظیم و اعنی شود و باز گوید که من تناولوا الذبحی تنفقوا
 مساجدون مکتوب هم ای عزیز چون لواسع افوا الله نور السموات و الارض به بهنگاه و شمار
 لایح شود و زجاج قلبا زایشان نورانی گردد و که المصباح فی زجاجة الزجاجة کانهما کوب دگر

سوار گردد و در دریای معرفت و ما خلقت البحر و الانس الا ليعبدن مردانند و از بخواهی فرو
آید اگر گوهر مقصود بچنگ افتد فقد فاز قوز اعظیما و اگر جان در طلب و در فقد وقع اجر و علی الله
مکتوب چهارم و هم ای عزیز چون عساکر خدایات اند یحیی الیه من یشاء بر ولایت قلوب تاثر
و طوایح نفوس اماره را انجام ریاضت و جهاد وافی الله حتی جفا دهد مرا ضعیف مذلل گرداند و جبار
فرزند را در مجلس تقوی بسطاس مجاهده در کشد اغنیه را با غفیل و اطیعوا الله و طیعوا الرسول و
اخره و ائمه و اعمال ارادات و اختیارات ابتدا و یب من یصل مشقانی در خیر ایه سر او هر و ابتهیر
و عادات قواعد ارکان تکبیس و طامات را بکنی زیان بر دارد و سادای حالی بزبان صدق مقال
نداند که ان الملوك اذا دخلوا قرية افسدوها وجعلوا اعزة اهلها اذنة و چون ارادنی صفای
قلوب از لوث و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه مصفا گردد و حدائق ارواح از
نسایم الطاف من یهد الله فهو المهتد سراسر معطر و مرصع شود و صفحات او براق سبائر
از نفائس قوم لطائف اولثا کتب فی قلوبهم و الا یمکن مرقوم گردد و شویوم تبدیل الارض
غیر الارض صفت حال گردد و در و اسی اشواق چون هباء آمنتوا در هوا شود و بزبان حال
صداباز گوید و تری الجبال تنصبها جامدة و هی تمصر السحاب اسرافیل عشق محمود و مد و فتح
الصود و تاثیر صاعقه فصحق من فی السموات و من فی الارض بطول و بجماد و بمشربا که بجز نفهم
انصرع که کبر در رسد و ایشان را کین و بر بکسیدین فمقعد صدق عند ملیک مقتدر داعی شود
رضوان مبارک بشیر لیکر الیم پیش آید و ابواب جنات نیم گشاید و بگوید سائیم علیکم طیتم فادخلوها
خلدین و ایشان بگویند الحمد لله الذی صدقنا وعدة و اوردنا الارض منتبها من الجن و حیوات
نشاء ففهم اجر العالمین مکتوب پانزدهم ای عزیز کی از داعیه شهوات و لا تتبع الهدی فیضاک
عن سبیل الله اعراض کن از مواطن غفلت لا تطع من اخلفنا قلبه عن ذکرنا برون آئی از صحبت
اهل فسوق که فویل للقاسیة قلوبهم من ذکر الله پر سیزدهم از منادی استقیبوا الله لعلکم من قبل
ان یأتی یوم لا مرد له من الله ندای السرایان للذین امنوا ان تخشع قلوبکم لذكر الله فکوشش

تا حال نیست بجز ۱۲ ام و چون سبیل را از دست خدا برادر شود

استماع کن به تنبیه الحسب الا انسان ان يترك سدا شي از خواب غرور و لا يفر بحمل الله الغرور
 بیدار شو و از مقامات اهل حضور که رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله خبر پرس و از برای
 کعبه مقصود پای از سر ساز و باویه سر انقطاع کن و بتبذل اليه تبتيلا باز آو تجربه قل الله ثم ذر
 و راحلة تفويض واقفوض امري الى الله با قافله اهل سدق کونوا مع الصادقين مسافر شو و از
 ان شاء الله کن خائف و نيا که ناچلنا ما على الارض نينة لها عيون كن ان شاء الله قبل مرالک فتمه که ان شاء
 اموا لکم و اولاد کفر فتمه بسلامت بگذر و از سناج سالک بهی ان هذه تذکره فمن شاء
 اتخذ الى به سبيلا ربي پیش گیر و باسان منظر ارامن عجيب المضطر اذا دعاك بالضرع و زار
 بر خوان اهدنا الصراط المستقيم يا مشرعنايت قدیم الا ان اولياء الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون
 باشارت تحیت سلام قوله من رب رحيم پیش برو و در جنبه نصر من الله و فتح قريب و بشر
 المؤمنين سوار شود و نبات خلده فاقبلوا بعملة من الله و فضل داعی شود نسيم عروصال از بر طر
 و ریزیدن آید و اقبح شراب محبت بایدی سقاء غیب گردان مشاهه شود و آبنگ ان هذا
 کلان لک و جزاء او کان سحیکم مشکور ابر کشد و بمقام انس فسانه و کلوا الله موسی تکلیما آغاز
 کند و دریا حبه قلنا تجلی دبه للجبيل الطاب و در فواظیر عیون بصائر از سرکرات حالات و خرموسی
 صحقا خبر باز دهد و وجوه یومئذ ناظره الى ربنا ناظره را سانه کند و بجز مغترف آید و بزبان
 حال باز گوید لا تدرك الا بصار و هو يدرك الا بصيابة

فصل دوم از کتاب کلمات طیبات در مکاتیب مرنا صاحب سید قدس سره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مکتوب اهل بر خور دار اگر التماس تحریر حسب نسب از فقیر کرده اند چون فائده معتد بها
 بران مترتب نبود تغافل مینمودم اکنون که ساجت از حد گذشت مجلی محرر گیر و در یابند که حقیقت
 سرایه وجود فقیر در آغاز نظره آبی و در انجام شست فاکس مت در عالم اعتبار نسبت بر خاکسار
 ببت شست و سطره به سطره محراب خفیه بشیر بشیر کبریا علی مرتضی علیه التحیته و الثنا میرسد امیر کمال الدین

نام کی از اجزای فقیر در شصت و هجری تقریبی از بلده طائف در مملکت ترکستان افتاد و با صبیحی کی از
حاکمان آن خود و شش که سردار الوس قاشالان بود و مملکت دست او چون او را پسری نبود حکومت
آن ناحیه تعلق با ولاد ایشان گرفت و تئیکه با یون با د شاه مملکت بنهر دستان از دست افغانه شور
ستخلص گردانید از آن خاندان دو برادر محبوب خان و بابان نام را که به سمرقند و مصله پامیر مذکور میر رسید
همراه آورد احوال این هر دو در تاریخ اکبری مسطور است و نسبت بادی این بزرگان بنام او ده امیر صاحب
میرسد و نسبت بقیه چهار واسطه بابان منتهی میگردد و پدرم بجزم خان مذکور که در عهد اکبری مسطور
شده بود بجایار کم منصبی گرفتار بود و عمری در خدمت او رنگ زیب باد شاه گذرانیده آخر بدست
ترک دنیا مغرور و مغرور گردید و بخیرت بزرگی از خلفای طریقه قادریه استفاده نموده در سان هزار
و صد و سی هجری انتقال ازین عالم فرموده و در هزار و صد و سی و هجری ولادت فقیر القلق افتاد و در عمر
شانزده سالگی گروهی بر روشنت در میت کرمیت لبته دست از دنیا برداشت پای سنی از
ساخته در راه فقر گذشت علوم متعارف در عهد پدر خواند بود و کتب حدیث در خدمت حاجی محمد
سیالکونی تلمیذ شیخ الحدیث شیخ عبداللہ بن سالم کی گذرانیده و قرآن مجید را از حافظ عبدالرسول
تلمیذ شیخ الفخر شیخ عبدالخالق شوقی سمع کرد و ذکر طریقه نقشبندیه با جزقه و اجازت طایفه انجذاب حضرت
سید السادات سید نور محمد بدونی رضی اللہ تعالی عنہ که بدو واسطه حضرت قیوم ربانی مجدد الف ثانی
رضی اللہ تعالی عنہ میرسمند گرفت و عمری در خدمت ایشان بسر برده بعد وفات ایشان او را
متحد و این طریقه استفاده نموده و آخر بآستانه فیض آشیانه حضرت شیخ الشیوخ شیخ محمد عابد بنامی رضی
اللہ تعالی عنہ که ایشان نیز بدو واسطه حضرت مجد و رضی اللہ تعالی عنہ میرسمند جبه نیاز بود و دست
خدمت ایشان کرده خرقه اجازت طریقه قادریه و سهروردیه و حشویه حاصل نمود تا امری که هزار و
و شستاد و پنج هجری است بحکم این حضرات از سی سال تربیت طالبان بند مشغول است خدا فانی
کند پرکت حبیب علی هدلیه و سلم لکتاب و هم مخد و یا این بار و شبیه نوشته اند کی آنکه خلفای
حضرت سهرزد دعوی کمالات و مقامات بلند میکنند و آثار آن مثل اولیای متقدمین از اینها بنظر میرسد

دوم آنکه مریدان خود را بشمار تهای عالی میدهند و حالات آنها و حالات بران بشمار نمایند و نیز
 مساوات آن در ایشان با اکابر سابقین بلکه تفصل بر آنها لازم می آید و اینجاست مستحب است که جواب
 ششم اول بدانند که بزرگان پیشین هم با وجود تحقق فنا و حوای کمالات علیا کرده اند و کتب قوم ازین
 کمالات مکتوبست غایبانی الباب جماعه از ان ظائفه اینها را برین امور مامور بودند و فرقه بجا نرفته که
 اینهمه و بر پس در شان ایشان نیز ازین هر دو احتمال یکی را تجویز میتوان کرد و هیچ محالی غیر از نبوت با آنها
 ختم نگردیده و در مدار فیاض خلد و ریغ ممکن نیست پس در حق بزرگان حسن ظن رایج است آخر از
 صلیحای مسلمین اند و مراد از خیر و آنا بحال اگر استقامت است که فوق کرامت است پس این منجی
 از اتوای این طریقه بقوت ثواب میگردد و وضع را اعتباری نیست و اگر مقصود از آثار صد و خرق باشد
 و مراد شفاست که منظور عوام است پس این مقدمات با جماع صوفیه نه از شرائط ولایت اند و از لوازم
 آن نیست که صاحب کرام که تفصل از جمیع افراد است و مراد از کرامت در این امور گشته و چون مجاهد است
 و ریاضات این طریقه بطور منجابه کرام و تابعین با تابع کتاب و سنت است و ذوق و مواجید اهل این طریقه
 نیز تشابه از ذوق همان جماعت است فلا تکن من المذنبین جواب ششم دوم آنکه در یافتن آثار
 باطنی اهل کمال احسان نیست علی الخصوص ادرک نسبت بی کیف این طریقه کار هر عمر و زید و انا از
 ارباب فرست صحیحی نیست و لیکن در آثار ظاهری که کثرت طاعت و ریاضت و افراط افواقی
 و شوق و تجرد و القطار از دنیا باشد اهل فلاح و ریاد و ارباب حق و باطل شریک اند و از صد و
 معاصی ایما یا غیر معصومین هیچکس محفوظ نیست و حق اینست که بابر بعد زمان نبوت و قرب قیامت
 ضعیف تمام در امور ظاهر و باطن راه یافته است لیکن این بشمار تهای حقیقه نیست و مقصود این شایع
 از بشارت آنست که مریدان مقام فیضی یافته است نه مثل اولیای مشهوره قوت و رفعت بران
 مقام بجز سائیده تاسادات با آنها لازم آید و اگر مراد خوش استعداد عمری در یکار بعد و جسد
 بخار برد و شریک دولت آن بزرگان شود احتمال ندارد و فیض روح القدس را باز بدو
 دیگران هم بکنند آنچه میگوید و بدانند که نسبت این حضرات انعکاسی است مثل انطباع نور شمس بر آت

و فرضی مستوفی بنیاید که انوار باطن نیز لازم مرآت گردد و انعکاس مبدل تحقیق شود و مرید غیر
 کمال و تجل رسد و بعض اوقات عکس مقام نیز در آئینه باطن مریدی افتد و هنوز آن مقام تحقیق نرسیده
 و پیر کشف دقیق و نظر تحقیق را کار نفرموده آن مرید را بشارت آن مقام میفرماید و بعد مفارقت پیر
 آن نسبت که بشرط محاذات ظاهر شده بود و با ستار می آرد پس آثار آن را ظهور نماید
 بجاست این غلط درین جزو زمان بسیار رواج یافته است که در پیران نسبت کشفی کیاست
 و مریدان بنا بر ضعف همت بالمراس بشارت مقام و اجازت ارشاد در ضطرانند و السلام
 مکتوب سوم پرسیده بودند که لفظ نسبت در اصطلاح صوفیه چه معنی دارد و بدانند که نسبت
 و لغت عرب عبارتست از علاقه بین الطرفين در اصطلاح انیقوم مرادست از علاقه که میان حق
 جلشانه و خلق و هست که تشکلین تعبیر میکنند از ان بصانعت مصنوعیت چون نسبت کلال بالکون
 و از ظاهر کتاب سنت همین معلوم میشود و صوفیه اگر وجودیه اند تعبیر از ان نسبت بظهور وحدت
 در کثرت میکنند مثل ظهور آب در صور موج و جاب میگویند که این کثرت فراحم وحدت حقیقی باطلی
 نیست حاصل این تعبیر ثبات عنایت تعلق است با حق و بمعنی را تا دیلات تمثیلات شروع و معقول
 و اگر شهودیه اند نسبت اصل باطل چون نسبت اضواء منبسطه شمس با شمس میفرمایند و ظلال خفا
 یعنی تجلی است یعنی ظهور شود در مرتبه ثانیه و ظاهر است که این کثرت جو دات ظلی مخل وحدت وجود
 حقیقی اصل نمیتواند شد بقدر فرق است میان تعبیر اول و ثانی که هر چند ظلال حقیقی دیگر غیر از حقیقت
 اصل نیست همان اصل در مرتبه ثانی ظهور کرده خود را ظلال نموده است اما محل مواطاة یکی بر دیگر
 اینجا صحیح نیست و در اینجا صحیح است پس شهودیه باین تعبیر من وجه اثبات غیریت میکنند بطوریکه
 در توحید وجود حقیقی خلل نکند و آئینی از کتاب سنت آسانی میتوان استنباط کرد و تصویر
 نسبت بطور اول از کتاب صوفیه وجودیه باید دریافت و بطور شهودیه نیست که نزد ایشان تجلی
 ممکنات در مرتبه علم الهی مرکب اند از عدم وجود و باین معنی که اعدام انسانی یعنی عدم العلم که تعبیر
 بجهل عدم القدره که تعبیر است بجزو غیرها که مفهومات متمایزه دارند و شوقی در مرتبه علم الهی با کراهه اند

و مرایای صفات حقیقه که مقابل آن عداوت اند گردیده و انوار آن صفات در آن مرایا منعکس شده
 و این مخلوطها سبب دی نیئات عالم شده اند پس نزد ایشان اعیان ثابتی العلم مرکب اند از اعداد اضافیه
 و ظلال صفات حقیقه و در مرایای خارج ظلی که ظل خارج حقیقی است مصدر آثار خارج گشته پس اعیان خارجیه
 در ایشان بوجوه ظلی موجود اند نه بوجوه حقیقی و در خارج ظلی متحقق اند نه در خارج حقیقی که موطن تحقق و وجود حقیقی است
 در عالم هر چه هست از وجود و توابع آن ظلاً و انعکاساً مستفادست از حضرت موجود جلشانه فلا موجود و الوجود
 فی الخارج حقیقی الا الله فذا هو التوحید و چون عدم نشاءش نقص است وجود مبد و خیر و محال عالم مرکب است
 از عدم و وجود بلکه عدم ذاتی اوست وجود عاریتی و وجود حق بسیط و خیر و حسن محض است و عین عالم شیتواند
 ناچار عالم جموده حسن و شبح غایب بود اما وجوه حسن همه مستفادست از حضرت موجود و جهات قبح همه حاصل از طرف
 عدم پس هر گاه سالک بقوت استعداد خود و جذب شایع که ظل جذباتی است بسیر علمی از حیض امکان با وج
 و جوب قطع مسافت که عبارتست از خرق حجب ظلمانی و نورانی که موافق حدیث در میان حق و خلق واقع است
 بفرایض فیوض برکات آن نسبت محاذ آه که در میان ظاهر و مظهر متحقق بوده بر رفع این حجب که مانع ظهور انوار
 شهنشایی حقیقی در مراتب تعین سالک بود و تمام ظهور میرسد و تهیلای آن انوار آن آئینه راستور میسازد و نجای
 نسبت فغانی تبیین میکنند و بعد فغانم است که وجود و هو بوب از جناب اقدس مناسب هر مقام عطا میفرماید
 اما سالک بآن خود کار خدایه بشریت احکام شریعت ابرار تواند داشت و نسبت بقای میگوید پس سالک اگر
 خرق حجب ظلمانی و نورانی تمام مایل کرده و از تعلیلات صفات و شیونات گذشته تجلی ذات بحت شرف شده
 در زمان نبوت باقی است نمی میگردد و در هر چه صحت که عبارتست از عدم احتمال صدور شر میرسد و گرنه بقدر
 مسافت از امکان بسوی وجود از عدم که شر مفرست و در تری افتد و وجود حق که خیر محض است نزد دیگر میگردد
 و چون ظلمات عدم در استیلای انوار وجود محلی گشته است بیشتر مصد خیر میشود اما احتمال وقوع شر اینجا دلی و فنا
 نمی میگردد و در تربیت و صلاح نبی نوع خود میکنند نیست معنی آنچه میگویند که انبیا معصوم اند و اولیا محفوظ نیستند
 ظهور نسبت که در مصلح این قوم است برین اعیان بشری صوفیه شهدا و پیغمبر و محمد و پیغمبر اسلام مکتوب حجاب
 نمود و اسوالتی که بعد حصول فنا که سترم و اقام حضور است نگاه غفلتی از جناب تعالی رد مید و بسبب حبست بدست

حق تعالی

نسبت فغانی و تعالی

تصرف فی اولی

حق تعالی و نسبت فغانی و تعالی

که بنای این شبهه اشتباهی است باینکه علم بر دو قسم است حضوری و حصولی حضوری لازم نفس عالم است
یا عین است چنانچه علم نفس خود و عوارض خود و حصولی حصول صور معلومات است و مرآت ذہن خود عقل
و حواس سالک که بپیرایه حقیقت امکان با وجوب عروج نماید این علم اذیل علم حضوریست حصولی و کیفیت
تعلق علم حضوری عارف بجناب الهی آنست که نزد صوفیّه جو و اشیا ظلی است حقیقی یعنی این کثرت که مری میگوید
طلال حضرت جو حقیقی اند و در خارج غیر وجود و احد متحقق نیست تعدد و کثرت طلال از راه کثرت شیوات و کثرت
ظلال و فیکه اصل خود غافل است و اظلمت خود را گاه نیست خود مستقل برای خود و در بذرات ثابت میکند و در صحن حکم
بلفظ انا اشاره بهمان جو و عینی نماید چون قطع این مسافت اصطلاحی قوم که عبارتست از رفع حجب ربانی و کلمات
بین الحق و الخلق که از حدیث ثابت است میسر میگیرد و وصل خود و وصل میشود و در پیش اظلال آن اصل
نی نمید و وجود خود و توابع آنرا استعار از اصل میداند و در میاید که ظلال حقیقی علیحد نیست بلکه همان اصل در
ثانی تبیین ظلی ظهور کرده است واضح میشود که اشارتیه مرجع انا و نفس الامر اصل است ظلال آنگاه علم حضوری را که از
این تبیین ظلی او بود متعلق اصل میگیرد و اشاره بلفظ انا و اولار ارجع میشود و اصل چون این اعتباری است اعتبار
اصل ثانیان آن اارجع بظلمت میکند و چون این حالت ستم میگیرد و آن را دوام حضور گویند و این حضور را بعبادت
زوال نیست اگر گاهی فتوری و بحالت دیدم قدرت در علم العالم واقع میشوند و عین علم حضوری و علم حصولی
عارف مثل عوام الناس باقی میماند تا خواست باقیست که کشیت امور بشری موقوف بر آنست این علم را
اصلا در جناب قدس باقیست که حواس ادران بازگاه و ضلی نه و اشارت این اشتباهات نیست که در قبول علم
العلم را فتور علم حضوری دانسته نکرده و ام حضور میشوند حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه که فرموده است
أَصْلُهُ وَاجِبٌ لِّجِبِّهِ شَارَهُ بَابٍ هَرْدُ عَلَمٌ كَيْفَ تَجْمِيزُ تَعْلُقُ بِعِلْمِ حَصُولِي دَارِدُ وَ حَصُولُ دَرْدُ
از قبیل علم حضوریست نظامی که صلوة انجذاب البتة حی حضور نخواهد بود و تدبیر جادوی تصور اسباب صورت میگیرد
پس با بر دو قسم عالم نشوند این همه دو کار که داخل عبادتین است در یک جزو زبان از نفس و تشدیدی
نمیخواهد گشت و مشی قول خلیفه ثانی رضی الله عنه صحیح نمیتواند شد فافهم السلام لکن بوجوب تجمیع بخورد ارا را جو
شبهاتی که بر مقالات کرامت آیات تیمور ربانی مجد و الف ثانی رضی الله تعالی عنه عجم بخردان و اشود

استفسار کرده اند بطلان دعوی در پاپی که بنای این اعتراضات بر جعل است یا جسد و این رسم الحاق
 معمول قدیم است اهل تعصب در کفر شیخ اکبر رحمه الله علیه اکابر دیگر رساله ها نوشته اند و حضرت مجد در کتاب
 خود جوابهای همه شبهات بطریق دفع و فصل تحریر فرموده و از اولاد اصحاب ایشان حضرت شاه نجفی رحمه الله علیه
 بر سانه فصل و بیاض حضرت مولوی شیخ شاه رحمه الله علیه رساله سحر کشف الظالمین و به اختصار بطریق اجاب
 ابریز نموده اند و از مختصان آنجناب مولانا محمد بیگ ترکی ثم المکی رساله سحر عظیمه الویاب الفصل بین اخطا
 و الصواب شکر اسوله و اجوبه در رساله محمد بن زنجی تمییز شیخ ابراهیم کردی ثم الدینی نوشته و بهر یکی علی
 انداز بسیار رجمه و یا عرب مستعمل گردانیده و داده چند ظهور معارف غیر متعارف است از جناب ایشان که در
 قرون اولی شیوع داشته و بعد قرون ششم ششم و اخیر در پرده کون فتنه از خصوصیت طینت مطهره ایشان که
 طینت مقدسه جناب سالت بود و بر وز نموده اند انصاف آنست که اول در شان قابل مقالات نظر کنند
 قیاس کتاب سنت است اکثر افعال و اقوال و موزون بهیزان شدت پس مشاهرات کلام او را موافق
 محکات کلام او تا و یکی کنند یا عالم السیر العلانیة و الگذا نه و او را معذور دارند چرا که این قوم را عذر
 بسیار عارض میشود گاه و غلبه حال عبارات ایشان بر ادات ایشان مساعدت نمیکند و گاه در معلومات کشفی
 بنا بر غلط و عجم و خیال خطا واقع میشود و در آن خطا مثل خطای اجتهادی معذورانه و گاه اطلاع بر اصطلاح ایشان
 میسر نمی آید پس بر عایت این امور ترک اعتراض لازمست خصوصاً اعتراض بر کلام که نسبت انضمام حضرت مجد
 محض فضولیت که بنای طریقه ایشان بر اتباع سنت و مصنفات ایشان شحون همین نصیحت و مواعظت است و
 بیشتر سبب بیجان این فتنه انکار توحید و وجود است اثبات توحید شهودی چرا که از چهار صد سال پیش
 از عهد حضرت شیخ محمدی الدین ابن عربی رحمه الله علیه تا عهد مبارک ایشان ادعیه اساع و اذیان مردم را بسکله
 وحدت وجود لو بوده است انکار بیشتر مجد بر توحید وجودی نه مثل انکار علمای ظاهر است بلکه از تقابله وجود
 تخم نمیکند تصدیق و تسلیم آن سینه نمایند بهست که مقصود اصل را فوق این مقام منفرایند و غیرتی فی الحقیقه
 الحق و اخلق هیچکس مخالف وحدت وجود حقیقی که متحقق در خارج حقیقی است نگردانند ثابت میکنند بخلاف وجودی که در
 حق و خلق عینیت اثبات میکنند و تصور بسکله وحدت وجود و شهود و مکتوبی دیگر نوشته شده و در رساله

مکتوب ششم بعد وصله از فقیر حاجنان مولوی صاحب مهربان سلمه الرحمن مطالعه فرمایند که گفتار
طوالی شبیه شبانی چند که همه توجیهات کرامت سادات حضرت قیوم ربانی مجد و الف ثانی رضی الله عنه بود
و در دو فرموده و مابین شبها از عدم اطلاع بر مصطلحات آنجناب ناشی شده اگر میسر شود مجدداً تالیف
مکاتیب حضرت ایشان مطالعه فرمایند و خاطر جمع خواهند و فقیه امثال الامام عرفی چند می نگارند و باید دانست که
حضرات صوفیه لفظ وجود را بر معنی اطلاق فرمایند یکی وجود یعنی کون حصول که امر انترانی و مقول ثانوی است
دوم وجود نسبت که فشار است از معنی اول و معبر بظاهر وجود و بصدا اول است و بدی است که این است
وجود از حضرت ذات تعالی و بقدرت متاخر اند و ذات باین هر دو وجود مصدر را نامرئی تواند شد و هم وجود
اول الاوکل و سبب المبادی است بر عزم قوم عین ذات است ذات بآن وجود مصدر را نامرئی حضرت
ایشان میگویند که ذات او تعالی خود مصدر را نامرئی دست برگاه وجود و ذات هر دو حقیقت یکی باشند
آمارا خواه بود و منسوب باید کرد و خواه ذات مطلب احد است پس اختلاف ابعاب بنوع لفظ نیست
اینجا به دخل است تسلسل آنگاه لازم آید که وجود حقیقی مستفاد از موجود دیگر باشد و بآن وجود مصدر را نامرئی
و حال آنکه وجود غیر محسوس باشد و مخاشی حضرت ایشان از اطلاق لفظ وجود بر ذات او تعالی و تجنب آسار
بالمواطاة یکی بردگیری از راه اقتیاض است که درسان شیخ این اطلاق وار داشته و صفات اسمای الهی
توفیقی اند و دو شبهه دیگر که در بحث حقیقت محمدی فضل حقیقت کعبه حقیقت محسوسیت صلی الله علیه و سلم از
کتوبات جلد ثانی الشفع میشود و تحریر جواب آنها طولی دارد و آنچه در تامل قول حضرت غوث الثقلین رضی الله
تعالی عنه قدس هذی علی هر قبسه کل فی الله نوشته اند اگر مخصوص معاصرین از بدیه نقصان مایه کتاب
آنحضرت میشود و استثناء تقدیرین خوانرین حکم حکم ادب لازمست که بعضی از آنها اجداد و شاخ آنحضرت
و حکم حدیث لایذی اولاد خدیو ام اخلاستثنای متاخرین نیز مجوز است چه که تقدیم و تاخیر نسبتی
و هر تاخیری را متاخریت نیست ممکن است که متاخر آنحضرت از حضرت فضل باشد و کمالی غیر از کمالات نبوت
بالاصح استم شده است فقیر در تقریر و باطل در التفات نامه مامور بودم و المامور معذور و الله
از انحق و انا الباطل باطلا - و السلام مکتوب هفتم بعد وصله از فقیر حاجنان مطالعه فرمایند

که انکساف نام است که فضل یکی بردگیری ازین هر دو جناب یعنی جناب قیوم ربانی مجد و الف ثانی و محو
سمانی شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله تعالی عنده رسید بخدا و ما فضل بر دو قسمت جزئی و کلی ظاهر
که سوال فیض جزئی نیست مناسط فضل کلی زیادت قرب الیهست این معنی امر باطنی است عقل را باید مقهور کرد
نیست مگر از کثرت وقت مناقب سراخی بمطلب میتواند برد اما فایده قطع نمیتواند کرد و نقل عبارت از کتاب
دست اجماع قرن اولست بدیهی است که وجود مبارک این هر دو از زمان و رو و کتاب و سنت و قبح
اجماع متاخر است اصول ثلثه شیخ ازین امر سبک و کشف محض خلاص است بر مخالف حجت نیست و قول
مزید آن که حالی از علم محبت پیران نمیشناسد از اعتبار ساقط اند و نیز صاحب کشفی که احاطه کلمات اینحضرت
بکلمه و حکم مجرم بر فضل کلی طرفی از طرفین باید منظور آید پس طریق استقامت فیض امر بعلم الهی و سکونت ازین فضولیه است
و مقرر فضائل این هر دو بزرگان باید بود و درین باب لبازاد بنباید کشود که این سلسله از ضروریات
دینی نیست که حکم در آن جنس را باشد و از یو انگیهای عشقی که ما را بجناب حضرت مجد دست دم زد
مناسب نیست که حرف از عالم عقل میرود و با عی بر گز در پیش که نباید از حد بیرون قدم نباید
عالم هم مرآت حال ازلی است میباشد و دید و دم نمیشاید و اسلام مکتوب چشم خود
نوشته اند که کشف حضرت مجد در سلسله حقائق ممکنات آنست که در مرتبه احدیت که عبارت از تفصیل
کلمات الهیه حسن است عالم الیهست در مقابل هر صفت کمال عدم اضافی آن صفت ثبوتی و تائیدی پس
گروه است در مقابل صفت علم عدم العلم که معجز محال است در مقابل صفت قدرت عدم القدرت که تعجب
و قس علی هذا آن اعدام تائید و بار بر مقابل و محاذات مایا و محالی انوار و ظلال انصاف گشته مبادی
تعیینات عالم و حقائق ممکنات شده اند آن اعدام محای مواد استحقاق اند و آن عکس و ظلال بجای خود
حاله اند در آن بنا بر همین اعیان خارجیه ممکنات که بر مذهب استحقاق مبدء را داشته اند وجود و عدم
هر دو تسبیل میکنند و همین چه مصداق خیر و شر میگردد و نیز کشف آنحضرت است که مبادی تعینات
اینما علیه السلام و صله و صفات اند که اصول ظلال مذکوره اند وجود و جوی دار نیست پس باید در حقائق
این حضرات عدم دخل باشد و حال آنکه اینحضرات نیز از ممکنات اند و حقیقت ممکن بودن حق سقیق

ایشان بی خلط عدم میباشد و تطبیق حسیست محذور و ما چون مقابله و محاذات در میان اعدام
 متمایزه و وجودات صفات مقدسه مرتبه علم الهی مقرر شد پس بنابر اعدام مجالی صفات گشته اند
 صفات نیز مرایای آن اعدام گردیده اند اما بحسب تعامل بالعکس است در بعضی صفات بجای ماده و اعداد
 بجای صور عالم اند جهت عدم و تصور ضعیف واقع شده و جهت وجود قوی و همین جهت حضرات انبیا
 علیهم السلام معصوم اند و بعد از شریک و زنا و جود و خارجیه ایشان عدم و وجود هر دو در وجود
 میکند و مقید و مطلق عدم در حقایق این حضرات برای ثبوت امکان کفایت اسلام مکتوب است
 پس دیده بودند که بزرگی میگوید که صوفی تا خود را از کافر رنگ بدتر نداند از کافر رنگ بدتر نیست
 چگونه راست آید که صوفی البتہ نیست گاه عالم و تنقی میباشد و در حالت صحو و افاقه علم باوصاف
 و اعراض خود دارد و در مناظر فضل مندی بر فرد و دیگر از افراد کینوع همین اوصاف اعراض اند و ذات
 و حقیقت پس صوفی با وجود علم با تصاف کافر فرنگ کفر و معاصی و علم با تصاف خود با بیان فضائل
 و دیگر چگونه خود را برتر از او میتواند دانست اگر تکلف چنین بداند آن فضائل از ان زوایا بدتر است
 باشد و فساد این عقیده شریعاً و عقلاً بیهیست محذور و بانه ب حضرت مجد و حقایق ممکن است که سر کنند
 از اعدام اضافیه و ظلال صفات حقیقیه یعنی آن اعدام بنا بر تقابل اسما و صفات و علم الهی ثبوتی پیدا کرد
 و مرایای انوار اسما و صفات گشته مبادی تعینات عالم گردیده اند و در حجاب ظلمت کمال
 حقیقی است بطنع خداوندی بوجو و ظلی موجود شده و بنا برین ترکیب بعد را تا خیر و شرش دانند
 از جهت عدم ذاتی کسب شر نمایند و از جهت جود ظلی کسب خیر و نفعی نیست که در عالم حسن شخصه
 مرآت متلی از انوار شمس میکند بلا خطه اولی همان انوار را می بیند مرآت را چه که مرآت شمس
 انوار مخفی و ستور گشته است هرگاه بذات نگاه کند بمناظر اول همان تعین مرآت خود را خواهد دید و انوار
 چرا که نظر او بر ظاهر نیست پس نظر صوفی بر ظاهر شریفه و خسیسته جهت جود که در آن مظاہر است و
 خیر شده است می افتد و چون در خود نظر میکند نگاه او بر جهت عدم که ذاتی است فشار شریعت
 و خود را از خیر و کمال مطلقاً عاری خواهد دید و خیر و کمال عاریتی را که از جهت جود کسب کرده از آن خود

نخواهد یافت ناچار خود را از کاف و فرنگ و دیگر آشیای خسیسه بدرخواست فهمید از غیب معلوم شد که مقصود
 قائل اینقول آنست که مصوفی کامل خیر و کمال اسلام بخود منسوب ننماید و مستعار میدانند و همین است سنی
 قنای تمام و محال شهود صیح و اگر مصوفی را نظر بر حجت وجود و انوار استعار خود می افتد و همت امر است
 او که عیسی مستور میشود و از دعوی انانیتش سحر بر میزند بنیت سران آنرا گفتن حسین بن منصور
 رحمة الله اگر چه آنجناب روید خود بخود روید و اما در وید خطا کرد از غلبه سکر در حجت وجود و همت عدم
 تریت توانست نمود بسیاری از سالکان این راه را چنین غلط واقع میشود و الا سحر عیسی الله تعالی بر که
 خسیسه علی الله علیه السلام مکتوب بهم نوشته بودند که بزرگی بلای شدید شب بلای حضرت ایوب
 علیه السلام بهر حال بود بزرگی دیگر نیادت او رفت پرسید چه حال داری جواب داد که حال غما هر سه
 هنوز د ب انی مسنی الضیق لغت ام یعنی مثل ایوب علیه السلام بسته نیامده ام و اما من زینهار نخواسته
 در صورت مقام صبر این ولی ارفع از مقام صبر آن نبی معلوم میشود و چون مقام صبر بن رفیع نیست و در
 بر نبی لازم می آید و معنی خلاف اجماع است جواب مخدوم در بادی النظر این شبهه را رد میشود و اگر
 تامل کنند محال شبهه نیست بیا نشانی که حضرت ایوب علیه السلام د ب انی مسنی الضیق لغت ام یعنی
 الراحمین نیرد ب انی مسنی الشیطان بنصب عذاب گفته و این آیات بظاهر و لاشکی تمام
 دینی صبری دارد لیکن در سجایه جل شانزه که عالم السرائر و الضمائرست میفرماید انا وجدنا
 صابرا و انعم العبد الله او اب پس معلوم شد که این صبری آنجناب نیز تفهمن لطیفه دیگر از صبر بود و اگر
 حق تعالی با وجود ظهور صبری اثبات صبر آنحضرت میفرمود سرش نیست که نفس شریف آنحضرت
 مدتی طویل بر انواع بلاها از هلاک اموال اولاد و شدت مرض فقر و امانت خوارت مردم نسبت
 و اهل می صبر نمود چون وقت نزول رحمت رسید و دانست که کشف این کرب و ابتلا بتضرع و آری است
 و ادب اینوقت بصبر نیست ترقی از مقام صبر کرده بتمام رضا که فوق جمیع مقامات قربت رسید
 بر عار بصبری صبر فرمود و تضرع و آری در آمد در صلا این ادب مدوح به نعم العبد گردید
 و خلعت منصب الله او اب پوشید که او اب بشتن از او اب است یعنی رجوع یعنی رجوع به نفس خود

که ز نایت صبر چندین ساله باشد نکرد بلکه رضای حتمی که اظهار بصیرتی در انوقت مرضی بود در حق نمود و بگویم
 که گفتاری بر او آنجا نبوده و با وجود بصیرتی ظاهر حال باطن او را منظور داشته اثبات صبر آنجا
 و گفت انا وجدنا هاهنا صابرا نعم العبد انه اواب آنچه حضرت شیخ اکبر رحمه الله در نفس ابوبی سیفر مایه
 الصبر حبس النفس عن الشکوی الا للغیر و حضرت ابوب علیه السلام شکوه بسوی غیر نکرد و
 بجناب خداوندی عرض حال فرموده پس ترک صبر نموده جواب این شبهه میباید شد که چون این ولی
 بجناب الهی نرسیده در جناب اری نگردیده و دم زده زیادت صبر این فی حسب آن میهنوز بایستد
 مقصود دفع فضل ولایت بر نبی و آن فی بیچاره که از مذاق کمالات نبوت و حقیقت عبودیت و کمال مقام
 نبوت داشته از غلبه سکرو لایت هر چه گفته در آن معذور بوده و سلام مکتوب یازدهم بعد از صلوات
 شخصی نماید که طائفه از فقهای خفیه در انکار ذکر هر غلو نموده استوی بحسرت آورده و بعضی از تحلیل اثبات صبر
 ذکر هر کرد و در فی فضل خبر شخصی افشاند و هر دو سبب را به تفریط و افراط رفتند و از بحث انصاف سخن
 نگفتند و این مقام نتایج میخاهد و محاکمه سطلید باید داشت که معنی لفظ ذکر عبارت از یاد کردنست منحصرست
 در قسم کی ذکر لسانی بی ضمیمه آگاهی قلب بمعنی از اعتبار ساقطست و در اقسام غفلت دوم که
 قلبیست بجز لسانی و بمعنی در مطلق معتبرست بذکر خفی و بنای مراقبات انیقوم بر آنست و سوم
 در جمیع طرق و آن بر دو وجهست گاه حضور ذات بحت کورست بی ملاحظه حقیقی و یا با ملاحظه صفات او و
 یا خودست از آیه کریمه و ذکر بک فی نفسک تضرعا و خفیه و دون الجهر من القول یا الخاف
 و الاصل حال دوم آنحضرت مذکورست با ملاحظه مسمو بات و از آلا و نغاره و این طریق استبدالست از
 اثر بپوش و بمعنی در لسان شیخ معبر ب فکرست مفیدست یا در تفسیر را و کتاب و سنت از فضایل آن
 معلومست و قسم سوم از این اقسام ثلثه ذکر لسانیست با ذکر قلبی معاد این احوال اقسام ذکرست این سیم
 دو وجه دارد یکی التفاء ذکرست در ذکر کردن بر اسماء نفس خود و معنیست ذکر خفی در زبان شرع و یا خود
 از آیه کریمه اذ عود بک تضرعا و خفیه ان الله لا یحب المعتکب و دوم با اسماء غیر ستم که در شیخ
 سنی بجز در ذوات خاصه افضلست از خفی با بصر کلتی نه مطلقا چنانچه از ان اقامه و تکرار بجز در صلوات

که ایقاعا بمن و تنبیه فاطمین ازان مقصور است و حکایت که در ذکر تنبیه سلامت نفس علمست از خدا و معصوم
که بافتن قبول عمل افضل ذکر خنی بر ذکر جبر مخصوص کتاب سنت ثابت است مطلقا بلکه از فوای حد
انکه لا تدعون اصما و لا غایما مع هر معلوم میشود و ذکر جبر کیفیات مخصوصه نیز مراقبات باطوار معموله
که در قرون متاخره رواج یافته از کتاب سنت باخود نیست بلکه حضرات مشایخ بطریق امام و علمای
از بعد از فاضل اقتباده و اندوخته و شیخ ازان ساکت است داخل دائره اباحت فائده ابدان تحقیق و انکار
آن ضروری و ظاهر است که آنچه از کتاب سنت ثابت بود نیست از غیر آن اگر چه مباح باشد و مرجع
مستفید بود تعلیم ذکر کرمه از آنحضرت صلی الله علیه و سلم حضرت علی بن ابیطالب رضی الله تعالی عنه کبر
یغدا و بن اوستی ثابت شده است بجز متوسط خواهد بود و بجز کذا می چو که در اول این حدیث است که آنحضرت
بستن در امر فرمود و آخنی نیز شعر است باخدا فی الجمله و گفتگو در جواز عدم جواز جبر نیست بلکه فضل میکند
و گیریت پس دعوی فضل هر مطلقا بر ذکر خنی انکار مخصوص است و انکار جمیع اقسام ذکر جبر نیز بحدیثی که
هر بعضی مواقع مشروعت اثبات سنونیت ذکر خنی یعنی مراقبات معموله و نیز اثبات شریعت
و ذکر جبری که در متاخرین مر و جست مکن نه چه جای اثبات فضل آن آنچه بعضی انبای بشتر مکاره می نمایند
از طریق قبول نیست لائق التفات نه و افراط و تفریط در همه امور مستحب است اعتدال مستحسن و خیر
الکلام منقول دل و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه التحیة و الشنا
مکتوب و از و هم خود و ادب سلسله سماع در میان آنکه نقباء و حضرات صوفیه رحمه الله علیه جمیع
اختلاف تویست فرقه اولی میگویند که سماع مطلقا صریح است بنا بر مصلحت متدباب قننه و فرقه ثانیه میفرمایند
که باطیان عمل است باقتضای غلبه ذوق و اصل انصاف آنست که سماع بر دو قسمت یکی آنکه شخصی که محل قننه
باشد کلامی موزون با کسبی موزون بی مداخلت خود و شرعی انشاء نماید و فساد ازان در باطن مستحضر
نماید بلکه سروری یا جرنی در قلب پیدا یاقسم سماع القبه مباح است که مرکب از دو امر مباح که کلام
موزون باشد موزون باشد بجز غیر مباح گردد و نیز در قرون اول و تقریبات مشهوره مثل شکر و قدیم
اکابر معمول بوده و اقیار علماء است احیانا از کتاب آن نموده اند چنانچه از کتب حاوی ظاهری شود

اما این عمل از آن بزرگان بسبب اتفاق وارد میشد بطریق الزام قسم دوم آنست که کفایان بر اثر غلبه
 رواج داده اند و آنرا بجا گرفته و امور غیر مشروع و عداوت را در آن غلط نموده اند انقسم بقدر بد فئات امور غیر مسلح از
 کرامت هجرت خواهد رسید اعتقاد بابت محرمات تنقیح علیها بکفر خواهد رسید و اینکه حاجتی از ارباب کمال
 رغبت بماع میانه نیز ندارند از خصوصیات و قویست از احکام شریعی مثلاً شارب خمر میل بنقل شیرین میکنند
 و آنکه سعاد و بانیوست رغبت بنقل بکین نماید با آنکه یکی نقل دیگری را حرام نمیداند همچنین حضرات سلسله
 چشمتی که شارب است اینها به شمشاد است از شور غلات تلخ و میوه نازک و سکوت و حضرات طرفه نشینند
 که شمشاد نسبت شان بر بودگی میوه مناسب است از سکوت خطا بر میدارند از شور و هنگامه پس نشان
 این خلاف ذوق طبعیست دین شریع و اکابر جمیع طرق حقه تابع دین اند تبع هوا و طبیعت و
 در اجتناب از غیر مسلح متفق و جهلای هر دو طرف از اعتبار اسقاط اند و افراط و تفریط معمولست
 این سلسله از کتب مبسوطه محققین مثل امام حجة الاسلام غزالی و شیخ الشیوخ سهروردی و غیره باطل و باطل
 که فقیر از سماع غیر مسلح تأیید سماع مسلح را تا کتب و عقیده اباحت غیره اباحت آن تابع کتابت است
 و حکم از ذوق و وجدان یاده ازین مندر نیست از کتب قوم ظاهرست که ارباب احوال معویه و مقامات منید
 در سماع مسلح جانها داده اند و هر که از مذاق علما صوفیه آفت است عقل سلیم و ذوق صحیح دارد و دست
 این تحریر میباید پس خیر الکلام قائل دل اسلام مکتوب میسر و هم عذو و ادب سلسله خبر و اختیار
 علما سخنها گفته اند و هنوز تشوش خاطر باقیست چرا که عقل در ادراک بعضی مقدمات دینی کافی نیست
 اگر نه در اصلاح امور عباد حاجت بنزول وحی نمی افتاد باید دانست که او عای اختیار مستقل و غیر مجبور
 مستلزم انکار کتاب سنت است زیرا که اعمال عباد مثل ایمان اینها بحکم نفس حلی مخلوق اوست بجا و
 پس اختیار تام بجا و نبروا خذ از مجبور صرف ظلمست فظلم حکم عقل و شریع سلب است از جناب و عا
 شانه سپهر جبر محض چرا ویدی است که افعال مثل حرکات مرتشع نیست بلکه مسبوق بعلم دارد
 و قدرعت است همین است حق اختیار و کفایت اختیار لیکن ظهور این بر سه قوت با اختیار است
 هرگاه سخنانها از سبب فائض میکنند و همین است همه جبر و معنی فعل اضطراری و چون اختیار تام و جبر

متحقق نشد پس امر است توسط چنانچه از جواب مشهور حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه که در مقابل
 سوال حسن بصری رحمه الله فرموده است قاصد دیگر دو لا حیدر ولا تقویض لکن اصین امین و همین امر
 توسط لسان شیخ مغرب است بلفظ کتب این لفظ را بر فعل عباد اطلاق میکنند پس معلوم شد که فعال
 مخلوط جبر و اختیار است و همین قدر اختیار و ضعیف مطلقاً تکلیف است و پس ظاهر بر رعایت ضعف اختیار عباد است
 نهاده اند که رحمت ابر غصب نیست داده اند با آنکه هیچ صفی از صفات الهیه بر صفت دیگر نیست ندارد
 هرگاه افعال و تعالی سبحون بعلم و اراده قدرت است بعلت آنکه مستقیم است این هر صفت افعال عباد است
 این چه افعال و تعالی دارند و بحکات مرتبش که مجبور محض است اسلاماً مناسبت ندارد اگر محاسبه باین افعال متوجه
 شود و نهائی عدالت نیست بر طور صوفیه ثبوت قصه اختیار بدین چه میتوان کرد که نزد ایشان ظهور حضرت وجود
 در بر ذره از ذرات کائنات تمام است با کمالات سند مجرا و ظهور جزو است از اجزای آن چرا که حضرت وجود
 بسیط حققی است تجزئ نمیکرد و ازین راه میفرماید کل شیء فیة کل شیء و چون اختیار نیز صفتی و شایسته صفات
 و شیوات حضرت وجود و پس باید که در هر مظهری از نظام خصوصاً در انسان که شرف است نسبت به نبات
 حصار صفات اختیار هم متحقق باشد و بنای تکلیف امر و نبی بران بود و سلام علی من اتبع الهدی و صلوات
 علی خیر الوری مکتوب چهارم و دهم بر سیده بودند که کفار چند شکران عرب دین بی اصل دارند
 از اصلی بوده است و منسوخ شده و در حق پیشانی آنها چه اعتقاد باید کرد مختصری از ردی تحقیق و انصاف
 هر قوم کرد و در بیان چنانچه از کتب قدیمه اهل هند معلوم میشود و نیست که رحمت الهیه در وقت آغاز پیدایش نوع
 انسانی برای صلاح معاش و معاشان کتابی سیمی بر بید که چهار و نقره دار و شکر احکام امر و نبی اخبار را ضعیف
 به واسطه ملکی بر جهانام که آله و جبار و ایجاد عالم است فرستاد و مجتهدان اینها از ان کتاب شش فریب استخراج
 نموده بنای اصول عقاید را بر آن گذاشته این فن او هر م شاستر نامید یعنی فن ایمانیات که علم
 کلام باشد و از نوع انسانی را چهار فرقه قرار نموده و چهار مسلک از ان کتاب بر آورده برای هر فرقه
 مسلکی قرار داده بنای شیخ اعمال ابران نهاده این فن اکرم شاستر خوانند یعنی فن عملیات که علم
 فقه باشد و چون شیخ احکام را ننکند و حکم عقل مناسب طابع اهل هر مدت و زمان بجز تغییر اعمال ضرورت

عمر طولانی عالم را چهار حصه نموده هر یکی را جگ نام کرده برای اهل هر جگ علوم و فنون را از آن
 اخذ نموده اند و آنچه متاخرین ایشان تصریفات کرده اند از اعتبار اقسام پنج فرقی اینها را توصیف کرده اند
 اتفاق دارند و عالم را حادث و مخلوق او میدارند و اقرار بقضای عالم و حشر جسمانی و جزای اعمال بنیاد
 بنمایند و در علوم عقلی و نقلی و ریاضات و مجادلات و تحقیق معارف و کاشفات اینها را بدین طوری است که از آنجا
 تا امر و زبوج و رسم بت پرستی اینها از راه اشراک و الوهیت است بلکه حقیقت گیردار و مختلار اینها
 فرصت عمر آدمی را چهار حصه نموده حصه اولی تحصیل علوم و آداب و دوم تحصیل معاش و اولاد و سوم و چهارم
 اعمال و صلاح نفس و چهارم در شوق انتطاع و تخری که غایت کمال انسانیت و نجات کبری که آنرا احاطت میکند
 بر آن موقوفست صرف بنمایند و قواعد و ضوابط دین اینها نظم و نسق تمام دارد پس معلوم شد که دین متبرک
 بوده است و منسوخ شده و از ادیان منسوخه غیر از دین یهود و نصاری منسوخ دین دیگر و منسوخ مذکور نیست حال آنکه
 نسخ بسیاری از ادیان واقع شده و دینهای بسیار در معرض محو و اثبات آمده و باید دانست که کجایم که
 و ان من امة الا خلا فیها نذیر و کریم و لکن امة رسول و آیات دیگر در عالمک بمنزله نبوت انبیاء و رسل
 واقع شده است احوال آنها در کتب اینها مضبوط است از آنها را آنها که باقیست ظاهر میشود که مرتبه کمال تحصیل
 داشته اند و رحمت مامور رعایت مصالح عباد را در دین مملکت وسیع فرونگذاشته و مشهورست که پیش از بعثت
 خاتم الرسل صلی الله علیه و سلم در هر قومی پیغمبری معجوش شده و اطاعت انقیاد جهان پیغمبر بر آن قوم تمام
 بوده و اتباع پیغمبر قوم دیگر و بعد از پیغمبر که خاتم المرسلین است صلی الله علیه و سلم معجوش است بکافه انام
 و دین او مانع ادیانست شر و فساد و غیبا اصدی و اما انقراض زمان مجال عدم انقیاد وی نماند پس از آغاز
 بعثت او امر و زک و دو هزار و صد و ششاد رسالت بر که با وی گردید و کافرست نه پیشینان و چون شرع
 بکلام آیه کریمه من قصصنا علیک منتهی می شد و تقصص علیات از میان احوال اکثر انبیاء ساکت است
 در شان آنها سکوت و نیست نه ما را جز هم کفر و بدلاک اتباع آنها لازمست و یقین بر نجات آنها بر ما واجب
 و ماده حسن فتن تحقیق نیست شهادت صلب بیان نباشد و در حق اهل فرس بلک اهل هر مملکت که پیش از ظهور
 خاتم الرسل گذشته اند و لسان شرع در احوال آنها ساکت است همین عقیده اولی است کافر گفتن کسی را

بیدار نشی آسان نباید داشت محققیت بت پرستی اینها آنست که بعضی ملائکه که با امر الهی در عالم کون و فضا
 تصرفی دارند یا بعضی ارواح کاملان که بعد ترک تعلق اجساد آنها را درین انشاء تصرفی باقیست یا بعضی
 اشیاء که بزعم اینها مثل حضرت خضر علیه السلام زنده جاوید اند و صورتها را ساخته متوجه بآن میشوند و سبب این
 که مدعی مناسبتی بپسحابان تصور بهم میرسانند و بنا بر آن مناسبت حوائج معاشی و معادیه خود را
 اذ ایستازند و این عملی مشابهی بذكر رابطه دارد که معمول صوفیه اسلامیست که صورت پیر را تصور
 و خیمه را بر میدارند و بقدر رفقت که در ظاهر صورت شیخ غنی تر میشوند و معنی مناسبتی بعقیده کفار و
 زناد که آنها بتاثر تصرف و موثر بالذات میکنند از تصرف الهی و اینها را اعدای زمین میدانند و خدا
 عزای آسمان این شد که ستاره الوهیت سجده اینها سجده تحت ستاره سجده عبودیت که در زمین اینها
 با در و پدید ویر و ستاره بجای اسلام همین سجده مرسوم و معمول است که آنرا مذمت میکنند و اعتقاد و تنسخ
 مستلزم کفر نیست اسلام مقتضای پاشر و هم نوشته بودند که حضرت مجید و الف ثانی رضی الله تعالی
 عنه در مکتوبی از مکتوبات خود منع رفع سبها کرده اند و توبه وجود محبت بجناب ایشان رفع سبها بیکینی و
 محبت اتباع محبوب لازمست محمد و ما او سبها جلش از اتباع کتاب سنت بر حجاب و فرض کرده اند و میفرمایند
 و ما کان له من دین الا ما احضی الله و رسول الله ان یكون لهو الخیارة من امرهم و رسول علیه
 السلام یفر ما یدلای من احد کوحی یكون هو الله قبالما جئت به و حضرت مجید و الف ثانی رضی الله تعالی
 عنه که نائب کامل آنحضرت اند بنای طریق خود را بر اتباع کتاب و سنت گذاشته اند و علما و اثبات رفع سبها
 را ملایم با حدیث صحیح و روایات فقهیه حنفیه تصنیف کرده اند باجماعی که حضرت شامی رحمة الله علیه
 فرزند حضرت مجید و نیز درین باب ساله تحریر نموده اند و در فقهی رفع یک حدیث بثبوت نرسیده و ترک رفع
 از جناب حضرت مجید و بنا بر اجتهاد واقع شده و سنت محفوظ از نسخ بر اجتهاد مجتهد مقدم است بعد ثبوت سنت
 رفع ترک آن باین محبت که حضرت مجید و ترک فرموده اند معقول نیست حضرت مجید و بر ترک سنت تحذیر بر کشید
 فرموده اند و حضرت مجید و هم فیه حنفی و هم شیعہ و امام ابو حنیفه رضی الله عنه گفته اند اذا ثبت التحلیث
 فله و من هب انترکوا قولی بقول رسول الله صلی الله علیه و سلم پس میدانست که حضرت مجید و از ترک این امر

اجتهادی و افقه بان دیش صحیح متغیر نشوند و اگر گویند که حضرت مجددان علم اوسع از ان دیش ثبوت دفع سبب
 اگر آگاه و نبودند گوئیم تا زمان مبارک حضرت ایشان این کتب و رسائل در ویا برهند شهرت نیافتند و در
 از نظر مبارک ایشان نگاشته که ترک نمود و اندوخته هرگز ترک دفع نپذیرد و ندک ایشان جبهه ترین اظهار
 این است بر اتباع سنت بوده اند و اگر گویند عدم رضای حضرت سالت علیه التحیه را باین عمل ارتکاف در
 ترک نموده باشند گوئیم که کشت در امور طریقت معتبرست در احکام شریعت حجت نیست سمنان و انکه
 احتیاج به کشت نکردند و اسیدانست که این مخالفت جزئی بر مایه قاعده کلی ایشان که بجد تمام ترغیب به اتباع پیغمبر
 علیه السلام فرموده اند بیشتر تاج گردد و استلام مکتوب شافری و بهم پرسیده بودند که در مسئله عمل
 بحديث انتقال از مذہبی بزمی پسندید میخورد و ما در عمل بحديث شیخ محمد حیات محدث مدنی است که
 نوشته محض آن بفارسی محرز شود قال الله تعالی ان کنتم تحبون الله فاتبعونی بحببکوا الله و قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم لا یومن احد کوحی یکون هواه تبعاً لما حبت به حدیث صحیح است وایت کرده است
 آنرا ابو الفاسم بن اسمعیل بن فضل صفهانی در کتاب الحج و ذکر کرده در روضه العلماء که امام ابو حنیفه رضی الله عنه
 فرموده و اتوکوا قولی بخبر الی رسول الله صلی الله علیه و سلم قول الصحابه ذی الله عنهم و قول شهرت از
 امام که فرموده و اذا صحیح الحدیث فهو من مذہبی پس کسیکه موارقی در فن حدیث دارد و نسخ از نسخ و قوی از
 ضعیف می شناسد اگر بحدیث ثابت عمل نماید از مذہب امام بر نیاید چرا که قول امام اذا ثبت الحدیث فهو
 مذہبی نص است و زیاده اگر با وجود قطع بر حدیث ثابت عمل بخند این قول امام را اتوکوا قولی بخبر الی رسول
 خلاف کرده باشد و مخفی نیست که پیغمبر کی از علمای است جمیع احادیث را اعلانه کرده است چنانچه قول اتوکوا
 قولی بخبر الی رسول نفس است بر آن که جمیع احادیث با امام نرسید بلکه بعضی از آنها فوت شده و چرافوت نشود که
 مثل صفائی را شنیدیم که از علمای اهل است نماز جماعت جناب سالت صلی الله علیه و سلم بود و بعضی احادیث از ایشان
 نیز فوت شده و میداند معنی را بر که معرفی بقی حدیث دارد و ظاهر است که برافرا داشت اتباع پیغمبر واجب است
 و اتباع پیغمبر کی ازین انیمه واجب نیست ابل است مختار اند مذہب هر که از مجتهدین خواهند اختیار نمایند و هر که
 سیکو عمل بحديث از مذہب امام بر می آرد و اگر بر بانی برین دعوی دارد و بیاورد اما انتقال از مذہبی بزمی یا از مذہبی

مشهوره تفصیل بخواند امام سیوطی رساله اسمی بخیریل المواسب فی انتقال المذاهب تالیف کرده خلاصه آن است
 که انتقال از مذہبی بآقای جازست مجزم کرده بر آن امام رفعی و درلی اورفته است امام نووی در در و فقه
 که بعد از این مذاهب یا جازست تقلد را که انتقال از مذہبی بآقای دیگر بکند گوئیم که لازمست هر تقلد را که
 حکم احوال هر دو مجتهد نماید چون غالب شدن او که طرف ثانی اعلم است جازست او را بلکه واجب اگر مخیر کنیم
 جازست او و تقلد را حالات اند و بعضی عقل از چهار حال خالی فی چرا که تقلد یا عامی است یا عالم و این هر دو را
 باعث بر انتقال یا عرض نمی است یا نویست پس اگر عامی و عارضیت از معرفت فقه و از مذہب و جزا سیم است
 و انتقال بار او حصول مال جاه کرده پس مرا و اخف است که تحقیق انتقال و استیناف است و اگر عالم و
 فقیه بود و برای نیای انتقال میکند پس امر او شد است زیرا که ملاعب مذاهب میکند برای غرض و نیوی و نمی غی
 جازست اگر در مذہب خود فقیه است باعث انتقالی سبب نمی است مذہب گیر نزد او و ترجیح
 یافته است بقوت او پس چنین کس انتقال واجب است بر او بی جازت و اگر عاری از فقه است و در مذہب
 خود بقیه مشغول شده و عاجل اند و مذہب غیر را بر خود سهل و سریع الادراک است او را فقه درین مذہب
 موجود است بر چنین کس نیز انتقال واجب است زیرا که فقه در مذہبی بهتر است از اهل در جمیع مذاهب که غالباً
 عبادت جابل صحیح بود و اگر انتقال اینج سبب بی و نیوی نیست بلکه از هر دو مذہب قصد محبت
 علی و پس جازست عامی او ممنوع است فقیه را زیرا که درستی فقه این مذہب حاصل کرده چون مذہب
 دیگر انتقال کند عری دیگر باید برای فقه در آن مذہب ارجح که مقصود است بازماند پس و را ترک انتقال و
 و آنکه گویند که اگر مخیر جزی مذہب جزی انتقال کند جازست و عکس آن جازت مخض حکم و تصبب است دلیل ندارد
 زیرا که آنکه حکم و تحقیق ابرازند و اگر در فقه مذہب جزی یا مذہب گیر بر مذہبی از آیه و حدیث او و بودی تقلید
 آن بر هر فرد است جزی شدی تقلید دیگری جازت بودی نمی غی خلاف اجماعت صاحب الفوتوی که مخفی
 مذہب است گفته که جازست و یازن انتقال از مذہب شافعی بآقای مذہب جزی و عکس آن را باید که کلیت مذہب
 اختیار کند و بعضی مسائل بسیار کس از خلف و سلف انتقال نموده اند اگر جازت بودی نکردی و دیگر بر خلاف آن
 که بوقول بر دلیل است غیر مقول السلام علی من اتبع الهدی مقتوی صاحب فقه مذہب نوشته بودند که در حق سنی

ابن ابی سفیان از پی صحابی اتباع و اعدای ائمه هم چنان اعتقاد باید کرد و بدانند که علمای اهل سنت
 منازعات حضرات صحابه را بنا بر حسن ظن که در شان خیر القرون لازمست تا دلیل میکنند و اگر قابل تأویل نباشد
 تقدیرین بجناب آبی بنایند و جرأت ندیم و طعن ممنوع میدانند چرا که در قرون گذشته شنود و باخیر هیچ کس از اهل علم و دین
 مجتهدین با وجود قرب مانع اطلاع نام بر احوال ایشان با وجود اقرار نسبت خطا بخلان حضرت علی مرتضی علیه
 السلام تجویز طعن بر ایشان نکرده و اگر چند روز میان لشکر شام و لشکر کوفه محاربه و ملائمه واقع شده از شهادت
 نصیب داده و بنا بر عقیده کفر بر گیر و داده و تعصب و کتب معتبره که درست میدانند این نقشه شهادت امیر المومنین
 عثمان رضی الله عنه و طریق مسلمین است زیرا که در وقت نزاع عسکری حضرت صحابه سه فرقه شده بودند و در
 جانب جناب خلیفه برج علی ابن ابیطالب رضی الله عنه گرفته و جماعه دوم بطرف امیر شام فرستاده و سوم
 توقف نموده و شک نیست که محدثان مجتهدان آن شهر در اخذ حدیث بر مردیات هر سه فرقه توفیق مساوی
 داشتند اگر اصدی را ازین فرقه طعن کفر و فسق میدانستند قبول آیات از ان فرقه میکردند و بنا بر اینها
 و استنباط بران نمیکردند و اگر طعن در شان آنها را صادرند ملت من اسلام هم بسبب پیروی و پس
 و کثرت لسان از مطاعن آنها حکمت الهی است و حرمت محبت خیر البشر علیه الصلوٰه و السلام علاوه آن اگر مخالفان
 گویند که حفظ حرمت رعایت قرابت آنحضرت ضرورت قبول است لیکن از اهل قرابت تصحیح تکفیر منافی است
 ثابت نیست و حشمت و نفرت خود لازم از هر جهت معارضه و همچنین خطا از اهل خیر القرون غایب است
 شکره است اگر چه آن خطا خطای اجتماعی باشد که مودت و می القربا آنحضرت حجب است بر جمیع افراد است
 و اگر استکره نیز در میان نباشد رضا با ذیت اهل قرابت رسول الله صلی الله علیه و سلم لازم می آید و اگر حشمت
 ازین سلسله مناسب نیست سکوت یا انفسوس تمام و بقیام الویست فرقه شیعه چون از سکوت اعتدال است
 و زبیده اند و عمار و زنجباری اهل کرده و آن نفوس کینه را بر نفوس خبیثه خود قیاس نمودند و فرقه تکفیریه
 که سبب ارتداد و تخریب نبوت ناقضان کتاب سنت اند بنگار گردیدند و تفهیم ندکیم پیروی که حق تعالی بخت بر خست
 کرده و بنگار نام معیشت ساخته و دین او با نسخ اویان باقی تا انقضای زمان است و ما اوسلناک الی الله
 للعالمین تا ازل در شان او جاعه که در طول عهد نبوت و صحبت با و گذشته باشند و دقیقه از بذل و اوج امضا

و نه است اما حیات او و ترویج شریعت او بعد از اوفرو گذاشته به تکیه بر او و در کفر هم گریخته
 و بسا اهل نجات نیز پیوسته طرفه حسن ظنی بخدا و رسول دارند خدا نخواهد اگر حقیقت کار اینچنین باشد بکار عوام
 فی شان اسبابین پس اهل حق از چنین خدا چه امید رحمت است از چنان پیغمبری چه توقع شفاعت احوال
 پیغمبران سابق و امم ایشان پوشیده نیست و اوقات اولیای این امت نیز پنهان نه هرگز دیده و نشنیده که بعد
 از آن حال یکی این بزرگان همه مخلصان او مرتب و منکر گردیده و با اولاد و آل او عداوت و رزیه و باشند
 در نیویست بر بشت پیغمبر که مقصود از ان اصلاح امت است که امام فائده مرتب شد و نیز این حساب خیر انقرون
 شر انقرون میگردد و نیز الامم مشایخ الاسلام میشوند و خدا انصاف نصیب کند و اسلام علی من اتبع الهدی
 مکتوب بنبر و هم عامه و مصلیان نوشته بودند که از اختلاف شیعه و سنی در شان صحابه و اهل بیت
 علیه السلام عین منظرین میشود چه اگر بنا بر اعتقاد اهل بیت بر اخبار است و خبر مثل صدق و کذب است
 مگر سوا آنرا که آن دو یقین نمایند و انقسم خبر را در نیاب کثرت پس علاج تحصیل اطمینان چیست محذور
 این سئوال ضروریات و این ارکان ایمان نیست تعجیه آلتی و تصدیق نبوت برای نجات کافست ایمان
 محلی سخن از مضمون کلامی که تصدیق و اقرار آن آدمی مسلمان میشود همین است در شان صحابه و اهل بیت
 رضوان الله علیهم هر حسن ظنی محبت بر عایت شرف صحبت و حسن خدمت آنها و قرب قرابت اینها
 با جناب رسالت علیه الصلوٰه و التحیات پس است مطالعه تفصیل احوال آن بزرگان از کتب تاریخ موجب
 بیجان فتنه است چرا که نصب حجت بن ابی طالب است مخصوص مسلم بن ابی طالب حضرت انبیا است علیهم السلام
 الشنا و منوع است از غیر اینها اگر چه صدیقین و اولیا باشند پس گاهی از ایشان در محاللات ظهور بعضی مخالفت
 اتفاق می آید و آنهم نمایان و مقرر و یقین گردد و از نایب صفای باطن تصفیه می انجامد و اینکه از آن
 نفوس خبیثه قیاس بر جو کرده اثبات کینه و عداوت بالاستمرار در میان آن اکابر کنند بر آن تفریعات
 کرده نقطه را داده نمایند از اعتبار ساقط است بدانند که انکار آن البته مستلزم انکار تأسیر و جو
 مبارک است و مستوجب نفی فائده بهشت معونا فقیه و یری درین مسئله متال بودم و از مباد فیاض
 است طریق نجات از هر کس که این مشکوک میبودم این عبادت بر باطن فقیر وارد شد قبل از آنکه با الله حکما

هو عند انفسه و رسول الله كه اهو عند ربه و باله و اخصا به كما هو عند انفسهم و ربه است كه
این مطالب علی فوق مراتب جمیع احتمالات است تفویض امر بحجاب الکیست طبعاً نه که مرتبه نفس الامر است و هیچ
وقت را در مقام مجال هم زدن نیست و لکن الله علی نواله و الصلوة و السلام علی سوله محمد و آل
مکتوب نور و بهم نوشته بودند که در حدیث شریف اوست که آنحضرت علیه الصلوة و السلام
فرموده که بعد از دوازده خلیفه از قریش خواهند بود اهل سنت ازین دوازده تن خلفای اربعه که
خلافت خاصه بودند و هشت تن دیگر از قریش که تسلط بر خلافت عامه یافتند و جهاد با کفار و اعلا
کلمه الحق کردند از مراد میدارند و شیعه دوازده امام سلام الله علیهم را میگویند در اعتقاد و توق درین
مسئله که امام جانب است محمد و ماحق بجانب اهل سنت معلوم میشود و باتدکلفظ خلافت اعم است
از آنکه ظاهری باشد یا باطنی و خلفای آنحضرت می باید که جامع خلافتین باشند و خلیفه آنرا میگویند که
امر خلافت را تنهائی سازد و تشییت خلافت ظاهر موقوف بر قدرت استطاعت است یعنی خزان و
افواج که شرط نفاذ حکم است ظاهر است که بعد خلفای اربعه که سی سال خلافت کردند و حضرت امام حسن
علیه السلام تا شش ماه از حضرت ائمه اطهار پیچ کی در پیچ وقتی را در برین امر نبود و تعبیر آنحضرت
علیه الصلوة و السلام که خلفا از قریش باشند نیز شعر بر نیست که از اهل بیت یا از بنی هاشم میروند
و جمیع بین المذنبین باین وجهیست که در ترویج ظاهر دین که موقوف بر اسباب ظاهر است بجای قالب
اسلام است از آنجا وقوع یافته و تقویت باطن دین که در حقیقت اسلام بجای روح آن قالب است از
نفس منزه که حضرات ائمه علیهم السلام واقع شده و چنانچه صوفیاء اهل سنت بر ثبوت تطهیرت دوازده امام
صلوات الله علیهم متفق اند و در ذات بابرکات خلفای اربعه رضوان الله علیهم و حضرت امام حسن
الله علیه و معنی جمع بوده و بعد صلح در میان امیر شام و حضرت امام حسن علیه السلام تا حضرت
امام مهدی صاحب الزمان خلافت باطنی باین حضرات تعلق داشته است و در ذات صاحب الزمان
نیز هر دو متحقق خواهد بود و خلافت ظاهری خلفای دیگر را تعیین مد و ثانی عشر در پیورت تکلم می نمایند
و السلام مکتوب بهم نوشته بودند که با حدیث صحیح ملائک حضرت صدیق رضی الله عنهما از حدیث

مرتضیٰ العسکری و محمد مبارک بنوی صلی الله علیه و سلم و بعد از آن سی قطع نظر از واقعه حرب جمل که
 باعث دیگر دشت ثابت است یعنی خیالی از اشکال نیست که از جناب صدیق بسیار بعید است بجز حاصل که
 انحراف از حضرت مرتضیٰ علی نبینا و آلاءه حضرت صدیق خود روایت میکنند که حضرت مرتضیٰ و فاطمه زهرا
 و دست ترین مردم بودند پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم و ما گاه در فلات تر از طرفین میخیزد و زمانه
 و حق هر دو جانب میباشد چنانچه در مقام است مخفی نماند که در قضیه انک حضرت مرتضیٰ چون منظر اب جناب
 رسالت آب علیه الصلوٰة و التسلیم احساس نمود باقتضای استیلای محبت و بقضای صلحت وقت بنا بر تسکین
 تسلیم آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعض الفاظ که باعث دل سردی آنحضرت علیه السلام از حضرت صدیق گرد
 آمد و من است استماع این خبر حضرت صدیق را بدشت آورد و در جایار و که کلام مقرران بارگاه همچنین
 کلمات در چنین اوقات موجب سقوط محب از نظر محبوب میگردد و ظاهر است که بالاتر ازین اذیتی نمیباشد
 پس انحراف حضرت صدیق از حضرت مرتضیٰ رضی الله عنهما حکم غیرت محبت و اقتضای بشریت است که از این
 چاره نیست نذر راه دیگر و ما محبت باقیست این دشت باقی است و کلام حضرت مرتضیٰ باین کلمات نیز
 نذر محبت عداوت حضرت صدیق بوده است که محبوب محبوب نیز محبوب میباشد بلکه محبت همیشه محبوب بوده است
 صلی الله علیه و سلم که از آن نیز گریز بود پس بر صورت هر دو طرف حق ثابت است هر دو معذور اند
 بلکه ما جگر که بنامی هر دو بر محبت پیغمبر علیه الصلوٰة و السلام چنانچه دشت و ملائمت حضرت خیر النساء
 علیه التحیة و الثنا با جناب صدیق اکبر رضی الله عنهما نا حدیث صحیحیه ثبوت رسیده و این محل در شبهه است زیرا
 آنکه حضرت تبول با وجود قتل و قطع از دنیا بقدر قلیل از آن با وجود استماع جواب مقتول از حضرت صدیق چنانچه
 لعل اگر آنرا بودند دوم آنکه حضرت صدیق در مقام رعایت فرزند رسول صلی الله و سلم درین امر
 سهل چرا ساحت نمود و جواب آنکه طلب مال میراث که حلال تر از آن مالی و عالم نمیشد منافی ترک دنیا
 و بعید از تقوی نیست بلکه قدر مال حلال استقی بیشتر خیر باشد و ما بشریت باقیست از احتیاج چاره نیست
 منع حضرت صدیق محبت حدیث شریف است نحن معاشر کلاب کلابه لا نلد و چون حضرت صدیق از زبان
 مبارک نبی معصوم این حدیث یا شنیده باشند و حق حضرت صدیق نقص قطعی است مسامحت چنانچه این

بیان باید دریافت که از ما بجا آنجا علیه الصلوة والسلام در طابع اصحاب کرام چه آثار صحبت و مشافهت بجا
 منشی نیست که غیر از غلبه محبت حق جل و علا دبل مجود و در تابع و کستر ضای رسول و علیه التحیة و الثناء ولدت
 از بهایعت نفرت از محبت الطبع و اعراض از دنیا امری دیگر نبوده و داده ظهور این آثار و اوم حضور قلب
 و تمیز نفس بوده است که از برکت صحبت آنحضرت استعمال نسخه شریعت حاصل شده بود و از اذواق
 مواجید قرون متاخره محکم نموده اند و با وجود حصول کمال صورت و حقیقت که زیاده بر آن متصور نیست
 بیشتر تمام حفظ آن صورت که محافظ حقیقت است فائده آن شامل خواص و عوامست کرده اند و اعتنا بشان
 بجستف و ذکر است فرموده اند و این امور را لازم و شراط کمال نمائند پس هر مریضی که طالب صحبت کامل
 یعنی نسبت محمدیه باشد باید که اتباع سنت نبویه را بهتر از جمیع مجاریات و ریاضات شناسد و انوار و برکاتی
 که بر آن سترتب گردد و افضل از همه فیوضات اند و همه اذواق و مواجید متعارف را در جنب محبت باطن دوم
 حضور اعتباری ننهد و در صحبت عزیزی که ازین امور اثری در یابد و اما نائب سول خدا صلی الله علیه و سلم
 دانسته خدش لازم گیرند و بجزر و موثر این راه فریفته نشود اگر چه نذیر باشد و السلام مکتوب است و
 النماز نامرسمی از خدمت مخدوم ناده گرامی بعد عمری رسید جان تازه رسانید و باعث تحفه
 و تقویت نسبت اخلاص گردید آنچه از آغاز و انجام سلوک نوشته اند بمطالعه در آمدن این الطوار و آثار که
 بطور سیر رسید امید هست علی الخصوص این امور حاصله را که داده غرور اکثر مردم میشود و قدر قیمت و ثواب
 و در طلب ضابطه علا با فقر نامراد آوردن دست بدو و یزه کشادن از تلاش هم محرومیت
 وجود برکنار بودن نسبت حضرات که ریاضات ایشان اتباع سنت سینه و مسارف شان اسرار حقایق
 شریعت علیه است آرزو نمودن دلیل طهارت طلب علوم است بارک اسدنی بر کاکم اعلی در جانا
 محمد و ما آنچه ثمرات افادات حضرت الهامجد و حضرت میان بخت خانصاحب از دار و اوت غریبه
 احوالات عجیبه استیلا غیب ظهور و حدت تحریر آمده آثار تلویحات لطیفه قلب است مقام تکمیل و
 منتهای این لطیفه از نگاشای امکان برآمده و صحت آبا و تقدمه و جوب سید نیست در دائرة ظلال سها و صفات
 که سبب این معینات عالمست سیر کردن و ظل خلص که سبب تعیین امر است فانی شدن بهمان ظل بقا حاصل نمود

و این معنی معبرست در اصطلاح قوم بقبای قلب و ولایت صغری که ولایت اولیا است معارف وحدت وجود
 ولایت ظلی که محل سکونت ناشی است و در مقام ضمین قلب نفس امارت میسر گیرد و در حصول آن ولایت
 دو امر ضروریست باقی جلالتا بترتیب که غفلت عارض نشود و تعلق با سوا ناپذیر مطلقا و بالا ازین مقام است که
 سیر سالک در حصول این ظلال که اسمی با سوا صفات ندارد واقع میشود و معالجه با لطیفه نفس می افتد که از عالم
 چنانچه در مقام سابق با قلب لطائف اربعه دیگر که از عالم امر اند و عروج آنها با مگر کرطلا است کار افتاده بود
 و در اینجا نفس را حقیقت فاعل شود و اماره مطمئن میگردد و عددی مخالف موجب افعی میشود و متحقق دعوت
 ارشاد بهم میرساند و چون این مقام فرق بعد از جمع است نیز صمیم حاصل کرده سر وحدت شهودی که خبر از غیریت
 از خلق میدهد مفهوم میناید و وصول این مقام عالی طهر مضریات محبوب حقیقی جلالتا بودن از مضریات و نمود
 بعد که کلفت از میان برخیزد و شریعت مقتضای طبیعت گردد و اعتقاد کل حسب کتاب سنت بالاتر
 کلفت میسر آید و این مقام معبرست بقبای نفس و ولایت کبری که ولایت انبیا است علیه السلام و برکت اتباع
 آنحضرت فو اصل است این نیز حاصل است و اینجا سیر سالک در کمالات اسما و صفات که تعلق با سیم هو الظاهر از
 و هست فوق آن ولایت ولایت لا اله الا الله است که معبر بر ولایت علیا است و در اینجا سیر در کمالات متعلقه بهو الاله است
 و فائده حصول آن ولایت قابلیت تجلیات بجز ساینده است عالی تر ازین مقام کمالات نبوت رسالت است اینجا
 با وجود عدم جواز انفکاک اسما و صفات از حضرت ذات تعالی تقدست تجلی مجرد ذات شهود عارف میسر گردد
 و اینجا سر و کار بنیاد اربعه که اصول لطیفه نفس است می افتد یعنی در ولایت علیا بنیاد شش سوای خاک و کمالات
 نبوت بعضی خاک نقطه و هر گاه ذات عالی را اعتبارات و شیونات بسیار است بالاتر ازین کمالات نیز مقامات
 ثابت اند و در محل خود که در مهم ترین مقاصد درین تحصیل فنا قلب و قبای نفس است مراتب گیرائی برین
 فاست و در هر مقامی ازین مقامات مسطوره عروجی و نزولیست و فائده اینجا بجز گردیده موافق تحقیق حضرت
 مجددیه رضوان الله علیه جمیع مناسباتی که از بر تقدیم است اما شایخ دیگر احکام و غیایب ازین که پیش
 شوق سالکان میگردد و اینطور قدیم خبر بر سالک است و بهر بنیاد تاثیر نفس شایخ را در باطن مرید مدخل
 تمام است استعداد مستقیم نیز شرط است آرزوی صحبتهای بسیار است خدا با و ما و شما برسد و ان شاء الله

مکتوب است سوم بر خور دار تصور سکه وحدت وجود حسب التماس شمار قوم سیر و دیدار
 که در شرح کتاب مراتب منوید که حقیقتی که علم قدیم خویش حقایق کلیه و جزئی را میداند و علم
 بشی مستلزم وجود آن شی است در علم پس باید که استیبا با ما موجود علمی ازلی باشند و ازین اوست که
 صوفیه اعیان ثابت فی العلم قالند و چون در وجودات اشیا در مرتبه علم که نزد قوم علمی است باطل و چون تقدم
 و تاخر زمانی نیست بخلاف وجود خارجی که تقدم و تاخر در آن بدیهی است باید که وجود علمی غیر وجود خارجی باشد
 و باید که مقدم بر آن بود مانند تقدم اهل برنج و تقدم ذی ظل بر ظل و کیفیت صمد و وجود خارجی اشیا
 از وجود علمی آنها آنست که چون حقیقتی را از صور علمیه در خارج که عبارتست از وجود منبسط و
 علمی است نزد قوم بظاهر وجود موجود گرداند و آثار مطلوبه انصوت از انصوت بظهور آورد و در بیان
 انصوت و نور این وجود نسبتی معلوم الایینه مجهول الکفیه پیدا میکند و مراتب وجود منبسط بظلال عکس آن
 صورت منطبق نماید بطوریکه آن بظلال بر بخرن اطلاق وجود گردد و اصل مثل الاعلی چنانکه عکس آنی در وقت
 متقابل بر آن در مراتب پیدا میشود و نور مراتب بیان سلوب نیک و عقل سلیم بعد تامل صحیح صورت مرتبه را
 در آئینه و بر آئینه نمیتوان گفت که آنجا که داخلست نه از تمام اگر چه بظلال هر دو فهم عوام بصورت مرتبه و وصف
 مرتبه در یک ظرفیت که مراتب باشد و بحسب حقیقت هر یکی از صورت مراتب آئینه هر یک را بدین شکل و لون
 صورت از مراتب پیدا است تفکر و محاسبه مراتب از صورت بودیاست مولانای جامی در مراتب سینه
 میفرماید اگر وجود را مراتب اعتبار کنند ظاهر و دی آثار و احکام صوریست که ان اعیان الثابتة فی العلم
 ما شئت لثبته الوجود فی الخارج و اگر صور علمیه اصوات قرار دهند ظاهر و دی تجلیات اسمای صفات و
 شیوات حضرت وجود است و وجود بعینه چنانچه شان مراتب است گوئی خزانة علم باشد بصرفه منقوشی
 و وجود منبسط بجای آئینه صقیلی هر مقابل آن منقشی از آن صغیر برآمده و در صورتی در مراتب وجود در آید
 که خروج صورت علویه از مرتبه علم مستلزم حمل است و دخول صورت در مراتب وجود موجب قیام حادث
 تقدیم داین بر دو محال است پس در میان باطل وجود و ظاهر وجود و از انکس آثار و احکام علم سترین
 علمی است بر پا که سیر است در اصطلاح قوم مجرب و بهم و اثره امکان که متضمن تنزلات ثلثه امکان است

از نزلات خمس شهور یعنی تنزل وحی و مثالی و جسدی چنانکه مرتبه علم و اجتنابی متفلسف و تنزل وحی است
 وحدت و واحدیت که عبارتست از ملاحظه و سجا و شیونات صفات خود را اجمالاً و تفصیلاً در مرتبه
 علم و میگویند که در خارج وجود و ادبیات شیئی را تحقیقی متبوتی نیست این کثرت مرتبه در مرتبه و هم کاست
 و حکمت بالغه این هم را اتقانی داده است بنای آمارا بدی بر آن ننهاده نه دومی است که برقع و اهرم مرتفع گردد
 و مراد قوم از اطلاق و هم برین مرتبه است که این کثرت را تحقیقی دیگر نیست همان وجود واحد در میان
 وجود و سبب تجلیات شده است منشا تعد و تجلیات کثر شیونات است که در حضرت وجود و منبج بوده اند
 و در مرتبه علم منفتح شده مثل افشاح شجر از بذرها نایکات گردیده است عکس آن خالق در مرات وجود و سبب
 افتاده و مسمی بعالم شده و چون موجود دومی اشیاء تحقیقی گیرند و بلکه عکس وجود علی است نفس الامر همان وجود
 علی موجود اند از مرتبه علم برآمده اند چنانچه مذکور شد و علم و صفاتی از صفات الیست صفات عین ذات اند بر
 من و نبیه وجود پس باین تقریر وجود اشیاء عین وجود حق باشد چنانچه حضرت شیخ اکبر رحمه الله علیه میفرمایند
 ان شئیت قلت حق وان شئیت قلت خلق و ثابت شد که غیر از وجود واحد در خارج وجودی نیست
 معنی وحدت وجود و این معنی مشکوف و مشهور این حضرات است محمد اسمعیم کتب است چهار
 قاصد بجل است استخاره میر نمیشود استخاره سنونه باید بعل آورد انشاء الله تعالی خبر پیش می آید که
 که با همه توکل کامل و مرضی متعلقان ویرانی شهر و فساد زمان با کمال جمعیت بهر برده میشود و غده و غنیم
 الله تعالی عزیزان را توفیق اتباع سنت بیاورد و بیکر خود شغل دارد شیخ احمد تقی که است لطیف
 از قید قالب برآمده است اما استعداد این مرد ضعیف است محمد افغان و خیزان براده مقصود و سیر
 خدا بمنبرل سهو و برسانا چون سلب امراض قلب و قالب محول حضرات است رضی الله تعالی عنهم
 و تقصالی آنجناب اوت و قدرت آن عطا فرموده است چرا از راه انکسار خود را درین امر خیر نهد و سیر
 فیض الله فاضل صاحب باهر روز در پیش رو نشایند بقدر بیان صد نفس سلب مرض ایشان نمایند تا کیدت
 و قصد شریف بفرج عاجز بر فاق شاه سیف الله صاحب مبارک است اما پیشه از رضای هر دم محل حق
 شرعی ایشان نبوده که رسد و غیبت آن شفق خادمی معتمدی نظر نمی آید و اسباب بهم همراه بر دل
 شخص از قالب ادب بر می آید و کشیده میشود و بانفسیکه بیرون می آید تصور نماید که آن عواض جهود جسمانی بر روی زمین می افتد و از آن درون

در این کتاب است که با این کتاب در دست راست در اقل السلسله است این کتاب در دست راست در اقل السلسله است

در این کتاب است که با این کتاب در دست راست در اقل السلسله است این کتاب در دست راست در اقل السلسله است

ملائق و تقیه بود دست امامی کی تالی بر خفته نیست بعل باید آورد و مبارک که سیه در زیر پرده داشته باشد از اعظم
 و احباب آن خان طریقه و طلاب سلام نیاز قبول باد و سلام مکتوب **بسم الله الرحمن الرحیم** ان شاء الله تعالی ما شاء الله تعالی
 از مرقی خبر و منشی شیخ احمد رسید و شرو و گردانید و بعد رسیدن او هم بنا بر حقوق اخوت هم برایت اقبال اثر شریف
 مورد اشتیاق نخواهد شد و اگر طرف دیگر و نه بشیر و شمس و بعد انشاء الله تعالی زود بر میگردد و محفوظ و محفوظ
 مقصود و سیر ساد فخر شریف جمع باید دشت بجز یزاد و دوستان ایامان طریقه سلام رسانند و خدا کند که
 آب و چواری منسج آباد با مزاج عالی بیاز و اندیشه اناست که بیکان طریقه علیه محمدیه در انجاس بسیار اند
 از خود معدود و خدا صحبت است آرد زبانی منسج احمد که ثانی الحال سید داده دو ماهه توقف معلوم
 بقدر طبیعت فرصت نصیبی از طریقه میگیرد و فقیر از تحریر جواب خطوط صاحبان کن خود را سعد و در شتم که بعد یزاد
 سال خطوط هرگز میرسد توقع زندگی که باک ریختن بر پاکشید و خود را بیاد و دستان باید و احسن اعزیزان باید آورد
 سلامت اراده اگر اشتیاق بجد را با تشرف خوانند بر و اشتیاق فقیر و سلام زبانی خواهند فرمود و سونج یا خبا
 نیست که و غیم ماه گذشته که هر روز که وی تازه بروی کاری آید و حق تعالی رفع میفرماید الله تعالی فتوحا
 ظاهری و باطنی که اوست فرایه توقع رحمت الهی باشند و السلام مکتوب **بسم الله الرحمن الرحیم** ان شاء الله تعالی
 ختم خدای الاخری را دانند و ملی گردید خدا برساند و دل غیبی آنجناب با خود همراهی بر خدا قارست که این
 تصعیر پیرنای طرفین با زیم سادات ملاقات سرا پا برکات سیر ساز و عنایت نامه منقصری مد طرف مسی رسید
 بار که اسفی رز حکم و عمر کم و از دهای خاتمه و غلطه و ان از انات و کم و دات و تو ان فتوحات صوری و خوی
 برای آنجناب خان سید یزاد زبان که با انیمه ملائمه عرض مرض از خط ایشان معلوم شده و این خبر خلیل
 بشویش ساخته مقیدی باشم خدا اجابت کند از غیبی سیف الله فانه صاحب چه کارم سابقه محاسن کام و ام
 در نسخه و جو دین نوجوان جمع ساخته اند خدا این قصی مراتب این دنیا برساند از فقیر سلام و اشتیاق فرادان فریاد
 و با و لاد ایشان ما و نسیقان شان نیز نواب ارشاد خان مغفور انجیب او از صفر سفر کرده و هر چه و و مراد او
 با و شاه را در یافتند و همراهِ لشکر قصد ملی کردند و سیر و هم بیع آفرید اقل شهر شده بعد توقیف و گفتری آب
 بخوری خورد و سرد شدند و جان بختی سپردند و در غوی قدیم چاک آسودند و داعی بر دل گذشتند که اگر

غار و برادران و پسران ایشان بوطن مراجعت کردند و نظر علی خان در حضور ماند و سه مرتبه از آن سه
 تعلقات بحال ایشان داشتند و بنگام اتم و تشویش معاش ایران اینجا را محبت قای و عده یعنی شتر
 اشعار انتخابی و غیره بجاست دیگر تشریف فرمودن سید چون صاحب از طبقه عالی اند برای صاحبان ان شهر
 قوت حسنه سلام نیاز فقیر رسانند و شیخ احمد دعا خواند و با خدا مشغول باشند و میر میرین بنین مجید و جبار
 کار را با کمالات نبوت رسانید و نسبت ارشادی یافته دیر و از اجازت ارشاد و خرده هم یافتند خدا پرست
 و السلام مکتوب بسم الله الرحمن الرحیم و صلوات الله علیه و سلم حضرت میر صاحب شفق من هزاران سال
 سلامت باشی که بعد مرگ و نویسی وصال باب حیات نویسد و مبرکات لزوم درین مرز و بوم
 این مرده مد سال را زنده جاوید ساختی چگونه ضعف پیری و کثرت تعلیم طریقه که روزی صد کس از یاد
 از آن توجه اتفاق می افتد قوی آنقدر تحلیل فته که طاقت قیام در نماز فرض مانده هست پس اگر نه بجز در اطلاع
 خیر زندگی اثر میر مید و یم انشاء الله تعالی در ماه صفر را ده سنجهل دارم که انچنین سال هر سال اتفاق می افتد
 میر هم از دور و خود در آن حد و اطلاع مید هم چنین است که با جای این مرده خواهند پرداخت و از پان
 عهد های قدیم حالتی میگذرد و پرتنهائی خود ترجمی می آید که در قالب تحریری گنجد و نسخه مبارک نقاشی ان
 در ذکر استاد ابوالقاسم شیرازی رضی الله تعالی عنین و بیت در نظر گذشته و درین ایام فقیر را از احوال
 بر بوده و مناسب حال است بنگار و صحتی است و قنانت اخلا و حکم و شعر الهوی فی حضرت
 الانس ضاحک و اتمناز ما نال العیون سیرة و صحبت یوا و انجفون و انک و اسید آنست که در
 مراسلات و مخاطبات موافق رسم قدیم لفظ مرزا صاحب اکتفا میکرده میکرده باشند و از احوال و مبرکات
 اشتغال را راده شریف مطلع سازند و السلام مکتوب بسم الله الرحمن الرحیم و صلوات الله علیه و سلم
 رفته جای فقیر گرم سازید که در آن ضلع عالمی فمیده و در ویشی صاحب نبیست بکار جمیع بکار خود
 سعی و سرگرم باید بود و تشویش را بر ابطن خود راه نباید داد و اوقات در ایصال منافع دینی ظاهر
 و باطن تصرف و در آید که او سبحانه شمارا بدو تنی داده است شکرش بین است قال الجنید الشکر
 صرف الخمه فی مرضات المنعم و هیچ عبادتی برابر این عمل نیست و اندک که اصلاح عشت نیابت بود

علی صاحبنا الصلوة والسلام انشاء الله تعالی زد دست که ضیق بدل بومست میشود مصحح شکی نیست است
 شود و اگر از غیب چیزی بعین گرد و بمیثاقه آنرا تسبیحی باید کرد و معین بطلب سوال است
 توکل نیست اگر اعتماد بر آن باشد خصوصاً درین زمان باعث رفیع تفرقه خاطرست و توکل صرف باعث جمعیت
 و اسباب المال و موقیه چون محبت است انشاء الله و سبب آن ثناء تعبان منت نبوی علیه الصلوة و التحية
 و درویشان خانقاه مجددی را ضایع نخواهد گذاشت خاطر جمع دارید و در تعلیم طریقه و در کتب تقدید باشند
 و ختم خواجہ رضی الله تعالی عنہم و ختم حضرت مجدد رضی الله تعالی عنہ هر روز بعد از صبح لازم گشته
 و بحجاب ادا میدارند و از غیر او نمیدانند و از آشوب کفار هر شبه اندیشه نکنند انشاء الله تعالی
 و دستاویز مضرتی نخواهد رسید برای دفع بلایه با درقرات سورۃ لایلاف هر قدر توانید اکتفا نماید
 و نیست و نصرت لشکر اسلام بر کفار و عداوت صرف محبت است مایل نباشید اگر چه احوال مسلمانان
 قوم معلوم اما حق اسلام بر همه امور بر تقدیرست ملازمی را بعد سلام بگوئید که دنیا فانیست آخرت
 باقی اینقدر با نصاف ضرورتست که در هم حصه اوقات شریف خود را صرف شغل آخرت نمایند و اگر توفیق باشد
 در باب فاء و جمعیت و محبت غایت نواب شاد خان بهسود و در اوقات خلص واجب اند الله جل جلاله
 عمری آخره و سلام مکتوب است منم محمد دانش نگاری از یاران شاه مراد اسد جو که یک نیم سال
 در خانقاه مانده بقدر استعداد فیض و برکت طریقه برداشته برای چند روز رخصت گرفت ظاهر را
 اراده و محبت با منظر دار و بخدمت میرسد و الطاف خواهد شد هر چند در ساده ست مطالب
 خدمت یاده استقامت بر جاده شریعت و طریقت و ذری با مکتوب سی احم باران قیم که آمده بود
 هر فرستاده خصوصاً میان محمد میر صاحب که با کثرت و جود از اکثر یاران طریقه مستاز بود و هنوز در این باب
 ذات الصدق و ملت نمودند و المی سخت بفقیر رسید چون انتقال بهم نظر بطریقی قریب است تسلی شدیم
 و ایشان در فرزندی گزیده استند و خلیفه تربیت یاران ایشان تدبیر ملاق ایشان بگردن فقیر افتاد و از
 انادات ایشان که ظاهر او باطنی بندگان خدا میرسد ضرور حاصل شد باریک آمدنی یک کلمه با خود را
 بخورد و از طرف علی خان نوشته اند و اقامی ست از اخلاق و مناقب اخلاص و دیگر مراتب هر چه میدارد و دل

او عهد دارد و چون خوبهای او مرثکار و ام حجت کرده و گردن برانداخته و کار نیست با و یکی آنچه کار خدا
 او را فتوحات صوری و معنوی از زانی دارد که مراد و نیاز غیر تر از کسی نیست در واقع بجای با و در
 و بجای پرستار و نفوذ حق با همین فقیرم و انچه بسم آداب را درت فرزند و غلامی و بندگی بتقدیم گیر
 ای پخیری هست که من میدانم در حق بر خور دار زیاده بر سابق اتفاقات باید که بر نقصان اتفاقات فقیر که حقیقت پیر
 نیست تواند شدگان بر خور دار گویند که هر صلیح متوجه بتفصیر شده بشیند او را خود توجه ندهد آنچه از حق
 آن بر خور دار نوشته اند نیلی الم و ادیت بدل رسانیده میان غلام خود خرابی باطن خود ظاهر نمود بقدر طاقت
 تعمیر آن نموده شد و میگفت که برای چنین کار سفر اختیار کردم خدا کند راست باشد فقیر کبار بیاد است شاه
 ولی الله صاحب فقه و بهای صرف بهت دراز اله عوارض ایشان متوجه است حافظ غلام رسول ملاقات کرد
 مرد بزرگ اند مولوی نثار الله جو سلام قبول نمایند و اسلام طعوب سی و یکم ختم نامی مسجد معلوم گردید
 حق تعالی اساس اسلام را توفیر گرداند و دین و زکار را الهی قوی بدو یافته راه انداخته و توفیر نماید کفا
 سکینه بر تصرف شدند و قتل غارت اسیر و میان آمد مولوی قلندر بخشین جو سلمه به بعد از آن فرزند غارت خورده
 سلامت جانها بر آمد نظرده حالی گذشت **اِنَّ اللّٰهَ وَاَنَا الْمَلِكُ وَاَجْوَدُ** از غایت بی اسبابی در آن نواح متوجه
 تا با نرسیده اند و از بی استطاعتی با آن خصوصیت امداد و اعانتی از ما بتقدیم نرسید بحالت غلام و این مصیبت
 گردید خدا تعالی تلافی فرماید اسبابها بر موانع حرکت با نظر طرف موقوف ماند اولی ضعف پیریت هم امراض و
 عوارض و هم کم مستوی سوم تنهایی اندرون که گنیز و پرستاری نمانده و ده گنیز از خانه رفتند و اسیطان هم
 از اندرانی غلام خدمت نمادند و هم تاب نماند که مزاجی مردم محل نمی آرد و دین ایام پرستاری خانه بنده
 و فقیر دستوره فقیرست طعام از خانه مولوی غلام کجی جو پیره در خادم ایشان بخیم می آرد و خبر اینجی اسیر
 و بخیم پیشاه علی با وجود و منکوحه و سه فرزند یک خادم ندارد و اما توانی او ملا و آن احمد صد علی نواله الله
 علی رسول محمد و آله ایچرا از تدریسات آدمیت بر خور و از نظر علی و صلوات الله تعالی الی با تمنا نه نوشته اند بجا
 بنور قدر او نشانی اندازد و جامه برپا رسید که قیمت ندارد فقیری سبب گرفتار او شتم خوبهای او را شناخت
 انشا الله تعالی در خلاصه اخروی و فتوحات نیوی برقیماقی نمایان نصیب است و دست از ضعف بهر و لوق در خیر

نماند و طاعت تحریریم به یاران بعد ازین از جواب خطوط معذور دارم بجهت دوستان ششمن غدر را رسانند
که مرا مقصود اند و معنیان مبارک بخوبی گذشت و یاران با و طاعت خست شد خدا ناصر و حسین شما را اگر
برجایده شریعت طریقت نگانی خواهند کرد حق تعالی در هر دو جهان آبرو نگاه خواهد داشت را مبر سلطنت
نماند و خدا خیر کند طلبیدن بر خور و از غیظت اند و حافظ محمدی بجا واقع شد علی باید نمود و السلام کم کتب سی و سوم
الباغیت ایم و شما بالترام شریعت مشغول طریقت مقید باشید و بمر و مخا کساری و بی نفسی معاند نماید که کمال
نفس نیستی است و هستی حق تعالی را مسلم است صحبت علما و فقر را لازم گیرید و برگردان زمانه صبر کنید
که دنیا زندان مومن است و دوده راحت در آخرت است شتر طسلا ایمان و برگردان نیت های الهی شکر
و اجتناب ایند و بد فتنی پس این را بد نام نباید ساخت اگر کسی به جمع بطریقه ناید خدمت او باید کرد از و خدا
باید خواست که بقلب محبت خود ناید مضائقه ندارد و هر جا باشید با خدا باشید و بر محبت پیران طریقه باشید
سیان محرومان را محال شکسته حال باز نزد ایشان بپرسید حتی المقدور مدارات ازین دریغ ندارد و به سبک
که طالبان خدا در عالم کم اند اگر کسی باید نام خدا او را پیاو زنده کبر بسیار دارد و کتب سی و سوم
از نوید دخول بایران بطریقه آهسته و بپرسید بارک الله فی کما لکم و کما لکم انشا الله تعالی که ثبات سفیدان و
تو حیات هر دو جهان از زانی خواهد شد خاطر جمع دارد و کتبی نیت اجماع سنت مبارک است و در حق
بر خور در میان محمد قاسم عا و توجیه ایم و معلوم شد که شما هم مقید اید انشا الله تعالی اثر ظاهر میشود و تقصیر
از ان بر خور دارد واقع شده بود در ان جرم او نبود معاف کردیم و نوشتیم باز چرا تردد در ان خاطر راه میداد
شما هم خاطر جمع سازید و در حق او عا و توجیه بپرسید گرم باشید و ضعف پیری روز افزونست و کثرت یاران

نموده ای که در این عالم شایسته است

سلامتی و آلا بر حضرت خواجه سید السعید احمد در رساله فایده میفرماید که سلطنت برادران موسی در دست سائر خواجه و چیزی که
ایشان این مقام بر خود و خواست علی الخصوص سادتی که ایشان از ان توجع بجانب حق باشند زیرا که ایشان از حضرت حق جدا و تعالی بر
سنت خود ظاهر فرموده است و دست پیدار که ایشان اعلی الدوام توجع بجانب او باشند زیرا که درین حال ایشان با واسطه شریعت و
اکمال شریعت و سبک لباس واقع میشود و در حال ایشان بقدر تعلقی ایضا را و شود آن درمی افتد پیران صاحب دلی را که توجع به تعالی و تعالی از خود
آن دیگر با عا و توجع الیه ایشان است که در طریقه ایشان جمع حال خود نماید که اینها نیست کافران را متوجه می گردانید و هست ازین بهتر
تجربین ازین سخن آنست که اگر کفایت کند و در هر مسلم کافی نیست است زیرا که در جهت همه و در جهت شما که باشد که متوجه خالق و را
در میان نیت است و در حدیث از دست که هر که متعلق بکلی از اطلاق آنی شود آتش و فرغ را بادی که نیست و اولوی نیست و سبب بر این

از سید بنی بقوت ستاره و توجیه دانی سید و زعفران احمد علی نواله و الصلو علی رسول محمد و آتشگاه شریف
 علیه الرحمة بر موسیقی فغان یافتند در مقبره حضرت شاه بلی الد صاحب محمد علیه مد فغان شدند و شاهر
 رحمت الله نیز در دلی آمد و بود و روزی حضرت کیستزل از بخار قندهار افتاد و در مدینه بخیر و کفین در پهلوی میا
 محمد نیز مرحوم آمد و در یاران حلقه آنجا سلام خواند و فقیر از دعا و توجیه فغان شناسد و احوال یاران حلقه
 آنجا حداسامی آنها نیز پیوسته باشد انتقال از وطن بر بدو که هنوز بسیار باشد درین حکمتهاست حضرت خود
 محمد پارسا قدس سر در رساله از رسائل میفرماید که طالب لایه که خود را از چهار نوع فساد نگه دارد یکی از
 صحبت ملائکه که محرم نباشد یعنی در شیوه این شریک نباشد که صحبت فغان سخت یان دارد که حبه اعتقاد
 دعو و قائما مقامان دوم از فقیر شبیه سوم از بسیاری خوردن چهارم فقره را بظن خوردن هر لقمه که سار
 بظن خوردن ششم نصیبت شود و هر کس بسیار خورد و طاعت گران شود و هر لقمه که باشد خورد و
 باطن وی بظن مبدل شود و هر که با فغان صحبت دارد و هر که درین سبب با تو شریک نیست
 او ترا محرم نیست هر چند که مردم بالغ باشد از هیچ کشیدن چاره خویش باید که از کس باز چیزی که حجاب راه
 او شود دور باشد و گفته اند که در شریعت مرد وقتی بالغ شود که منی بطریق شایسته از داخل شود و در وقت
 وقتی بالغ شود که وی از منی برای فقیر در شریعت است که او را چیزی نبود و در طریقت فقیر کسی باشد که
 در باطن او منی در دل او غیر از خدا تعالی هیچ چیز نبود این فقرت که رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 فقر کرده است الفقه فخری و السلام مکتوب سی و چهارم حال مردم این شهر از روزی که
 نجف خان آمد و دست از شاه آگاهانه است که از خلاص محمد الله و له بزرگان خاص علم است خدا تعالی
 زود و ظهور آرد ویر در خط شاهر سید بسیار شوش گردانید فقیر هم نایکند و یاران حلقه و یاران
 محمد مراد حبیب تقید در باب حصول مقاصد شاهر و ایم امید تو است که با جابت سدا و اثر نمیشد و طریقت
 دارد یک فقره از طرف شاهر گز فغان نیست هر گاه که با قای خود و در دوشویه یا مقلب القلوب الا بصفا
 سه بار اول آفرود و دیگر خواند بر هر دو گفته است سید بگوی خود که دانیده و بر و شنیده باشند و
 الا یلک یا یکصد بار یا بسم الله هر روز بخواند اول آفرود و پنج بار نیست نفع شاهر ادایچ ضرر شاهر

در این کتاب از سید بنی بقوت ستاره و توجیه دانی سید و زعفران احمد علی نواله و الصلو علی رسول محمد و آتشگاه شریف
 علیه الرحمة بر موسیقی فغان یافتند در مقبره حضرت شاه بلی الد صاحب محمد علیه مد فغان شدند و شاهر
 رحمت الله نیز در دلی آمد و بود و روزی حضرت کیستزل از بخار قندهار افتاد و در مدینه بخیر و کفین در پهلوی میا
 محمد نیز مرحوم آمد و در یاران حلقه آنجا سلام خواند و فقیر از دعا و توجیه فغان شناسد و احوال یاران حلقه
 آنجا حداسامی آنها نیز پیوسته باشد انتقال از وطن بر بدو که هنوز بسیار باشد درین حکمتهاست حضرت خود
 محمد پارسا قدس سر در رساله از رسائل میفرماید که طالب لایه که خود را از چهار نوع فساد نگه دارد یکی از
 صحبت ملائکه که محرم نباشد یعنی در شیوه این شریک نباشد که صحبت فغان سخت یان دارد که حبه اعتقاد
 دعو و قائما مقامان دوم از فقیر شبیه سوم از بسیاری خوردن چهارم فقره را بظن خوردن هر لقمه که سار
 بظن خوردن ششم نصیبت شود و هر کس بسیار خورد و طاعت گران شود و هر لقمه که باشد خورد و
 باطن وی بظن مبدل شود و هر که با فغان صحبت دارد و هر که درین سبب با تو شریک نیست
 او ترا محرم نیست هر چند که مردم بالغ باشد از هیچ کشیدن چاره خویش باید که از کس باز چیزی که حجاب راه
 او شود دور باشد و گفته اند که در شریعت مرد وقتی بالغ شود که منی بطریق شایسته از داخل شود و در وقت
 وقتی بالغ شود که وی از منی برای فقیر در شریعت است که او را چیزی نبود و در طریقت فقیر کسی باشد که
 در باطن او منی در دل او غیر از خدا تعالی هیچ چیز نبود این فقرت که رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 فقر کرده است الفقه فخری و السلام مکتوب سی و چهارم حال مردم این شهر از روزی که
 نجف خان آمد و دست از شاه آگاهانه است که از خلاص محمد الله و له بزرگان خاص علم است خدا تعالی
 زود و ظهور آرد ویر در خط شاهر سید بسیار شوش گردانید فقیر هم نایکند و یاران حلقه و یاران
 محمد مراد حبیب تقید در باب حصول مقاصد شاهر و ایم امید تو است که با جابت سدا و اثر نمیشد و طریقت
 دارد یک فقره از طرف شاهر گز فغان نیست هر گاه که با قای خود و در دوشویه یا مقلب القلوب الا بصفا
 سه بار اول آفرود و دیگر خواند بر هر دو گفته است سید بگوی خود که دانیده و بر و شنیده باشند و
 الا یلک یا یکصد بار یا بسم الله هر روز بخواند اول آفرود و پنج بار نیست نفع شاهر ادایچ ضرر شاهر

انشاء الله و چاقوی خور و تری که لعب طفلان است سید طفلی داده شد بعد ازین در سیم باب برای ما
 ارسال نموده خوانید نمود که از ناسازی آب هوای آنجا پوشش شما بجای خود مانده است فقیر از بیم نایب
 سیدانید اما سید و اولاد شما از شعور شما شکایت دارند درین مدت مدید و سفر دور از خنده که با قریب ستاد بود
 همه در رنگ بد قماشین زرد و در جنس بد خردین از شما محب است ملال فقر مثل شست فاشاکی است رو
 در با حال اثر از زو مانده و معذرت که شما درین خطا از حد گذرانید و این چنین شست شوی آن ببا خود و خط
 جمع دارید و در رمضان مبارک بر سر سید و یاران طریق و حافظان است آن مجیدین بار در نجای بسیار فراهم
 آید انشاء الله تعالی این ماه مبارک را بحسبیت برکات گذرانیده و بعد عید میرسم السلام کتوب
 سبی و پنجم خط شما که طوار ملال بود لول گروانید برادرین مکرر نوشته ام که فقیر در دعای خیر شما همیشه
 یکم تا آخر توفیق بر وقت است اینم حضرت نا توانی که همیشه در خطوط شمار قوم میگردد و مرا مشغول سازد
 که تقاضا شده بدارم سورة لایکلاف که برای دفع شر از دشمنان است دعای حزب البحر چنین خوانند و دعای
 نیم صد صلوات فقیر بر عاقبت اجم حال که از شرم مردم خطوط مانده اند از هر چه سبب است بعد ازین
 شوق خطایان با باشند جزایات را نوشتن که فلانی با شما چنین سلوک بد نمود و فلان چنان کرد چه ضرورت
 و تحریر جواب خطوط از محض غیبت و نا توانی و حال بد و ستان نوشته ام که اسید وار و مقرر جوابها بنام شده که معذورم
 و مرده ام و در طاقت رفتن مسجد جامع بروز معذرت مانده است بخانه غیر و م قوت آن کجاست که متوجه علم الهی شوم
 و در بایتم که در حق فلان کس چه مناسب است شما اگر درین ایام حاضر میبود چه حال مراد رفته متصالح می شد
 فردا پس فردا خبر رجعت فقیر خواهم بدست بنید هر چه خاطر شما برسد بحال آری اما اول استخاره که در دست
 بنید بعد هر چه پیش خواهد آمد بدان غیر نیست حضرت نا توانی از حد گذشته است امراض متعدده مستولی شد
 از نرض ایستاده میخافم و پس در طلقه هر دو وقت قریب یکس حاضر میشوند حیرانم که قوت تو را کجا
 می آید فدا بعد چهار دام باقی است رفتن تا بیت الخلا حکم مفرد دارد و درین سال سقوط قوت بسیار شده
 مرا از جسد خود این توقع نبود و در خدمت مولوی نیم اسد صاحب گویم که خطوط طولانی ایشان سید
 ملاطفت معلوم گردید و یاران حلقه سلاطین را بماند و طاقت تحریر جواب نیست نه ای خیر خاتمه نمایند و السلام

مکتوب سی و ششم باعث تحریر اینست که لاله برج لال نام جوانی از دوستان تهرمی که در مشرق
 قصد بگری و صحبت اری بر حرم فقیر نظیر نادر و محمد نادر و محمد و وزگار بود دست این ایام از دست
 خود که اگر آید دست بلاشش معاش و بر بجا دارد شده است نظر بر دهم که نزد بیایکیت این نسخه مکتوب است
 باقی خود بر خزانیده احسان دست بسته در حق آقا که مرده نمیده و در تخراب با او نشین شود و هم در حق خود
 که بچنین در باز می نماید و هم من فقیر که مخلص مستعد کنایه تقرب و زکاران را دور تر و دور تر و دور تر
 و باید که پیش از رسیدن تقریبات تسخیر خداوند نعمت خود را مشاق او سازید و این صفتی را از اطلاع و پدید آید
 هشتم معلوم شاست که در کرسی باین اتهام باشا که در اتم و عادت بمبالغه نداریم الله تعالی خاطر شمارا در
 امور دینی و دنیوی جمع دارد و صحبت های خاص ایام گذشته اکثریادمی آید خدا باز میسر آرد و فقیر را از خود ناگزیر
 ندانید هر روز هر وقت دل توجبه شاست حاجت تاکید نوشتن نیست کس از زبان خود غافل نیاید من
 شمارا برابر جان دست میدارم انشاء الله تعالی محفوظ و محفوظ خواهد بود و معال با مردم عمل نیست خدا افتخار
 بخیر کند و کوزهای شیرای تهر که از گیسر فرستاده بودند سربلبر رسید نوزده دانه بر آید بسیار ناله
 است آمد ضای تعالی جزای خیر و دهر در تان سفیدی کی لک و دمی تنگ هر دو عالم خود خوب اند
 فقیر حالا جامه کم قیمت استمال میکند لیکن بر عایت خاطر شما که مساجت بسیار نوشته ام و در صورت
 عدم قبول از شما تشویش نخواهد رفت نگاه داشته ایم جامه دار سر و تیم سیه که برای مردم اندرون نوشته
 ضرورتیست در خانه شما خیرست والسلام مکتوب سی و هفتم نظم را توجبه بر قلب مستوره شما در
 اوائل که مرقوم بود معلوم شد بعد از این اتفاق توجبه نشاند که فقیر بسیار مغرور دار و کسی یاد نمیداد بهر حال
 شش پاک در خاک آن عقیقه گذاشته ایم بر وقت مقدس سر سبز خواهد شد باید که آن بر غرور و ارتباط تمسید
 بشیر و در باطن مشغول بذکر طریقه باشد که فلاح دو جهان در یکجا منحصر است ایشان نیست باید که بزرگتری
 مقید باشند التزام شریعت و محبت مشایخ و دوام شغل باطن اجتناب کنند و از صحبت مردم نا اهل اشغال
 تا مناسبی بهتر از لازم شناسند و خدمت علماء و مشایخ متدین و مشایخ غایت شمرند و آنچه از قصد خود مرقوم
 خانه بجا نمیدانند جهان آباد نوشته اید بشیرا من مبارک است تا رسیدن شما فقیر انشاء الله تعالی عبدالمستطرب

یک و گاهی روزی برآمد پیش از منقه یا بعد از آن بجانب ستور و شامو خواست باید که هر روز منتظر و متوقع
 رو باین طرف کرده بیدار از بس بپوشید که بخت این چنینی که فرزند ماست در دل فقیر تاثیر کرده است
 خوب از دهر گاه تو به بشود و من معلوم میگردد و الله تعالی هر جا که دارد محفوظ و مطمئن دارد و اخلاص شایسته
 ثابت است و این واقعیه بودی غلام محلی مریدم شد و الله تعالی مکتوب می نویسد و حق تعالی فقیر و محتاج
 معلوم کردیم که والد و شهادت این اخو شمس انداختی والد و موجب خسارت و یاد آخرت است خصوص
 والد و شفقته یعنی را استفسار نموده اگر اصل داشته باشد کفارت و مکافات بآل زنده الله تعالی خود را
 امورشان نیست من فقیر گردانده و حافظ نام اما طاعتهاست و خوف بر وقت بقدر دست و مهر اخیر است
 اگر در زندگی میرشد انشاء الله تعالی بشرط سلامت ایمان و ریاست برخورد با می خاطر خواهیم که در جا
 خیر خاتمه یابد و دارند و با وجود بی سامانی در فصل به شکل برآمدن برای تحصیل احوال نیز منفق و از این نیز
 فائده ندارد و باید رحمت الهی منتظر باید بود اگر ایشان باقیست بر اشتاب می آید و السلام مکتوب
 می نویسد و بهیچ دلیل شاه مهر یا نصاحب دارا اند کرد و با این محفوظ و از هر غزوات کوفتن
 محفوظ دارد و اخلاق کریمه ایشان بر فقیر انصافی و میدهد است که دل از استیلا شوق بماند
 کردی گاهی سویم حسین تو گردیدم ای کاشش نمیدی ای کاش نمیدیدم مشکل یک طرفین و اصول
 حرکت بسیار است از آن طرف شغل پاک اری و ازین منقلب تا قانی و تزاری خدا بداد و لها برسد تا به خور
 میرشد و اگر رسم فراسلات کتبه ملاقات مسکو باشد غنیمت است زیاد عمر و مزه و سحر زانی با
 مکتوب چه علم غیب قیمت جاذبه احباب فقیر از دلی سبیل رسید امر و به و مراد آباد و راهم ده
 با انتخاب پرداز که رخت اقامت در کجا اندازد و متعلقان را طلبیده نگاه دارد که از نشو و نشات هر روز
 دلی تنگ آمده ام و دلی و شاه بهر پند خود و دوست که خراج رسیم مردم سبیل و مراد آباد و امر و به
 که به بلاد حاجت نمودند که با بجا باید بود و جاذبه و حقوق نواب ارشاد و خان بهادر مله و به گذشت که قصد
 جای دیگر کنیم طالبان طریق نیز درین شهر بسیار اند و غم اقامت نموده ام برای طلب متعلقان متاخر
 آنها غدر برای سمع نوشته اند تا به رجعت ملی اتفاق افتاد می بانی باقی است باقی

ما بتوبه حساب باقی وقت کشف کرد و بقریب است عزب بخودش پیش ایشان خواهر بود و آنجا
 برای حل مشکلات بخواند و طور خواندن آنحضرت میر سلمان صاحب مذکوره اگر این مآل انجام نداشت بنویسد که
 آنرا نوشتن مع طور دعوت آن ارسال ارم و شعر مناسب حال از محمد علی سلیم آمد **مکتوب** منصوبه و جمال
 شد درینچه شطرنج عشقباری مانجا بسانه اندیه والسلام **مکتوب** **چهل و پنجم** احمد پسر علی نواله او جان
 و تعالی شما را از مملکت بسلامت آورد و توسل که بپادشاه حال نمودند آنرا آن خوب نیست و احوال این بنیادان
 اگر باطنان الی مفصل معلوم میشود اگر شود و تحریر آن موجب فساد است بقدری که رعایت خاطر شما گاه می نویسم
 و خوبی میان عظیم الدین یاد و از آنست که نوشتن آن قطع نظر از رسم طریقه فقیر او را شناخته آشنا گرفتار
 که مریدیت مردانه در هر میدان محال و بینی باشد یا دنیای خدا و او را زنده دارد و بمقتضای و دشمنی شما
 پس آمدن مادر آنحد و اگر چه برای طرح طریقه است که طالبان درین شهر ویران نموده و آنجا بسیارند و همان
 و گسار شما میاید اگر شما در آنجا نباشید محبت خواهم کردن هر چند فرزندان و رفقای شما خدمت نماید یکین شما
 بدین نظیر ناریه که کسی قائم مقام شما تواند شد فتوح حکم عقدا در درین شهر و فرض کنم میبایر حال هر چه
 تقاضای وقت کند زود و بل باید آورد و یا اطلاع زود باید داد که خارج مستیفر از سینه بدر کرده شود و دیگر
 حضرت مولوی شما اسد صاحب که یادگار فقیر از ضرورت داند و السلام **مکتوب** **چهل و ششم** جان من
 سلامت باشی درین مدت مفارقت و رفته شمار سید حریر جان گردید و روح تازه در تن ناتوان سپید
 بهر حال با همه به محالگی با فقیر آن همه حقوق و خصوصیت تغییر دادن شما با فقیر در اوضاع قدیم که بسیار آن
 اطوار در مناسب حال فقیر غیر از وقت و غفلت و طایع نیست باید دید که انتظار با ما چه میکند شما را با خدا بیشتر
 و ما را بخدا سپارید و احوال سفر خوب آباد و حال یاران سبیل و اخوان و اخوه و اعلام و والدات صاحب
 انصاری و حال حضرت مولوی صاحب از اسباب معیشت ایشان بنویسد هر چه بعد از توبه و بقیه فقیر بنویسد
 نامه توبه سید هم کسی توبه نگیرد و اطاعت الدین واجب اند و کیفیت محال به بزرگان حال معیشت خود
 بزرگوار و اشتیاق بشخص صغای دل منی نیست خدا حافظ دین و دنیای شماست یاده عمر و عمره و عمره
مکتوب **چهل و هفتم** محمد و ما فقیر را پیش از مرده تصور نباید نمود و مرده بر سلام نیست نمیتواند کرد

موافق خبر صحیح جواب سلام فائده از دستنویدنا کنون که رسم اسلالت تازه کرده اند فقیر نیز خود را در آن
 رسم دوستی با فقیر نخواهد داشت حقوق معتبره و خواهم گذاشت و این بی سواد بستان تحقیق استعداد تصنیف
 کتاب ندارد بعض مسائل تربیت طریقت بطریق جواب که احباب سوال کرده اند بطور ملا سبب مرقوم شد
 عزیزان آنها را فایده رسم آورده اند بعض اجزای آن متعاقب مرسا میشود و خدا کند بقبول رسد و منیر علی رضا
 که بجای برادر و فرزند فقیر و از خاندان عمده و باوصاف حمیده تمکلی اند فقیری قصد پیل بهیت نموده اند و منیر
 با مردم آن بلده ندارد و بسبب رفقہ فقیر اگر بخیر است پرسند مورد محرم خواهند شد و اشتیاق و عنایت
 که با ایشان بسند دل خواهد شد بعینه و اند فقیر خواه گشت ملاقات که نظر با سبب خیلی تعذیر نماید چندان آسان
 فرمایند صبیح و الرحمن الطاف خفیه مستفیدان مجلس شریف سلام قبول نمایند که کتاب **چهل چاه**
 باعث تحریر آنکه نظر علی خان سلمه ری بخلف نواب اعتضاد الدوله ارشاد خان بهادر سیر نواب ابن الدوله
 مغفور است از اولاد امجا حضرت شیخ الاسلام عبدالعزیز رضی الله تعالی عنه و تربیت ظاهری و
 باطنی از فقیر یافته منیر سربای ای او صوره و منی بصحت سیده موافق و عده حافظ رحمت خان صاحب
 که در بسبب در مجلس کتبی منیر و ندیمان در باب نفاقت و در کار این خان بخوردار داده بودند
 قصد پیل بهیت کرده بنابرین بخدمت تصدیع سید هم که بحق و دشمنای قدیم و التفتای که بر فقیر بسند دل است
 شعیق که لاین بزرگیهای آنهمان باشد حق این جگر گوشه که مرا عزیز تر از جانست ببل فرمایند
 و اگر احتیاجی بکجه اخیر باشد مرتبه خود واری منظور نداشته بطوری بفرمایند که مستمع متاثر گردد و اگر نه خود را
 مغذور دارند که سپارشهای سرسری فائده ندارد و تنها خایت ایشان کافیت و فقیر را برود
 خود و پیل بهیت گاهی خیال کند همیشه متعزیر بودن این نور چشم در آن محروسه احتمال صورت این معنی
 نویشت السلام **چهل چاه** اشتیاق و شفقت با مجال تا بهائیت که بود خاطر جمع دارد سید
 اسد الله صاحب پیرزاده و شاکو علی کند ولی عاشرت در آن شهر واقع شده اند و منیر با مقدر استیلاعت
 و توفیق خدمت ایشان فضیلت انید الله تعالی شما را بر اعدا منعم و بر احباب سرور و امداد و نیاز شمار سید
 بوقت رسید خانه آباد خدا قبول کند و از ارسال قایم که حکم نصف الملاقات اردو بیخ نیاید کرد و هر جا

کتابخانه مکتوبه دارالشکر دولتی باب اصداد و انظار خطای مرزها ص ۱۱

که بشنید با خدا باشد ضعف مستولی است خدا تا که بیک کند و السلام مکتوب چهل و ششم
 هر که اکثر امید و قوت که او بجای جلشانه صاحبان و دوستان با مانع جمیع مالکان انشهر محفوظ از آفات
 دار و تلاوت سوره الانکاف صبح و شام لازم گیرند و همه دوستان و متوسلان را کفر یابند و از آشوب و
 جنگ که در نجد و بسبب غلبه افواج جنوبی و فتنه روم و میل واقع شده و قبضات و دیهات تبارج
 رفته چه نویسد متصل از خطای عزیزان معلوم خواهد شد که هر که از اولیای خاص صاحب این مملکت خات یافته
 تا اینجا رسید ما خدا را الله تعالی بطن بخدمت نیز میرسد اتفاقات نامه رسید و ممنون گردانید و خدا
 صاحبان آنجا اطمینان بهم رسید الله تعالی همه را سلامت دارد و دست ایشان اینخود و را توفیق نیک
 که است فرمایند و اشتیاق از دل صفای منزل غ و در یابند و خبر جانگاه و اقدار بولوی غلام محبی صاحب در معین
 آتش و دوزخ را آب گردانیده و ان الله و انا الله و احیون و سرایه تسلیم است که فراموش می
 و السلام مکتوب چهل و ششم صاحب من بر خور دار عزیز الله محمد الهه خود و در حدیث
 و آرزو مندانین و صلت و محبت دیدن حرف کسی را گوش نمیکند و در میان فقیر و آتش نیز بطی نیست
 و از مدتی بجانب جا و خدا و خود و دست اتری و خبری از داری نیست فقیر در پیس که و در دین و تعلیم و اله
 آن بر خور دار بدلی خدا و دست که در حال این شکل شود و از دعا و درج خواهم نمود این مستوره در
 بتلاسم که تحریر است نمی آید اگر اختیار خود میسر بر آورده باشم میسر آید و السلام مکتوب
 چهل و ششم مکتوب است که برادر بستان خود و خطای نویسد بنویسند که می نویسید بکنید که لقب بنویسد
 سخاوت و معارف آگاه و موقوف از در که در خصوصیت و شما این نظر گنجایش غار و سلیقه تحریر مردم آنجا
 معلوم تکلف بنمید و اولی بنمید بعد از این با اینطور بنویسند که از بر اختری میرزا جانان مطلقه نماید پس
 بنویسند باعث تحریر آنکه میسر است صاحب از فرزندان خواجا احرار قدس سعه هم پیرزاده فقیر و هم
 قراعت با فقیر دارند و مرا بجای نهند اند همیشه بجهت بود و انا زک و شش روز کار قصد یارب کرده
 بخدمت و نامند و میرو و ایشان استغفار و الله بقدر مقدر و در تلاش و زک و معاش ایشان تو به
 خواهند نمود و السلام مکتوب چهل و ششم بایان طریقه را الله تعالی در یاد خود شغل در میان نصرت و

اصلی اسد علیه وسلم متفرق دارد و حال قیام محمد شاه از یاران حلقه است و کسب کمال کرده اگر چه بظاهر از
 علم و فضل نهایت امانه انوار طریقه باطن اوج مرتبت با وجود عیال مندی و معیشتی ندارد و خواهد که درین حد
 اقامت نماید و چه محتاجش قلیلی که در انقد از زندگانی مع غلایق تواند کرد و از بس کار دنیا داران این
 محکمت بسی ثواب میراندیم و چه موجب اجر عظیم و هم سبب فنا مندی در ویشا نیست خدمت و سعی و تقصیر
 معاش صاحبزاده عالیقدر میان هر چه حسین صاحب فرزند حضرت مجدد الف ثانی حضرت شیخ احمد نقشبندی
 سهرندی رضی الله تعالی عنه که با غلاتی بسیار علاقه روزگار و دوشیشتی ندارد و مع متعلقان در شاهزاده
 بشرفی میباشند موجب خوشنودی پیرانست ما رسیدن فقیر یاران طریقه که در پی اوست اندر خدمت کو
 عزیزان و اقارب که بظاهر و باطن لیاقت ارشاد و تعلیم طریقه دارند و جمع نمایند و محبت ایشانرا غنیمت اند
 عزیزان دیگر که از فقیر استفاده کرده اند و اجازت یافته صحبت آنها هم خالی از فایده نیست با شیخ
 مصالح بسیار در کار است و اگر فقیر در حق شخصی سپارشی بنویسد بقدر طاقت سعی در آن امری نموده با
 که برای شما مفید خواهد شد تا اثر از تقدیر است السلام علیکم و علی آئینکم کاری غیر از ترویج شریعت
 طریقت از زندگی تصوف نیست برادران طریقت پیش فقیه از برادران سنی عزیزان حق تعالی ما شمارا بر اتباع
 سنت نبوی علیه الصلوٰه و الطیبه استقامت و زری کند باعث خیر یار که از ظلم و ستم کافران سکه بکشد
 اسد تعالی بنده تبرکه که سهرند و یران شد و مزارات حضرات علیهم الرضوان شهادت میدهند و صاحبزاده با آواز
 بر شهر و دیار مشهذ جاده قصد آنظر فرما کرده اند و خصوصاً حضرت میر اسد الله صاحب که با فقیر خدمت
 بسیار در خدمت پادشاهی آرد اگر چه احوال الکات مردم آنجا محض نیست لیکن بضرورت و تضرع قوم سگرو که کار
 طریقه را بقدر نقد و در دست زبان و خدمت ایشان مقصود بسیار بود و خصوصاً در وقت که صد مه فارت
 جلای وطن باین بزرگان سیده است زیاده است السلام علیکم و علی آئینکم میان محمد کبر
 از یاران طریقه تحری آنجا میر سیدنا نصف انزه امکان رسیدن اگر التماس قهر از شاه بکتابت ابله توجه
 بدهند و راه دور موجود و نبوی ایشان نیستی نمایند و او که اخیر بقدر و در بیخ نفرایند و بجای حسن خاتم
 در حق فقیر لازم دانند که وقت حاجت نزد یک سید مکرر بشتابند و تجاوز نموده و توقع ملاقات نیست که بر اطفال

سیر و سفر نمانده و شمار افروختند و السلام مکتوب پنجاه و دو م فقر از سیر امر و بهر مرد آبا
 فایده شده است تصدق تاشای شاهجهانپور و دارانشا الله تعالی غفر بپیرسد و دوسه مقام در برپای کرد
 در اندیشه بیشتر شود و پنج و شش مقام در شاهجهانپور بوده مراجعت بنهیل نماید بعد از آن بهر بیست
 و با وجود ضعف پیری با حرکت غیبت ابرو و پسندیدن بنابر اعراض من صحیح اخرویه است که خدا میداند اشتیاق
 بقدر اشتیاق صاحبانست از عزیزان مشتاق هر که در برپای باشد او را اطلاع نفسی باید داد که فقیر را
 بعد در دو آنجا با خبر کردن مقدم نیست که از مساکین احباب اقیانه مباد که ملاقات میسر گردد و السلام
 مکتوب پنجاه و سوم حال مردم انجمن و تباست خدا می برامت محمد میسر نماید علی صاحبها الصلوٰه
 و السلام باعث تحریر است که حضرت میر سلمان صاحب بارک الله فی برکاتهم با همه توانی و عیالانی بخیر
 نعمت قوی تصدق سفر حج با جماعه فقر فرموده اند اگر عجز ایشان در انجمن و دو واقع شود و بصاحب اطلاع رسد
 استدراک دولت ملاقات سبب برکات این بزرگ الله در یابد و خود را از خدمت بچید و زندان
 که ذات شریف ایشان جامع کمالات ظاهر و باطنی است کسب مقامات از حضرت سید السادات فقیر
 و تقیم سلوک از بناب شیخ الشیخ مرشد فقیر نموده اند و ازین مضمون خدمت نواب صاحب مثنی قاسم علیان
 او صلوات الله تعالی علی غایت ایتمانه اطلاع باید کرد و بلکه رفته فقیر از نظر باید گذرانید که تحریر طبعده در بناب چنین
 وقت مناسب ننمود و السلام مکتوب پنجاه و چهار هم انجمن از عالم تدریس معاش نوشته اند بجا است
 اما فقیر را طاعت حرکت و داغ سیر سیاحت هرگز نمانده برای پرداختن باران طریقه که از اطراف هجوم
 کرده اند که ام بعد و ماه بدلی میروم که متعلقان را بجا هستند و از هر طرف فتنه قصد دلی میکنند با همه
 دنیا داران انجمن و با فقیر معرفتی ندارند عقیدت معلوم شما یاد داری که روز ملاقات این قصه را با شما مفصل
 گفته ام که خانسان و بخششی میمنت خاں و سرداران او تمام عمر خود گاهی ندیده ام و وزیر خاں را که
 اراده ملاقات فقیر داشت منع کردم که نیاید و حافظ رحمت خاں که پیش فقیر حاضر شده بود صحبت او با فقیر
 نادرست و فساد پس من علی محمد خاں را نمی شناسم بطحا سفارش معلوم و میدانم که شما درین
 بیگانه ولی معاش و عیال اند و قطع نظر از حقوق آشنائی سعی در حق چنین شخصی عبادت نیست

اما حقیقت اینست آنچه نوشته ام و دنیا داران قلعی سنبیل بحال خود باور ندارند و گردن این خانه خانه شما
 بود و السلام بکتاب پنجاه و پنجم از خبر جانگداز رحلت میر سلیمان صاحب چرنوبیس که بر من گذشت
 یار رفت و ما چو تشن آبناک افتاد و ایام نه سایه یگروید کاشش این بار را افتادگی به احمد شد که
 بر سره ایهم و خبر فوت مخفیه مرحومه مغلائی بیگم از خط بیست و یکم و میر محمد معین خان صاحب سلمه الدعا
 پیش ازین دل روناغ و جان امید یاف کرد و بود و اندیشه ملائک بیگم خان صاحب همه آب یکنه بر حال
 همه صیبهها میگردد و ما هم خواهیم گذشت نفسیکه در یاد خدا میگذرد و غنیمت است از نوید کالی آنچه از طرف
 شردا حجت ان بخشی برای خرج صوفیان خانقاه میر سید از روزی چند در توقف افتاده بود دست
 حاصل میشد که درین آفرزان توکل صرفت باعث بی حسی میشد و در اسس المال صوفیه همین جمیعت است
 و ناسازی و بیوفائی یاران ما مثل کایت نیست ماده بی تشویشی قطع امید است عدم و دود و احباب
 یکی باید دانست آنچه در خدمت احباب محی تقدیم میر سید از آن از جناب حضرت حق سبحانه باید طلبید
 کیفیت آمد میر سلیمان صاحب که بچه عارضه رحلت نموده و در کجا آموذند و بنویسد چند نفس که باقیست
 در رضای خود بگذراند و داغ رحلت باقی ماند و بدین روز مثل برساند و فتوحات باطنی و رافرو
 درین مقدمه قریب صد کس صبح و شام توجه میشود شمارا بگویند را خدا کافیت رزق و فتوح موقوف
 بر آبادی ملک نیست خاطر جمع دارید که خدا کار ساز است درین ملک بخر نیست نظر لطیفی باشد خدا
 شمارا استرز و غنی خواهد داشت اگر حرکتی واقع شود باقتضای وقت حال بعد استخاره مسنون هر طرف میر شود
 باید رفت باید که طرفین از دهای خنیه هم دیگر نائل باشند میر محمد از چند روز بجا آمده و الزام حضور حلقه کرد
 فتح باب فیض او خوب نمیشود و معلوم شده که آن برادر از وزیر بارند برای مقرر تقصیر و تبقیه رفته فقیر
 میر سید معائن فرماید که عفو کارگر کاینست زود در خدمت نماید که غم سفر دارد و نواب ارشاد خان بخفود
 رحلت نموده و آدمیت را بکاک بر و خدا بیا عز و دهنانی را تا آسا باید کرد و آنچه ما را جان دل میخورد
 در و جبر بود و آخر از نامازی طالب بان هم ما ختم بکتاب پنجاه و پنجم تقیبت متعلقان
 به ایت است بدعائی و مستان مشغول با اجابت مقرر گرد و وقت است کار شما را خدا خاطر خواهد می سازد

از وقتی رنج بکشید ان مع العسر یسرا و عواقب امور شما بیکدیگر داند خاطر جمع باد و صفت در مرتبه ایست که
حلقه در حالت استیلا عاقلان می افتد اگر چه خطی از تنگی نماند و اما حیات صوفی غنیمت است هم از بهر وجود
و هم از برای دیگران مردم محل شمار ابقا عده طفره تا ولایت کبری خدا تعالی رساید طرفه عقیقه خوش
استعداد است در عالم عقیده اطلاعات کیهانیه و عدالت میر که و اما بادی کمال است نبوت استیلا
و بیان کجاست سبب تاملی دانه امکان میر بین خود شیخ مقرر است حلقه درین ایام هیچ دشنام خوب
یشود و مردم خوش استعداد و فایده اند حق تعالی فرصت بر که میر سلوک اصطلاحی تمامی رسانند
جای شما خالیست درین آخر عمر خود غنیمت بر کات بجز تبه ایست که در تحریر نبی آید احمد سعدی زواله و الصلوة
علی رسول و آله از است تیاق و بدین بر خور دار درین کاسیاب نشانی نیستند از چند میر عبد العلی آنچه
قدیم است خدا و ابقا عده قضی در دین دنیا رسا نماند و از فوط محبت و بحالت یک ششم ادای حقوق حاکم
از از انجی آید خدا کند که بالشکر پادشاهی دار و شهر شود که بعد ازین از خود جدا کنم قدر او دل میدانم آداب
آدمیت که از شما بشنوم میرسد دیگر بر شریک شما کردن ظلمت نمایان جنتی عالی است و خود شمار ازین هم
صحیح تر گرداند و فقیر امر دزد که دهم شوال است به قریب عزیزت حضرت خانصاحب صبی والد بزرگوار شما که با
نیز از ان عاقب بودند و از انتقال ازین عالم دائمی یادگار گذاشتند و آنرا حاضر ام و بعد توقف است
شبان روز فردا مراجعت منهن خواهم نمود و تحریر عبارت از لامپستی خالی از تکلف نیست که با ایشان بعد از چه هم می توان
در وقت قدم باین خاکدان تقدیم و تاخیر چند قدم به سفر و دیم حال که وقت جمع وطن اصلی است نیز با فاصله
نفس هم ظاهر ایم صبح امروز اگر از رفته حریفان خبری نیست و فرداست درین نرم ز با هم اثری نیست
و السلام علیکم و علی آئین و پیغام و پیغام آخرت ضعیف پیری از حد زیاده خدا خانه بخیر گرداند و توقع ملاقات
ضعیف است اما از فوت آتی امید تو نیست هم این به خط آن نیست و مع یک مجلد کتاب که مرا از جانب
عزیز است پسندید خدا تعالی بجز اخیر و بدو واقعه میر محمد کین خانصاحب مرحوم پیشتر شنیده بودم خدا بر سر
بها و دران را بایام زرد و اغماهی پی در پی بردن یادگار گذاشتند در فتنه اولاد آنها را خدا و توفیق نیک
در محمد این بسیار با دمی آید و در حق مستوره میر علی صغیر خوشش بیا مرز و شما گذرانیده خواهد شد

باید که باقی عمر را در یاد آن حضرت نایز که انعام و برحمت است و فقیر به توابع باحال شریف تا توان زنده است در
 بنور غریب سعد کس امر و وقت تجدید می آید و ما از فقیهان و اولاد باطنی و دانشمندان و کاتبان و شیخان و
 فقهایی سخن از یاد و قدر و بزرگی و منزلت و بزرگی آن فقیر و بزرگواران فرموده شد که این فرستاده چنان باشد که
 گلستان از یاد که بقیعت لازم افتاد است چون آب روان اما در نفس اینست که این فرستاده را از پای می پرستی
 که پیش از این پروردگار است از ایشان اما در نفس اینست که این فرستاده را بجا بیاورد و از آن
 کرده بهمت آن نوی بیان اما در والسلام کتب و سبب شجاعت و محکم است تعالی بفرستاد است امور سرکار
 بهر انجام رساند سید بزرگان مراد فقیه به اینچنینی از تحریر فقیه کاتب ثواب مذکور و مرقوم شده و دیگر حرکت
 این به منصف غیر نفید و استقامت قدم خود و خاف و خوارند چه اگر آن بزرگ خریدار بنس و روشی با نیست و خوش
 او بطریق دیگر است اطلاع از بزرگان گیر کسی بای آنرا باز صد و فقر فقیر است آن بزرگان را بخدمت
 آن بزرگان هم فرستاد است اینجا تا بکرات تعالای حضرت انان میزان تقییم بهر ساجد و خوار و عباد دارد
 تعالی الله بکنه و جزا که خدای بخشنده و السلام کتب و سبب شجاعت محکم ایام بکام صاحبان با و این سبب کاره از
 تنهایی و گمانی که خوشش دارد خود را با و صاحبان این به چنانچه این و با طبقیم گاهی تکلیف مری با آیا
 ملاقاتی با اطباء شتیانی خدمت گرامی کرده که مرور زین فقر فقیر شیزاد و دارم بهر چند کمالات ندارند
 حالی از آدیت نیستند اما با قضای این پریشان و زگار واقع شده اند خصوصاً یکی از آنها بحالت منظر اگر گفتا
 است تحصیل احوال آنها توسط صاحب عزیز از جان ارشاد خان بهادر برض خاطر رسید و این بخور دارا
 که تنهای جاگیر بسیار در سردار و بخدمت خواهم فرستاد اگر تقدیر مساعدت باین تدبیر خواهد فرمود
 یقین است که دستخط مناسب با توقف خواهند نمود و اگر نه ساجتی در میانست و شکایتی بفضول الله ما
 بشک و همچو مایه یا بقدر زبنت که رفاقت این نوجوان که باعث ادا و امانت و رویش است تو نیز باید که
 فتح و نصرت خواهند نمود و السلام کتب و سبب شجاعت محکم ایام بکام صاحبان با و این سبب کاره از
 تقریباً ادب باشند خصوصاً در اوقات استمداد و استمال که دل فقر ملتفت گردد و در چنین اوقات
 بی پردانی کردن و تحریر مطالب بجهت بی ادبانه گذاشتن ضرر دارد اگر حسن ظنی در میانست و بقیعت

و اگر نیست بروج و انابت چهره و دست باندیشه پیر لم یورطو اختلاط و رسم مسلمات نکرده و ایم و دعا گفته ایم
 از خلق گنده و داعی بپگونه بردارم و باین باغ که از بوی گل ناکم گشته و میدارند که فقیر به شارت و دستخوار
 سناستی ندارم اما اتفاقا دل منسوف است اگر چه از مصحف مجید فال و دن و حدیث شریف نیامده اما منبر غمضیت اگر
 کسی ندانند مضائقه ندارد و او شعرا و ادبا و سرکار را نظر گذشت نیست بافره هست فارسی بهتر از پندی حاجت اصلاح
 نیست محمد باقر که خلص قدیمی میسر سرکار بنابر قدر دلی مسیح و دور و دور از خدمت است اما در کفایت
 آن تقدیر مضطرباری همیشه در خدمت فقر حاضر بوده برای دوام عمر و دولت ایشان بود کالت متمسک بود و عاقل
 میباشد و السلام مکتوب شصت و هفتم معلوم کردیم که بعضی از نگارندگان آنجا با ایشان موافق اند
 بعضی نه یعنی علما و مرمود دست بضرورت آنها را استمال ساخته بازی را پیش باید برد و با حرفیان و نکست
 ریخته نقش مراد دست باید آورد و مطالب عمد که به نظر رسیده در انضامی آن باید پوشید و در بر حوصله مخالفان
 گران خوابد و از سبک سری عرق حسد آنها خواهم چینه و نخل و بنای تدبیر راه خواهد یافت فقیر بر خلاف طبع و وضع کمر
 نوشته که از سر رشته تدبیر خود آگاه سازند تا بناهای مفید و قوی نگذارند شسته شود و احتیاجی بطلی که کار فرمودند
 افتخار نودند و معلومت نیست که از پرده بر و ن افتد راز و در مجلس ندان خبری نیست که نیست
 اسد یار خان که نصرتی ایشانست اگر حرکت مضطرباری روزی چند از خدمت جدا شده و حقوق و دیرینه از دست
 کردن بیک جرمی که هزار غدر داشته باشد انتقام بی انتقامی کشید و در ایشان گریه است بلکه بسبب
 انصاف مرادوستی سرکار برین آورد که دوسه حرفی در نیابت تم که دم اگر تقویت بنای دولت اسباب
 نیکنامی منظور است بهر جواب این خطاب نام خان سطر عنایت نامه تلخیص طلب مصلحت شود زیاد و توفیق مهربانی
 رفیق باد و السلام مکتوب شصت و هفتم میر حسین خان صاحب خلعت شید حسدیت خان صاحب
 که نموده و جود ایشان بصورت اصول منسجم رسیده است رساله استعدادشان با تمام و اکمال انجامیده با انتقام
 بشریت که اهل کمال اسم از آن گزیر نیست مخصوصا از باب عیال ابا همه اتوانی و بی سامانی حرکتی کرده اند و نظر
 بر حقوق خصوصیت قدیم و بخدمت ایشان آورده یقین است که بلاخطه مراتب خدایات مؤثر و فی و مطالبات
 شخصی در تم ترسیم و تمویل نگشته و جزای آنکه هیچ سوا القات نکرده و احرام آن سبب علیه نبوده اند هم اگر این

بنابر این
 در خدمت
 شاد

احترام و تمجید و انعام و تزیین و تخریف این آثار اگر چه از راه قدر و توانی که لازم بزرگی است بطور ذریع و هر سیه
تغییر اسم این کل بزرگو اند خرید و در باب خالصه شفق مهربانان بزرگو در این نوعان نوشتن فضولی است
ظاهر مفصل احوال این خاندان بالایشان بیعت ملازمان فرستید و در میان این باطن قدیم یکی خود اندی این همه
بی پروایی نمیشد اگر چه درین ایام حال ملازمان سکه کار هم معلومست السلام مکتوب شخصیت و شخصیت
مقدم زاد و کلمات پستگاه بیان احسان اندامی را خصیت کردیم که با رعایت و بی فاقست بود و در حد
ارباب نسبت موجب جلب فتوحات و دفع مضرات است اندایند اندایند که با خصوصان با چه دارم و شای
وجه اتفاقان را بی تو با حسن معنی آشته باشند که معنی باعث خوشنودی تغیر است رضای ایقوم موجب
ترقی و در دین دنیا بشرط حسن ظن و صدق خبیث نیست یقین است که میر بین خان که به لاف و محبت هم بلا حاکم
نسبت طریقه مار غریز تر از بانست شمول الطاف خاص خود بود و معلوم نیست که در میرزا محمد علی بیگ معلوم
ملازمان شده است یا در میر شرف الدین که بکلیان مخلص ایشانست مرا غریز تر از خان میر صفات شریفان
خیال و وفادار از صدق و صفا و حسن فرست با کلیت نظیر ندارد آنگاه حاکمان زمان کارهای عده بسیار است
اوستی نمودند نظر بر وفای عهد و اخلاص و عقیدت قاصد ملازمت گردیده است یقین است که از مراتب
قدر و توانی و حق شناسی قیقه فرو نخواهند گذاشت انشاء الله تعالی و در و این سید بزرگ مصلح بود
فتوحات خود پیش قدم میرویم تا به چون میر سلطو فارتهای کر بر دیده و خسارت های بسیار کشیده مطلقا
استقامت ندارد در خبر گیرش تا به ظلم است السلام مکتوب شخصیت و شخصیت فقر بار بیت صا که
مکتبی را هر سه دکرده با آنکه خلاف طورین بود اکنون بکلی و تبیین کن ضرر افتاد اگر چه بدانم که ایشان با شیوه
و فرست بقبول شورت ارباب اغراض خود کرده اند بشنوی یا شنوی من گفتگوی سیکم معلوم است
که اقرا که انشال آن بزرگ معنی سلاطین دیگر توسط عده مراسلات در امر سعودی در امر خلافت ایشان
دارند تا به مصلحت و جواب هر یکی بقبول اجابت پیش می آیند در عالم دنیا داری مضائق نیست یقین است
که اگر استحقاق امر و عدم آن ناقل نخواهند بود و نسخه بنگی که ایشان مناسب بدیگی خود دانسته قبول
مطالب بالاطلاق آقا را تکلیف میکنند اقبال بآن نسبت اند که در و کس می سفیه که کلمه نفس می خور

خواب چند روز در قیامت است تنگ مکنی با وجود قنوت حکومت بر بند و هوید است که از چنین کس بر تو
 است فرد است که با خواهی معمای بنای انسان حکم شده و عهد و پیمان بر تو خورده است بعد از آن اگر تدارک را
 نخواهد آمد همان بدنامی سابق و پیش است اگر از حیوان و غافل خواهند بود بجات مقصود و دم منحنی را تلقی قبول
 خواهد کرد شخصی که موصوف و علم و دیانت و عقل و فرست باشد و رحم بر خلق خدا منظور داشته و قدر شل شما اکبر
 شناخته با خود کی ساخته باقتضای نفس ملکی مقاصد اکیس داشته در اصلاح عالم و عالمان کوششیدن عبادت
 و معاد است البته بر مطلق که تکلیف کند بلا حلال این را تا اقبال قبول فرماید اگر چه حجت بر تمامه و این خصوصیات
 درین مسئله خاص جمیع است شخصه فقیر را به یگانگی از حال هر یکی مطلع است پس فای عهد این بزرگ توقع
 باید داشت فکر خدمت این چنین عزیز باید است السلام مکتوب شخصه و شخصه فقیر از در
 آرزوی نواب یعنی نهاد الملک بنجالتی دارم بنابر است که وقت مر اجست بخانه از راه تهر انگیزم و در تهر اکتفا
 نموده خبر در و خود و برانم و ایشان در تهر بایند و بیکه و روز ملاقات خود و فقیر را خست نمایند بط آنکه
 فقیر در ملاقات جا ط هرگز و اصل نخواهم شد و شرط دیگر آنست که تا دم آب مدارای نواب قبول نخواهم نمود
 راضی باشند یا نه اگر شمارا میسر شود نواب را این شرط راضی ساخته اطلاع دهید تا حرکت مال خود واقع نشود
 از بعض آثار توقع ملاقات ضعیف است خدا بر طریق حضرت شما راستقیم دارد که اشغال میسازد امری است
 بیگانه گمان طریق بلای عظیم است افسوس آنست که برای معاش مباد را دغا گفته اید و بدست نمی آید اگر
 به وجه معاش بنای معاد است اگر میسر شود و سمیع شد که نواب ملاقات فلیله رفیقان خود را که وجود هر یکی از آنها
 فایده دیگر دارد و بنابر غیر حاضر می موقوف میانین چنانچه وظیفه شاه نموده که از یاران طریق است اخل فی موقوف
 شده اگر تو انید بگوئید که بنا بر و نخواهی این فاعده را موقوف نمایند که ضربه دارد و فایده
 که وظیفه محمد احسان احمدی نیست موقوف خدا شد قس علی هذا و السلام مکتوب شخصه و شخصه فقیر
 بسج میرسد که تهر بان نواب تقریب اشخاص دیگر از اقوان اشغال آن بزرگ بود که با او عهد و پیمان بود که
 بقسم و میانست با نواب و بیان می کردند در وقت خاص نواب از هیچی تشبه ساخته جواب گرفت بنده
 اگر چه جواب نیا داران استمدادی نیست که اینها آنچه دران مسخره خود می بینند اگر چه آخر کار

مضرب باشد بعل می آرند و عهد و پیمان بطلاق نسبیان میگذازند و خواب باید گفت که سمیع شده که بار اراجا
 رفع که در واقع شده است اگر نفس امر مخپین است نمحنی رافتوح دانند و کار با ازان بپند و بگیرند که از و
 درین عرصه کسی بنظر نمی آید و بار و را آرد و نه سازند و اگر گفته در و غلو میان غرض پرست امان درید کار
 جنایات کنند و بر عهد پیمان استقامت نخواهند کرد و بمردم بجزای تاخیری نخواهند اوصول مطلب بجا
 و نیز بگویند که تیری کنند که مردم را اعتمادی بر قول و فعل شان پیدا شود تا بامید و بیم رجوعی بایشان نکند
 و نیز بگویند که درین ایام عهد نمیکند با خدا بنده که بعد ازین بدین دیانت بداد و عدالت با خلق حسن
 پیش گیرند از برکت این اگر از سر صدق باشند زود گره از کار داشته و بهرامی گردد و وقت مست از
 تأخیر بپوش نشوند و از قلت خرج و خزانة ناسید نگرند و قاضی القضاة عالی و مجید الدینان که در علم
 کمال اراحد و در دیانت عدالت فطریه اند از با تقیر از بطر برادری گذشته و پیش ازین هم در باب ایشان
 بنواب خبر گرفته ام بعد تصرف بر ملک بحالی ایشان اگر نخواهد شد بودن فقیر در شهر نخواهد شد که وجود حق
 آن بجمت مستان یعنی انضایست نوشته ام بلکه محض آئیت است اگر چه بطن غالب تصرف بر ملک
 صحبت با و ایشان را نخواهد شد که مناسب مزاجی در میان نیست لیکن کاسیابی ایشان بشده و از آن
 وجودشان از برای خلافت مفید باشد مقصود است السلام مکتوب شصت و هشت ختم شده است
 و از رضایت شصت و یکم گذشت بر من آنچه گذشت چون غرض نفسانی نداریم و بنای علی باریت مسامحت است
 کردیم و از جا خستیم که در این بی اعتنائی که بنواب باشا کرده اند گوی با تقیر است می بایستی که هر دو
 دنیا را آتش بکشیم خوب شد آنچه شد حال الانفی نماند که هشتاد و یکم ازین قصه را را موس و دست نیست خدا
 میداند که بچه اراده بر خلاف ضرورت خود درین مقدمه تکلم کردم حال ابی انعام دست ازین کار دو سه روز
 دیگر هم نباید کشیده دندان بر جگر افشوده کرده و بابت اباید و یشاید که اصلاح عالم در نیجوت گیرد و اگر
 از ردگی نواب ناخاکشد که روز مره شهادت موقوف شود و بودن آنجا عبادتستان الله هو الاله
 ذو القوة للثبته و صحت و سلسله کار باید فرمود و بانکه حرکت نادان از جا نباید رفت انشاء الله
 تعالی الحق بگویند خرب البحر امده بمه برادران پیمانده باشند و متوسلان مولو نیصا حبه از فقیر حتر

دارند سبب آن معلوم نیست ایشان ملاقاتی داشتند از راهها موافقت همیشه سلام داشتند و معتقد
 از طرف شان میشدند این سلوک نیز فی فهم و فقیر کذاب از روی که دوامی محمود از خانه فقیر برده روی مردم
 خود را نمود و و خدا ناکند که همان فلاکت اخلاص گزینان است السلام کتب و شجره است و شجره است
 که شجره احوال نگار داشت بود و کم قرار یار از دیگر اجزاء معتبر بی و صلی مطلقا معلوم شد عجب کاریست و رفع
 دشمنان قوی و پیش است حفظ جان آبر و مع حصول مقصود منظور و چنین وقت بصیرت برانگیز توقع بافتنانی
 از رفیقان تازه در راه از غار عقل است اگر مبلغ گران در خزان باشد بعد رفته و در بقعه و ضرر و مردم زور
 می باید داد که رفاقت نواب از بهر آخرت نیست فاه که طرف دفع فاد خود باید نمود و از اینجا خانان رعایتی
 مردم میکنند و ساجت رفیق میرا زور و عزیزانی که بگفته فقیر با همه بی سامانی این مستحق را که داشته رخ سفر کنند
 و نیم نانی و مردم آبی نیابند بر آفرین نخواهند کرد و اگر ز رسید ششم سردار ایوس را که از هر قوم با بار بی و از هر قشر
 سید آدم و میفرستادم کلیم صبی بی روی کرد برین آنچه قبلا درین رکود و ارشاد و خان آبان خوبید و
 بخدا و خان آبان لیر یار و محمد خان آسنه بدی شخصی است که باندک سعی سرداران شکر و هدیه را بخود میکند
 و بنگار سدها را برهم میزند اینها همه فادای پی در پی میکند استطاعت سفر بخدا دارند اما ادای نشود و وعده که
 وصول در هر و بیان نیاید کار مشکل است از قریب است میان خود چه نویسم که باین بطور قوی گاهی باز و دلخواه ایشان
 منتفع نشده بر مکان افتاده اند این هر دو مکتوب از طرف خود از نظر نواب گذرا شد باندیشه تاخیر جواب نمودم
 سخن بجا نایاب است سعادت خان شاه و لیخان نزد بهر راه خود برده هنوز هر چه است ننوده که مرده و مقصود
 ناکر در رسانید و شود و السلام کتب و شجره است و شجره است و شجره است و شجره است و شجره است
 پرست و آنچه از راز داران معتبرترین معلوم شد حاجت بار و هدیه تا بر مصلحت خود و توسط حاجت بار در سنگه
 آشتی میکند و ذکر نواب برای تنبیه است چرا که نواب خود از بی سامانی را قوی خواه از اساک مردم را جدا
 و در نظر بر یک شد و از بهر حال کسی را بر نواب اعتمادی ندارند و دیگر که ام ضرورت کسی طرف نواب بگیرد باید
 نواب از فریب و سستان آگاه باشد چه جامی دشمنان دیگر بر که از طرف نواب در نیامی آید اول اعتراض خود
 مقدم دار و اعتمادی در نوبت بر کسی نیست که شکایت عزیزان بنویسم دل تنگ شد که اینقدر زیاده و جمل

شهر اخبار محل از فقیر پنهان نمی ماند و آنچه و قیست با فقیر می رسد هر چند که برای او اشارت کردیم که نواب از تندی
 خود و مرانشان بدینند ندانند و اگر نه بتائی بیگند ششم که یاران تا شامیکه در شکل آنکه اهل مشورت نواب به پیغمبر
 و به غرض پرست که از قوم بهل و آنچه از شر فغانه منافع و بیخ فساد اینها نبل اعتمادی بقا است که نه بر نیر او اسید
 فقیر دارند و به امیرش و بهی قطع ایجا داد و بهید و کتم آشنائی و آشنایان یکی برین لسنوزی آورد و دیگر نه را با
 و اهل آن چه کار است در ویشان شهر هم خوش نیستند آنها را که خرطیله های زرد داده اند امروز با مخالفان
 ساخته حریف شده اند و آنها که فائده آنانا رسیده و دل اچرا بهبش بسوزند و چرا با اضطراب قبی توجه و عا
 کنند که با جایت مد و نواب از فرقه در ویشان با بهر کافر و موسی جمع دارد و خود را با من یکید و کس نیست
 است که بر دوا افتد و فاسد خلق در عهد ایشان آنا کشیدند باید و بهر پیش و خدا برادر برسد ظالمان را
 مقهور و مظلومان را راضی گرداند و السلام مکتوب به قضا و و کیم شاه ابدان در پیشاور رخت است
 انداخته و تیمور بر پسر کلان خود را با با خراج بیکران برای نهب و بستان ملک خراسان منعت کرد و اندیشه
 اصلاح مملکت بچایب لمان که هر دو درین ایام از منق افتاده در سرور و دنالیا نیست که اینکار از افواج
 خود بگیرد و اگر حاجت بکرت خود او و غلام افتاد و تالامور و لکن افواج رسید به آخر ملک دست میزدستان
 نذار و الوصات فرا هم نیار و در فوج قدیم همراه دارد و بس و دم دینی که ماد است اقرار دارند
 این خست یار دست پاچه میشوند و اینجاست سیاست همین مناسب است که نند از لاج و قصد دلی
 بکند آبروی ما و شامیکست پای که بر نزار می عمل برین آیت کرده ایم فخر طلالی الله بر دن متعلقان بهر تپو
 با بخل فو بست ما برای آینه خوب نیست که آخر در آن خود در فتنه معلوم میشود من غم و کور سو از فتنه فتنه
 که بهر تپان معتد چنین معلوم میشود و انواب انوب شناخته ایم پس درین صورت شکریات چرا و عزیزان
 قوم خود در می آیند شخصی از بعض آثار ما را از نواب گمان میکنند و دیگری بنا بر بعضی ملامات نادرستی
 تصور نمایند و بهر دو از تحقیق کار غافل فخر امثال آینه اند گاهی که نواب بفرستی که باشد لغبت میشود ماکس
 درین آئینه منعکس میگردد و گاهی که اعراض نیاید که بفرستی و غرضی باشد درین آئینه موبتلی نمی نماید
 و مردم در گفتگو با معتد و انایین پسندان باید دارند انشاء الله حرکت ما را بعد از این موزدن باین میزان

خبر در وقت حرام بشی می آیند آراست عرفی کمتر گاه و نامعلوم علمای اینها زیاد و هر دو نسخه فقهیه با کلمه
 حرکت باین طرفها از برای مردم میخند و عقیده واقع شد و از سنبل امر و نه تاشا بجا پیور و تمیج منازل
 دست نه شده و جماعه و جماعه مردم از قوم رو سبیل اکثر و از مردم نه می گسترده و طریق تعلیم نمودند و منور و تاشا
 نزدیند و جماعه از آنها بر او آمد و نه بقیه فاقه بدلی برای کسب مقامات میروند و اگر علمای این وقت
 نسبت طریق شده اند و برای آنها که همراه فقیر نمی توانستند بدلی فت میرسین خان که از مقامات مصطلح
 گذشته و اجازت مطلقه یافته و در توجه گرمی بسیار دارد و اتفاقا درین ایام از شهر برای دیدن فقیر
 رسیده بود و بجای خود درین بلاد گذشته ام مردم و صحبت این بزرگ آوده بسیار فیض میگیرند و خیلی رجوع
 کرده اند اما کار یک کس نیست که از عهده این قافله بر آید بخاطر دارم که شمار اهل طلبیه بعضی شهر را بشما
 بعضی امیر مبین خان تفویض نمایم اما طاعت نمانده با همه بیاطاقی هر روز بشمار توجیهی افتد بی وسعت
 و حافظ سرور خان اخذ توفیق دهد که روزی چند با ما باشد که بحث و حتی بسیار بر ثبات کرده و نه و نتیجه
 برگیرد و اسلام مکتوب به مقام و خیم بعد و صلوة از فقیر جا بنانان جناب فضیلت ولایت مآب لو
 صاحب سلمه الرحمن مطالعه نمایند که حق تعالی از امر حق شریعت منوط برقیق نور محسم دین دیانت که از اسلام
 و سیرا کلام و اسلامت دارد و نیک به شما بعینه نیک به فقیر است و وجود شما با عتقا و فقیر عزیزترین موجود است
 و مصد چندین انوار فیوض دیکات در زکوار شما عزیز تر و در انات از بوجوب یعنی از اهل بیت شما مخلص تر
 نداریم و ما درین اواخر فقیری بخیر و مفرطی که صحبت کسی خوش نمی آید بهم رسیده با یاران حلقه هم بقدر توجه
 می شنیم و پس از یاران مانده و قوی نیست بر سبیل توفیق چیزی میگویند و در صورت ایفای عده باریست
 بسیار گردن میگذارند و شما بکار می برند و یانه تاب این گروه ندارم خبر و گذارد و دست و لوازم
 بدل و منزل ساینده نصیب کس مباد و علامت سعادتیست برین چه خواهد بود که مثل شما صاحب کمال تکفل
 انوار خردی او گردن نیاز مفرغ بر خور و اراحمه اند فقیر سخت تشویش دارد و عمر بی فقیر اخیر شده و گرنه
 از عمر خود باین بر خور دارم بخشیدم که بحث بسیار این نسخه صحبت سید است خدا و او را عمر روزی کند
 و میری دنیا در حده نیست هر چند سرنگند علی رضا خان چون طریق را از فقیر گرفته اند و ذکر لطافت

جاری شد و نسی و اثبات شریعت کرده اند بجهت بر سرند در حلقه شما داخل خواهند شد و توجیه بر این
 قلب ایشان که اول کار این لطیفه منظور است ضرورت هجوم ملالت و انسداد قوای ظاهری و تحریک
 نمی آید و شکر باطن نیست مگر تو هم نگیرد و در هر چه بشود یار سلامت ماند به یاران حلقه متوجه مقصود اند
 و ترقیات میکنند مخصوصاً غائب و وصول فیض برکات حکم حاضران دارند و سلام مکتوب
 بنفستاد و شش شش فقره از طور تحریر شمار و زی زیر بار بودم چون احتمال مضرت بود خود را برزد
 باز آورد و مدعیای خیر که در حق شما کردم تا خاطر جمع شد احوال که شما از در غدر در آمدید صاف تر
 شدیم و معاف کردیم خاطر جمع دارید و ربطیکه فیما بین ما و شماست تقاضای آن میکنند که اگر خلاف مقصود
 گفته شود بنا بر قاعده حسن ظن که لازم این نسبت است تسلیم نمایند چه جای اظهار محبت در مقابل حرف
 مستقول فقیر را در کمالات و حقوق اخلاص شما به منظور است بنا بر خیرخواهی نسبت تربیت اظهار علاقه
 اتفاق افتاد و ایتالی مفید گردان خبر ملالت اثر واقع مرومه لطف الناس رسید زهره را آب دل اکبات
 گردانید و ایتالی آمر حومه را بیاورد و در بر رخ توجه کرده اسحق شد که شمول انضال الطاف الهی است
 از بر خور دار احسان اندیشه داریم سلب غم و الم کرده میشود و انشاء الله تعالی زد و تسلی میشود و آخر نسبت
 طریقه و طینان نفس کار خود خواهد کرد و خاطر جمع باد و باخوان خرقه و اخوات پانی پت بهمد سلام شما
 مکتوب به شما و به هم تمام برادر من عجب کار است که هر دو از مردم پانی پت لریز شکایت شما
 می آید معلوم نیست چنانچه شما واقع میشود اگر برستی دیانت شما باعث آزار مردم است از این راستی
 بگذرید برای حفظ حرمت تبادل هر چه بنا بر مردم مری دارید که طریقه و پیران طریقه مدنام میشوند
 برای خاطر لیبیان گیران را آزرده کردن خود را به نام ساختن با این کمالات ظاهری و باطنی و دراز
 عقل است انکار مردم باعث خرابی کارخانه ارشاد است شما میدانید و از یاد شاه مرا تو نمیست که بپای
 مزاج که من دارم تمس از دامن سه و تعداد نگار دلی رسیده که سید نجم الله شریف بر ملاک اندوخت حیات
 نماز و معلوم نیست که اجل فقیر در کدام طریقی و زنجیر است که نمیرسد و یاران میروند و فقیر این تحقیق است
 یعنی دلیل الله را می اختیار و دوست میدارد و عکس محبت و در مرآت قلب فقیر انما ده و گردن در

هرگز نقشی از نقوش مشهور کائنات نمی شنید و معروف فاعلان عالیشان این صاحبان که در عرض صد ساله
 باقیه مشهور است اما به تمام احوال ایشان از بیجا میتوان دریافت که جواب فعات ما را نوشته اگر چه شرکت
 ایشان سه ریخته اما من و یار و آبا این بی ایهامی نیست و بکمال انصاف انتظار جواب سفارش نباید
 کشید که جواب این بی ایهامات معلول در دین است الحمد لله که درین فاعله و تقصیری را در نیافته بخواهم انتظار
 ازین تمهید است که محمد و م زاده میان فضل علی از یاران طریقه و بیان شرف الدین آشنای زاده و آشنا
 کلمه تقصیری را تقصیر و درخواست جواب دادن کفر آیین آدمیت بود و ناچار دست تحریر زدم شاید که اثر
 کند و بکار اینها که مقصود فقر است صورت گیرد و السلام مکتوب بهشتی و در هشتیم رخصت مرد محمل
 بجانب پاتی بت موافق درخواست ایشان قرار یافته باید که بعد رسیدن ایشان در بروجی و خاطر دارم
 بمالعه نام بکشید و در و خطا نصیحت خشونت کنید و با سمالت میسر برید اگر فقیر را در فاعله بگویند گز
 مقابله نمایند و هرگز چه بر نیزید که خیر او شما درین است که ما زنده بگذرد و آنوقت بشورت پیرای که با وجود
 جزیت ایشان طرفه اقصیه است نیز مر لعدان ایشان هر چه مناسب وقت باشد عمل آید و اگر ایشان بخانه
 کس بروند هرگز نگذارید و در امور مبارک توسعی ضرر و مست که سباده از فرط سو و اقله پیاشو و علی
 شوز سوای موردی در سباده بر دین استالت او هم ضرر و مست اگر خواهید نماید که سباده از سو و امی الله
 خود تنگ آمد و در تر برود و دعا کنید که مزاج سو و ایمان به صلاح آید و فقیر را در پانی بت از خجست و نفا
 برادر شما خاطر جمع نیست که مرا از فرط محبت که با فاعلان شما هست تا بکل این کرد و هات نیست ازین راه
 و قصد انظرف متر و دم کسی شما را نخواهد گذاشت که کنار گیرید چه که عالمی بظاہر و باطن بدان شما
 او بجهت است از آن رون و فاعلیند از شما بسیار صبی اندر بی اقبال طالع و السلام مکتوب بهشتی و امهم
 نس ندسی و شخص علوی مهربان قدر دان این بیچاره و بیچاره فاعلینا صاحب قطع نظر از کمالات خود
 قدر کمالات شما بسیار میسر دهند و نسخه سائل طریقه از مولفات شما در خدمت ایشان بود برای
 استکتاب گرفته و نسخه دیگر در بین باب که برای حبیه شریفه بیان نیز صاحب تالیف کرده اند درین سفر
 منتهی از نظر گذشت برای تمهید بیان بسیار رفیع است فرصت نقل در اینجا نیافتم اگر مسوده آن پیش شما باشد

ارسال دارد که نقل گرفته شود و طواری و سوده رساله تصوف بمعرفت مولوی غلام علی رسید و بطاهر
 این مطالب مسائل چند مشرف شده از سبب غفلت و خطیات کبری و انست تحقیق بعد توضیح کبابیه
 و خطا برداشتم بزرگ اسد فی برکاتکم باید که رسائل صغیر و کبیر مصنفات خود و مجلدی جمع نماید تعالی
 کند و چهار مجلد سیر بنوی که طلبیده اید سه مجلد از آن حواله محمد عظیم کردم و مجلد ثالث و چهارم
 نزد خود نگاه داشته ام درین ایام بر خاطر نسق ابیاح سنت بسیارستولی است برای ذیل احوال
 سنت بر این گمانیست بوقت ملاقات حواله نمود و میشود مشروط آنکه انتخاب بعضی امور آن بخاری
 برداشته بمن بدهید که ابیاح سنت اید از دو سیله نیست اگر اراده تحریر تکمله شرح خلاصه السیر در نظر
 بر نشان علم خود نمود و سعی تمام بکار باید برد و اداری جلد اول چیده شود و نسخه شرح سفر لطفاً و نسخ
 را میان شما و عده آن بود و هرگاه شما طلبید دست حق تری از شما نیست آنرا هم حواله محمد عظیم کردم این نسخه
 از در سر مصنف گذشته و حواشی بدست شما مصنف دارد و خط شیخ عبدالحق سلمی شما هم قد را از اید باید
 تاب نگاه دارد و یاد چنانچه هست هر چند نصحت مولوی نعیم اسد قریب نیست نسخه سیف السلؤل امر و خود
 حواله ایشان کردم و رساله خلاصه السیر مع ترجمه شاه ولی اسد صاحب که هر دو پیش فقیر بود نیز مرسل شد
 خدا برساند و السلام مکتوب هشتاد و دم بر خور دار احمد اسد و محمد جمیل رسیدند و بر عایت حرام
 بهو چند مقام کرده بعد نزول باران بستم چهارم محرم نصحت مردم محل قرار یافت سواری بار برد
 و مردم بدر قد شام بختیبه که بستم سوم این ماه بود و در دوازده فرام آمده بودند که آثار ولادت گاه
 پیر علی ظاهر شد و ورق تدبیر برگشت کج موتوف شد صحیح که دوشنبه بود احمد اسد را نصحت یکم
 چون با هم گنج رسید قریب بستم سوار و دیله از انظر می آمدند یکبار بختند برین هر دو جوان چون
 اینها مستحق جنگ شدند دست از بر اوراق اینها برداشتن و تقیه پارچه با از محمد جمیل گرفته که خند احمد
 بنار بزرگ عازد قهای آنها روان شد هر چند محمد جمیل مانع آمده فائده نکرد و بعد قطع مسافت بسیار و
 آن سواران توقف کردند این بر خور دار بر سر آنها رسید تقیه طلب نمود و آخر کار جنگ سید و احمد اسد
 مجروح گردید اما حق تعالی جان آبروی او نگاه داشت و بخل سواران انداخت که بر دلیری این کفر

پاره را که فی این قسمت کرده بود و نیز فراهم آورد و حال نمودند و رفتند و این بر خور دار با وجود شدت آفتاب و
 حرارت مسافت شش کرو و طی کرد و وقت عصر بقیع خانه مراجعت نمود و یک تخم شمیر بر شانه رسید و بخت
 دوخته اند مزاج خوبست فقیر رفتن خود تا غسل صحت این بر خور دار موقوف است ان شاء الله تعالی در یک هفته بشود
 تخم عینیت فاطمه و دارند و کار رستمانه کرده هزار آفرین هزار شکر که جان و آبروی او خدا سلامت است
 و السلام مکتوب شهادت و حکیم ساخته درین ایام اینست که امروز که بستم بنهم جادی الاولی است بعد
 از دال سکمی صاحب یعنی والدۀ شمار طاعت نمودن بمن وقت یک سر بر آید و خبر داد و حکیم شریف خان صاحب
 تدبیر کفین تجنیز نموده و آنه پانی پت خواهند نمود و اگر میسر شود فقیر برای ناز جنازه خواهم رفت این وقت هر چه
 از خجتهای تملیل و قرآن مجید استغفار حاضر بود بنام آخر عرسمه گذرانیده شد خدا تعالی حجت کند و با وجود
 ضعف بطن آن مرحومه حالتی بر من گذشت که در تحریر نمی آید اما خدا و انا الیه راجعون اکنون تنها این است
 خدا بهر چه راجع یعنی متعلقان ایشان را زنده دارد که ستورۀ بزرگتر از ایشان در آسمان نمانده و در فقیر نیز
 حالتی نماند بجز این فرج اقبال بهم سمیع خواهد رسید شیخ عین الدین بخدمت حاضر خواهد شد از توجه
 طریق محروم نماند و قلب و تنویر حاصل شده قطع مسافت بهر شرح کرده و مرگشته و بیست و مور و رسم
 و مردم محل از طلب نسبت طریقه که از مدتی در اخذ توجه هر دو وقت التزام کرده اند مزاج ایشان تغییر یافته
 در اقطار از دنیا و اقبال آخرت محبت خدا و رسول و صلی الله علیه و سلم ترقیات نمایان معلوم میشود
 زندگی صوفیانه در کمال متابعت میکند و آثار غریب معلوم میشود و السلام مکتوب شهادت و دوم
 هر چه با مردم آزار و اذیت میرسد جزای اعمال است **هـ** آنچه آید بر تو از ظلمات غم بنهم یکای و گستاخی
 بهم **هـ** اگر باز رزگان بالادب با خردان مهربان و شفقت ندگی نایب کوچک پس بی باشا نمیتواند کرد و در اطاعت
 خدمت مشو هر که فلاح دین دنیا و رضای او تعالی موقوف بر آنست باید کوشید و غضب و غصه باید خورد
 و زبان را از کلمات مالا لینی باید داشت تقیید در نازیم باید کرد و بعد ازین کسی چه قدرت دارد که شمار را رنجاند
 و از سفر حج که ام سلمان سلمان منع خواهد کرد و بشرط آنکه فرض شود و هر شایسته نیست اگر مستور از تقی
 یابند و از شما توجه خواهند البته توجه به پیدا جانت است تا شایه خواهد شد از خواب پیران امید تو نیست بزرگوار صفتش

و اتباع رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم مقید باشید و رعایت ذوی الحقوق و اخلاق حسنه ملازم گیرید
 موجب نیکنامی و کامیابی دارین خواهد شد و السلام مکتوب هشتم ^{مکتوب هشتم} و معلوم شد که اراده حج
 کرده اید از دیداری ظاهر و نسبت باطن بعید بود که با وجود عدم فرقیتهای حقوق والدین و اطفال حق
 زوج که بچندین عینم الم قبل است اختیار کردن و ترک کبار برای ادای سستی گردیدن از مثل شما با کمال
 مستبعدست باید که بر مکر و هات مانده صبر نموده مانند ارباب مقامات عالیه رضا بقضای کار نرسد و
 این خطره را از دل بر آرید که فقیر را آزار بسیار بدل خواهد رسید و آزار درویشان فی حق خوب نیست و
 آنچه از دم محبت غیر حق پیدا نوشته شده است تا خود نوشته اید حاجت تحریر فقیر نیست با خدا مشغول باید بود که قطع
 نظر از فائده اجر سعادت اخروی و است بنویسند و نیست ^{تجیح کنجی بی دو دلی و اتم نیست}
 جز بکوت گاه حق آرام نیست و از فقیر در تحریر رسم غزای پرسی تاخیر برای اتوقع شده که در غلبه
 خزن اند و تعزیت کردن با خوش بجان غم میگرد که تذکیر محاسن متونی را تقصیر است و در حق آن مرحور توجه
 کرده ایم مشمول فضل و کرم الهی یافتیم و ختمانیر کردیم خاطر جمع دارید و تحلیل میرسد بنام و خود
 از شکر تزییات باطن که نوشته اید بابت فقیر هم معلوم می نماید هر روز در مظهر صبح اول توجه بشما میشود و
 سعادت کمالات نبوت خول ظاهر بگیرد و از خوبی استعداد شامت و تقسیم اوقات بر طاعات و تقویت
 بیاران لازم گیرید انشاء الله فتوحات متواتر میرسد و دشکایت های نایا دوری گلبان زیبای دوستی است
 رفته شکر بگذرد عدم مراسلات رسید و تقصیر معفو انجامید چون این بی پردایمها خبر از بی ایتامی اخلاص
 حوصله خصوصیت آنرا بر بنی تابعدارین آگاه باشید و امیدوار فتوحات و دجانی از درگاه و السلام
 مکتوب هشتم و چهارم آنچه نوشته اید که درین ننگدستی تصدیق نکند چه معنی دارد و درنگی اندک فرا
 بودی و مثل الله عز و جل پناهی ^{مکتوب هشتم} بسیار میرسد خواهد شد و هم فرستاد خدا ایتالی فقیر را از جنات بجات و هر که توقع شفقت و اعتماد
 و من از ناسازی زمانه بخد ورم اگر قروح سعادت میکند و زندگی و فائده انشاء الله تعالی بر عایتها و خود
 کرد که شمارا اشتقاق والدین من سر خوش خواهد بود که در اخلاص حق سیران تقصیر سبق کتاب توجده است والد
 بزرگوار خود و رضای والدین من خد و شرفیه بگو ششید انشاه و خط بجز نماند یک شخص معتمد را مقرر است

که جواب ارا بنویسانند باینکه کس از خانه گفتن مناسب نیست السلام مکتوب هشتم و نهم
 خدا شمار این سال زند و دارد که بهای مملکت را پس خاطر فقیر تخلی میکند و مقصد به اصلاح
 می آید باید که از نیکه بداند و در غافل نباشد تا فقیه خاطر جمع درینا بریت طالبان خدا اشتغال بشود
 و شایسته درین اجر شرکت باشد و در خدمت مردم محل و رعایت خاطر مرزاشاه علی بگویند خدا شمار
 زنده دارد که به سبب شما خاطر فقیر از طرف خانه جمع است فقیر فریب خوش آمد مردم محل خود و در پیش
 حج بر قنات ایشان شهادت دوستان هند و ستانرا بخدا سپردم و فیض طریقه بطریق قسمت بر جا خواهم
 خواهم رسانید اگر خدا او را باز دهمت فتوح است گرنه بهر چه بادا و آخر سطر طاعت است از غایت
 تجرد و جدائی اجاب آسان شده است اکثر یاران مانوس فرود رفتند و توفیق خدمت یاران دلی خود
 معلوم است و بیمار شدن فقیر در پانی پت حکمت بود که جماعت از مردم اینجا و جماعت از صوفیان شب روز
 خدمت میکردند و تمام خانه مولوی صاحب زید بیاورد و انداخته و در کجا شکر اینها بگویم بفضل الهی
 طبیب و دو اجداد پیش عمر باقی بود و گرنه بعضی مانده بود خدا ملاقات و زنی که مکتوب و نهم
 احوال مردم شهر زیاری عام و ناسنی تا کجا نویسد خدا ازین بلا دور و غضب الهی ببارد که نسبی در
 سلطنت مانده خدا خیر کند و از زیارات مشایخ فراخ حاصل نموده تجلی طریقه و پر دخت احوال یاران
 حلقه مسیح و شام شغول است که ازین حرکت مین مقصود بود و اجداد علی احسانه باید که شما موفق گفته است
 سر و پوری حاضر شده است کین تکی میکرد و باشد و خدمتی اگر نماند که ضروری باشد نظر محقق
 فرزندی تقدیم نماید رسانید زیاده برین از شما اسید است بر اعتماد آن بر خود را خاطر جمع است السلام
 مکتوب ششم و هفتم معلوم شد که تمیز جنازه پادشاه بیک معنی والد حضرت مولوی شاد خدا
 کرده روزان پانی پت خواهند نمود اطلاع باید داد که جنازه کجا خواهند خواند اگر در مسجد جامع بیارند
 این ضعیف هم داخل ثواب نماز کرد که از شدت حرارت هوا تاب حرکت ندارد و جماعت کثیر درین مسجد
 داخل این جن خواهند شد و السلام مکتوب هشتم و نهم بعد و مسلوله از بیچاره همچنان فقیه
 مانجانان صاحبان آنجا خدمت میمانند بر علی صاحب سلمه الرحمن مطالعه نمایند که بجزر و ملاحظه خدا شایسته

طلب مولوی نعیم احمد صاحب و صلوات الله علی نسی منتهی نخست مرتبت بطن آدم و سجا و جلالت آنچه
در حق ایشان بهبودی اندر نظر آور و بالده ماجده ایشان نوید این بصفت سلام رسانند و استلام
بر حاشیه رساله مولوی غلام محیی احمد و فصلی علی رسوله سر کرده علمای فحول جامع مقبول
و مقبول سید غلام محیی و صلوات الله علی مائینی که نسبت اخوت طریقت باین میچندان مبنی جانچانان دارند
ایامی فقیر رساله مختصری در تصویر مسئله وحدت وجود و وحدت شهود و تحریر نمود و از نظر گذرانیدند حق
اینست که باینهمه ایجاز قدر کافیت بر بیانی وافی جزا هم الله تعالی خیر الجزاء اما تعرض مسئله تطبیق ضرورت
نداشت که این توفیق بین الکتوفین اگر چه خالی از تکلفی نیست لیکن متضمن مصلحت عمده است هر چه اصلاح
الفشین العظمتین فرعم الله عبدا انصف لم یغسف السلام علی من اتبع الهدی

ملفوظات

ایمان محل که ایمان آوردم بخدا و رسول آنچه پیروزاندا آورده است و ست آدم و ستان خدا و رسول را
و نیز ارم از دشمنان خدا و رسول بهجت نجات کافیت هر مقدمه ابدلی ثابت نمودن عهد علمای محترم
و عامه مسلمانان بآن تکلف ننید و تحت سائمه اهل بیت اطهار و تعظیم اصحاب کبار رضی الله تعالی عنهم برابر
ضرورت نیست صراط مستقیم که فردا بصورت بل صراط ظهور نماید هر گاه در خیال می احواجی از آن
صراط مستقیم نیست فردا از آنجا استقامت خواهد گذشت یکبار رضی بی ادب در حجاب امیر المومنین
عمر فاروق رضی الله تعالی عنه زبان طعن کشاد و ماحمیت دین احترام اصحاب سید المرسلین صلی الله
علیه و سلم غضب آورد بر سر آن بی ادب خنجر بر کشیدم به نظر تمام فریاد بر آور و که حرمت امام حسن
رضی الله عنه از سر من در گذر ریخته شنیدن اسم مبارک حضرت امام غضب فرو شست آن
بی ادب را عاف فرمودیم تعظیم جمیع اولیاء الله و محبت عامه مشایخ و رحمته الله علیهم لازمست در حق
پیر خود اگر از راه نفع و استغفار عقیده فضیلت نماید از فردا محبت مستبعد نمی شاید در حق حضرت مجتهد
رضی الله تعالی عنه که طریقه نو بیان نموده اند و مقامات کمالات طریقه خود بسیار تحریر فرموده و در برابر
اصحاب آن طریقه با مقامات و وار و ات سید و اولوف هم زیاده نموده اند و در آن مقامات هیچ شبه نیست که

اقرار هزاران علما و عظاما بر توحید و تساوای با اولیا یا نفی کمیت ایشان بر آن اکابر رحمة الله علیهم
 نمود که آن کبرای دین از شایع ایشانند عمل بخرمیت نمودن و تقوی گزیدن و رتوبت سخت متعذر است که
 معاملات با هاشمیه و عمل بدافع شریع گو یا موقوف گردد و دیگر بر طبق روایت فقه و ظاهر فتوی آن خود آید
 و از محدثات مور و بدعت است کتاب کرده شود بسیار غنیمت است التماس یودت الرقة و الرقة جلالت
 پس آنچه موجب محبت الهی باشد چه احرام بود و در حرمت مزایم اختلافی نیست مگر در احرام سابع گفته
 دینی را مکرره روزی رسول خدا صلی الله علیه و سلم در راهی میفرستند آذونی سمیع مبارک سید گوش نمود
 فرمودند و عبد الله بن عمر هر دو را و اجماع استماع امر نکردند پس معلوم شد که کمال تقوی و احترام از چنین
 آواز سخت بزرگان نیستند که عمل بخرمیت معمول دارند و از رخصت اجتناب از سماع پیرمیز نمایند که در جواب
 علما را اختلاف است و ترک مختلف فیه اولی بخین از کمال تقوی و کفری اختیار نمود و ذکر چه موقوف داشته اند
 توحید وجودی از ضروریات دین نیست لسان شریع از ان ساکت نیست صوفیه علیا از روی کشف و در
 بیان آن خود را از غلبه احوال محبت معذورند و بجا است سائل توحید و تحمیل معنی الوجود و الا الله توحید حاصل
 نمودن نزد از باب معرفت قوی نثار و یکی از علما در مناسی دید که علمای صوفیه بجهت سحر و سحر عالم صلی الله علیه
 و سلم حاضر اند علما از صوفیه شکایت یافتند که یا رسول الله این عزیزان مسئله وحدت وجود شایع نموده و
 شرح غلطی پیدا شده میانمان بدانست اختیار کردند رسول خدا صلی الله علیه و سلم این اکابر را از غلبه محبت که بجا
 حق سبحانه و از بر ضد و برانسته کوشش کنند یکبار فقیر را عروچی واقع شد و نور فسط کشف گشت نقوش
 تمام کائنات را ان نقش بود قول حضرت شیخ اکبر رحمة الله علیه یا و کمالا لاشیاء اعراض حجة فی عین و حجة
 که یافتم که عکس اسما و صفات در مرتبه علم که باطن وجود است اقبای می پیدا نموده در ظاهر وجود منعکس شده
 مصدر آثار مقصود گشته و در نفس الامر و خارج همان وجود واحد متحقق است ناگاه متغیبه ساختند که فوق این مرتبه
 مرتبه دیگریست چنانکه برای صوفیه سه موده اند فوق عالم الوجود عالم الملائکة و در پس ساری توحید
 در انشای سبک و کیش می آید و علو میکشی تا وایل موافق ظاهر شریع است بعد از ان موضح میگردد و از انکابر
 او یا که این علوم منقول است یقین است که از ان ترفیقات فرموده باشند الله تعالی هرگاه میخواهد که مخلصان را

در اخلاص ثبات از دیا کریمت فرماید فاضله فیوض محل شکلات بصورت پیر و مرشد اینها در و اوقات نماز
 و گاهی بعضی لطائف آن بزرگ بصورتش تمثیل گشته و سطر بر آید کارها میشود و آن بزرگ را گاهی احوال
 این معانی هم نمیشود شخصی نزد خیر گفت که شما از مکة معظمه کی آمدید گفتیم من کعبه گاهی نرفته ام گفت من شما
 در مکة شریف ملاقات کرده ام و صرح بیتی که یاد من نرفته بود مرا ارشاد کرد و بدین باید که چنین اوقات موجب
 عجب مباهات نکرد و از ما و شما بهانه بر ساخته اند و در حقیقت کمال امور و تعالی است **ع** او به اینها
 خویش را با او بدزد و خرقة در ویش اند پیری و مریدی در نظریه محض بجهت مشوره و کلا نیست تعلیم که
 قلبی حصول جمیع توجع الی الله در صحبت مرشد ضرورت است اختیار اشتغال طریقه جهت حصول علم
 محبت آبی است گاهی فرط محبت محض و بهت بود و الا دوام ذکر شربط آن منصرف طریقه و دان
 نه است بزرگ جمیع مرادات کثرت فرمایند دل بیدار گشتن شاید هر گاه در ذکر کفایتی و بخودی دست
 بکفایت آن باید پرداخت اگر در حفظ آرد باز ذکر مضرع و تقار نام باید بخون چنین است اسم اشتغال باید گزینا
 دوام پذیرد - اوقات را بیکر و عبادت معمور داشته اند که خود را از اوقات با سوا پاک باید داشت
 و بهت جز بمفهوم اسم مبارک الله که بر آن ایمان آورده ایم هیچ نباید گشت تا ملک حضور را رخ کرد و دین
 کامل که اسلام و ایمان احسان است حاصل شود و هر وقتی که بل متوجه شود دل را بجن سعاد جمیع باید در
 اشیا اگر ذوق و شوق و کیفیات دیگر دست هر فرد عیانت آبی است الاصل که حصول مرتبه حضور است
 دل ملیم از توجع غیر جدا باید بود و اوقات و مناسبات چندان اعتبار انشاید درین باب انبیا بسیار واقع میشود
 گاهی نور اتباع سنت گاهی نور ذکر گاهی نسبت مرشد گاهی کثرت روزه گاهی خدمت سادات گاهی
 در رسم حدیث گاهی تصدیق و اخلاص بصورت رسول خدا صلی الله علیه و سلم در اوقات نموداری شود
 و همچنین و با مناسبت بخدمت اولیا بصورت آن اکابر تصور میگردد و گاهی اجازت شهوره و مقررات است
 صورت و قهقهه پدید آید اینهمه شعبه اول اسرار می بخشند و در حقیقت هیچ نیست گم زیارت رسول خدا صلی
 الله علیه و سلم و دیدن اولیا احوال و انوار باطن توفیق طاعت یاده گردد و و اوقات مطالبه نفس الامر با
 البته نور عظیم است - دیدن رسول خدا و رویت الهی که آنرا بکلی بصورتی گفته اند نعمت خدای عزوجل است

بهر قیسه که باشد از مناسبت استخوانهاست سانسبت هیکل از باب التعلیم تعلیمها در وقت غلبه هواطر الحما و
 الفرج بحجاب الهی باید نمود و صورت مرشد نصیب العین باشد بواسطه التماس الی ارامراض باطنی باینست
 صفات افتخار را انحصار لازم باید گرفت بر خفا و قفای خلق محل مصیبتات با خود سازد و صیبت حراج منشا
 این نیست به عاشقان اندیشه وین منشی به نظر بلند باید داشت مجاری امور را نقد بزدانسته لب چون چرا
 نماید کشود حضرت انس رضی الله تعالی عنه خادم رسول الله صلی الله علیه و سلم اگر در حق بتی تفسیه نمید
 و اهل بیت در اطاعت می نمودند رسول خدا صلی الله علیه و سلم میفرمود و هیچ گوید اگر نقد و زودی چنان
 کردی حاصل اینست تکلفات تهذیب اخلاق است بر طبق مکارم صفات رسول کریم فانه لعل خلق عظیم
 صلی الله علیه و سلم در حدیث شریف است لیست کلامهم مکارم الاخلاق از در زرش ذکر نفی و اثبات
 صفات بشریت کم شود و در تفسیر آنست که هر ذمیمه ابداع از ذکر اکر طبعه تکلمه لا چند و روافی باید کرد و بجا
 آن حب خدا ثابت باید نمود و آن همه زائل گردد و در ملائکه بودی نفس کسب مقامات سلوک باید کرد
 غالب است که ذایم بحاجه مبدل گردد و حق اینست که در ازل صفات بوقتیسمه و تزکیه منکسر میشود و بهیصال
 دوام ممکن نیست در حدیث از دست اگر بشنوی که او از جا منتقل گشته تصدیق نائید و اگر بشنوی که کسی از
 جملت خود برگشته یا برگزیده لا یتبدل الخلق الله امیر المؤمنین عمر فاروق رضی الله تعالی عنه میفرمود نه
 غضب من برفت مگر پیش ازین در کفر صرف میشد حال در حیات اسلام ظهور میناید بعد فنا و طمان
 تسلیم در رضا و صف سالک میگردد و در فنا می قلب از غلبه محبت نسبت افعال از عباد سلوب میشود و حسن
 فاعل حقیقی در شهود سالک نماید توسط و صاعدا الی در اکل شرب نوم و یقظه و اعمال و عبادت کاری
 بش شکست چند باید کرد که اوقات موافق سنن خیر البشیر صلی الله علیه و سلم مضبوط گردد و تبعیت انبیا علیهم السلام
 بحکم تعلیم حد عند الست در هر امر لایقوم الناس بالقسط انض قاطع است در غیاب از دوام توجه به
 فیاض آنقدر فیوض برکات فائض میگردد که باطن از انوار و کیفیت محبت لبریز گردد دیده ریزان میگردد
 تصور اعمال خود پیش نظر دشمن سابقه غایت بیعت ادیدی کارگذار رونده واد است بهر چنان
 بسیار کند از صفت استغنا و کبر یا خائف بود و غرض تفسیه و امید و اثن و وسیله قبول سازد و گفته اند که

بسیار داند و نعمت قلیل را بیشتر رود و اوست شکر و رضا لازم گیرد که کثرت در دین هزار بار و استغفار لازم
داند و در حقان اوست هر در کس که توبات حضرت مجدد فی الله تعالی عنه که توفیق بر مسائل بشری
و اسرار طایفه معارف حقیقت و نکات سلوک و دقائق تصوف انوار نسبت مع الله بعد عصر مداومت نمود
که درین امر کثرت ادب و اب سعاد است و دعای حزب الهی و طایفه صبیح و شام و ختم حضرات خواجگان قدس
امیر اکبر هم هر روز بجهت حل مشکلات باید خواند تا تجدید دوازده رکعت بر قدر که آسان باشد
بقبرایات سوره اخلاص یا سور یونس نماز اشراق چهار رکعت چاشت چهار رکعت شش رکعت و
روزال چهار رکعت یک سلام و شش یا بیست رکعت بعد است مغرب چهار رکعت بعد است عشاء
و سنت عصر و تحفه و ضعیف لازم باید گرفت تلاوت قرآن مجید یک و جزو کلمات مجید و کلمه توحید صریحاً
و سبحان الله و بجمه وقت صبح و وقت خواب صد بار و ادعیه فوقیه که در حدیث صحیح ثابت است
باید نمود اما درین اعمال حضور قلبی ضرورت حصول خدا که علامت آن بی شعوری از ما سوا و دوام
توجه به خداست اگر چه بی نظریه زود میشود و انقیاد و تقرب آن مرتبه عالی که نسیان ما سوا و قطع علاقه علمی و حبی
از دل گردد بعد مدت دراز دست میدهد بی سال از خدمت مشایخ کرام رحمته الله علیهم که سبب است
طریقه کردیم و زیاده آن بی سال است که بظالمین حق عزوجل طریقه تلقین می نمایند شصت سال شده
باشد که بوجهات حضرت سید رضی الله تعالی عنه بقای قلبی مشرف شده ایم درین مدت شغل باطنی که
تمام شده حال آثار فانی قلبی چنانچه باید ظاهر میشود از ظهور کمال فنا بارها یقین میشود که ازین جهان
انفعال کرده ایم و اگر در آنوقت کسی آمده سلام بگوید معلوم میشود گویا بر قیامده تحفه سلام گفته است
یکبار از آن حالت افاقت میشود و گمان میسریم که هنوز زنده ایم و ازینجا رخت سفر بپوشیده در وقت
ظهور فنا آنقدر در تصور غالب می آید که خدمت تعظیم مردم موجب تعجب میگردد چنانچه فقیر معزی
منتهی جفاست شایع هر وجه جنبانی میگرد و بخشود تمام منع کرد و در روز دوم خود ابرامو دند که بر خیزد
و در وقت بایان و فرمودند و بیرون نسبت بقایه ظهور میداشت پنداشتم که نماز روی بنه با و دنیا
و در وقت منع نمودم و در وقت نسبت بقایه ظاهر است تعظیم کبریای الهی بر باطن ملوک گرفته

اگر تمام عالم بجهت حق این مرتبه ادا کرده باشد شناخت تجلیات الهیه که متصل بر او است بآیات
 و معرفت اوست و میشود امری و شوارست نظر بصیرت نیری باید تا کیفیات و تجلیات جدا جدا معلوم گردد
 بعد حصول مقامات و طرق احوال سالک مثل مرصع تصویرات مختلف میگردد و گاهی نسبت مقامی ظهور یابد
 در کیفیات خودش منظور پیدا رود و گاهی نسبت مقامی دیگر بر تواند زد و دید و حالتی دیگر برسد
 و قتی که آرد اما چون نسبت متوسلان فاعلان احمدیه بکجالات و فوق آن میرسد از لطافت بیری
 تجلی ذاتی ادا را که حالات متعدد میگردد که لطافت و صفات و جمیع مقامات سافله موثر گردد و کیفیات استوار
 می سازد و اوقات منامات که دل خوش کن لطافت و طریق بود نیز کم میشود آنجا جهالت در جهالت و
 نگرار محض است و خلوتی نشسته بجهت نسبت باطنی و دوام توجه بدار فیاض باید بر خیزد و اوقات
 با دای اعمال ظاهری معمور باید داشت که نور اعمال نسبت جمیع صفات نسبت حضور و آگاهی است
 از دوام مراقبه قوت در نسبت باطن اشرف ملک ملکوت بظهور موهبت لمارا و خشن میسر
 از کثرت ذکر تمیل فنای صفات بشریت از کثرت در و و اوقات نیک از کثرت نوافل از کثرت
 دلی و از کثرت تلاوت نور و صفای هم میسر شد که تمیل بلحاظ معنی مفید است در طریق و محض نکر
 لفظ سرمایه ثواب آخرت کفر سیاست - ذکر فی اثبات بحسب نفس کلمه صد بار فائده نمی بخشد زیرا
 هر قدر باشد مفید تر است حضرت خواجہ نقشبند صلی نفس را شرط ذکر نمی فرمود و ندید میگفتند ادا و اتم کردن
 قبی و توجه بدار فیاض کن طریق خود مقرر کرده اند بر ضی الله تعالی عنه بهوش در دم اول ذکر دل صر
 است چون فکر قوت گیرد و آواز اسم است سمیع خیال مدیس در هر نفس توجه و آگاهی بذات الهی پیدا
 با حفظ خواطر از باطن و بجزر و خطر خطر دل آید گرفت تا و سادس حدیث نفس هنگامه بر پا کند مانع از ورود
 نفس هجوم خواطر است کثرت اسم ذات شمر نسبت جذب الهی است و نفی اثبات جهت سلوک و قطع مسافت
 راه فائده دارد و آرد از کیفیات حالات باطنی در مرتبه ولایت محفوظ می نماید و در کمالات نبوت
 یافت بجز نکات جهالت محض باطن نیست اما در مقامات فوق اگر چه لطافت بیری لایزال نیست فی الجمله
 دست ادا را که میرسد لطافت و بیری نسبت مجدد و عیب انکار مردم می شود و لهذا چون سیر سالک

در این مقام از شایسته نفس کلمه صد بار فائده نمی بخشد

بکلمات میرسد مراد و بخاطر می آید که مبادا ترک طریقه نماید انشاء الله تعالی اگر عمر وفا میکند سالکان را از مقامات باطل
 بمقامات عالیله بخواهیم ساینده مقصود باشد و در این اشیاع مستند نمودن آن در هر مقام حاصل است بر وزیر
 و طایفه از پیش طلب که در مقامات عالیله مجد و نقد وقت می شود اتصاف کیفیت مقصود پیدا میشود و در
 اتصاف بی تکلیف بی قیاس هست باینسان ابا جان من . و هیچ ذوقی و شوقی و محسوس
 آن نمیرسد . راه و حصول بحالات قریب است که مسدود گردد و در طریق ولایات مسلوک باشد درین آخرین
 استعدادهای از سلوک مقامات کوتاهی نموده مقصود رسیدن آنها تسخیر گردد و پیش ازین قریب است
 سی سال شده باشد که میرزا طایفه بی سخت بود و کشف و جلدان نیک استندنی احوال اگر طایفه بی سادگی
 اصحاب فقیر با خلاص قدم سبب فیوض طریقه نماید بدست دراز ولایت قلبی یا فوق آن ناز گردد و در
 بمقامات عالیله مجد و پیشین سخت نقد دارد در کشف صحیح که سیر سالکان در مقامات مطابق واقع معلوم
 میشود بسیار نادر است پس گفتن بشارات بر خدا فقر است سالک استغناء و برآید و تغییر حالات در و
 واردات دوام توبه الی الله و جمعیت خاطر و تعمیر و قات و طایف عبادات عمده نهائی نیست نسبت با
 شوق و ذوق تاثیر گرم و تیز دارد و اهل قلب بسیار مخطوط می نماید و در جمیع طرق اهل انده کیفیات بقصر فانیات
 همان نسبت شریفه جذب فرمای ارباب طلب است لیکن نسبت اهل طیفان جمعیت که بر تریه بحالات و نبوت
 و فوق آن سید اند و آن خاصه طریقه مجد و نیست نواز بسیار می آید و سالک و در مرتبه می نماید تاثیر
 گرم که میانی شوق می بخشد بسیار و فید است اما در قرن اول ظهور جمعیت طمانیت بود که الانگی این اصحاب از
 حرکات بتایانه منع میکردند که صحیح و نعره بعد از ان اصحاب سول ضعیفی الله علیه و سلم پیدا شده . علم سالکان
 خواندن یاد صحبت علما با استماع آموختن به بیت صحت عمل لازم است . علم حدیث جامع تفسیر نقد و وقت اتق
 سلوک است از برکات این علم نورایان می افزاید و توفیق عمل نیک اخلاق حسن پیدا میشود و عجب است که مش
 صحیح غیر ضعیف که محدثین بیان آن نموده اند و احوال و آه آن معلوم است و بچند واسطه سیر نبی معصوم که خطا را
 بر آن نیست پس نمی آرد و روایت نقد که باطلان آن قصه و مفتیان اند و احوال ضبط و عدل آنها معلوم
 نیست بزیاده از ده و نه سیر سید محمد که خطا و صواب را نشان دست معمول گردیده است و بنا بر آنواخذنا

ان سينا و اخطانا کما کما مستانباست علیهم الصلوٰۃ اما در وقت که حلال مفتقد دست چهل شیخ فیه
اکثر در داد از علی علم و ادب معری میباشند و بسبب بیاج بدعت و عقد نکاح فللهامی آید عز و بت تجربه در
ساکان اهل اولیست باینکی از رزق ساختن بعبادت مولی بر داشتند و در شهر شہرت داشتند و هیچ
ارث و وارث نگذاشتند و نسبت بسبب بزرگ و شریف در حدیث است قال النبی صلی الله علیه و سلم ان غبط
اولیای احدی بومن خیف الخاذ و حطم من الصلوٰۃ احسنی باده ربه و اطاعت فی السمرکان فی الناس
لا یشاہا الیه کلا صاحب و کار رزقه کما فافصیر علیک شرفه بیده فقال عجبت منینہ قلت بواکبه
قلی ماتہ - رواه احمد و الترمذی و ابن ماجہ - یار ہاشرف زیارت حبیب خدا صلی الله علیه و سلم
در افتدیم و عنایات کثیر و بحال خود دیدہ و در مرتبہ اخیر کہ سعادت زیارت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
حاصل شد بر فیل سوار بودید و فرمودند باینکہ ما دشمنان شما ہستیم خود را با ہم چسپانیم بعبادت خود
ہیچ بخاطر نمی آید بکار بحال جهان آرای ستم رکنات علیہم الصلوٰۃ و تمجیات مشرف شدیم گو یا کینا
آنحضرت برابر دراز کشیدیم و در حق نفس مبارک ہم میرسد درین اثنا من بشند شدم و پیرا دگان سہرندی
در اینجا حاضر اند آنحضرت یکی را ہر آوردن آب بخود نہ عرض کردم یا رسول اللہ آنها پیرا دہی من
فرمودند اما بل مرا می نمایند پس عزیزان ما آب آورد و من سیر خورد و عرض کردم یا رسول اللہ حضرت
در حق مجد و الف تانی چه میفرمایند فرمودند شل ایشان در است من دیگر کیست عرض کردم یا رسول اللہ
مکتوبات ایشان بظہر مبارک گذاشته است فرمودند اگر چیزی یاد دست بخوانید بده این عبارت بعضی مکتوب
ایشان انہ تعالی داء اللہ اعم و داء اللہ خواندم بسیار پسند نمودند و خطا فرمودند - فرمودند باز بخوان
ما ز این عبارت عرض نمودم زیادہ تر تحسین نمودند و اینجا شامتدا و کشید و تمت صبح کی از عزیزان بکاہ آمدہ گفت
من شب خوابی دیدہ ام کہ شمار و بای خوبی دیدہ اید آن و یا کہ است تعمیر این و یا پیش او گفتیم بسیار تعجب شد
از نفس مبارک صحبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم من خود را سرا پا نور و حضور در ایتم دار کیفیت ہای اینجہ اب
کہ بہتر از امر پیرا نیست تا چند روز ہمچو عطش داشتہ تا نو - و مرا می دیدم کہ در صحرائی و سنج چیتو و وایت کلان
و ادیا بسیار در اینجا حلقہ مراقبہ دارند و در وسط حلقہ حضرت خواہر نشینند و در آن حضرت جنید قدس

به این معنی نوشته اند و آنرا استغناء از اسما و کیفیات حالات فنا بر سید الطائفة ظاهرست که پس
 از ادب بر نماندند گفتیم کجا میرود کسی گفت با استقبال امیر المومنین علی مرتضی رضی الله تعالی عنه پس حضرت امیر
 علیه السلام فرمودند که من و شما با بر بند ز ولید و موبره حضرت امیر نمودار گشت حضرت دستش
 دست خود کمال تواضع و تعظیم گرفته اند گفتیم این کیست کسی گفت خیر التابعین ابی سقر بنی است آنجا حجره مصفا
 در کمال نوازیست ظاهرست همه عزیزان در آمد گفتیم کجا رفتند کسی گفت امر و زرع حضرت غوث الاعظم
 بتقریب نرسد شریف بودند و قتیکه فنا نیستی بر نسبت باطن ظهور می یابد و سالک بوصفیت بخودی و
 استغراق بوصف دیگر و خود را در واقعات مرد می بیند و سیاهان بی شعوری لازم حال میشود و یا
 که فقیر دانی قلبی بتوجهات حضرت سید رضی الله تعالی عنه دست او قطع علائق و زوال جزا و جزا گشت
 در واقعه بی سیم که سر برین جدا شد اما کلمه طیب بر زبان جاریست نیز دیدیم گویا من مرده ام تهنیت بکنین
 من بنیامین پس جنازه برداشته بطرف فراز حضرت خواجہ قطب الدین رحمة الله علیه برای دفن بردند و روح کن
 تبرا داشت آنجا جنازه را در قبر نهادند و تبرا بجاگ ایستادند و من بر سر دیواری نشسته ام نکرد
 کبر و ضعیف که در حدیث ثابت است آمده و زنی بر زمین زده در وقت قبور آمدند و جان مرا بالعرض علف
 پیدا شد جواب سوال کرده فرستند و من در قبر آرام تمام خواب فتم و نیز دیدم که من از میان در گذشتم
 مردم بیدار تهنیت بکنین و گفتند که جنازه را بردارند ناگهان جنازه در دیوار از نمود و روان شد و مردم در وقت
 جنازه میزدند و روح من ایشانست در نیوقت باعی خود میاد و در با منظر تشویش چشم و گوش نشو
 سرایه چشم و غرضی شو باید که بپای خود روی تا سرگور ای جوهر پاک بار و دوشی شو
 از فرط محبت که فقیر را بجناب امیر المومنین حضرت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه ثابت است حضرت شاهی
 علیه السلام بنشیند ایشان را از انقضای بشریت غشایه بر نسبت باطنی عارض میشود و خود بخود رجوع بآنجاب
 پیدا گشته با اتفاقات ایشان رفع کرد و در می شود و کیا رقصیده در روح ایشان گفته بودم غایت بسیار جا
 فقیر نموده از روحی تواضع فرمودند ملائق اینهمه به ستایش ختم
 نسبت با بجناب امیر المومنین حضرت

علی کرم الله وجهه میرسد و فقیرانی از خاس با نجاب نابت است در وقت عروض بار خسته بانی توجه
 به تخطت از آن میشود و حسب حصول شفا میگردد و کیبا قیصر که نظامش نیست ^{مست} نه پنج چشم
 اکامی امیر المومنین حیدر ^{را} گشت امیر المومنین حیدر ^{بجانب ایشان عرض نمودم و از}
 فرمودند محبت اید بمل بیت اهدار رضی الله تعالی عنه موجب یان سرزایه تقاضی نمودن و بیان است
 علی بن ابی طالب است این اکابر رضی الله تعالی عنهم وسیله نجات دارم ^{مست} مکر و مظهر باطنی و در خیال
 نجات خود بولای بوترا بگذاشت ^{مست} سیار حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه موافق کتاب حسن است
 باینکه احقر اینها را ^{مست} نموده اند ایشان خود جواب آخر میسر نموده اند نزد انصاف کافست و بسا
 کلمات که از باب ظاهر بر آن گرفته امی نمایند از او میان کرام صا در شرب و بی ادب درست نیست و پس بر آن
 که چنین سخنها کرده می شود و زنگنه حوالی یا از مریدان است الذان مبنای مقصوده بالسر الی باطل آن کلام
 ایشان نیست باری سبب شیخ عباسی محدث حمده الله علیه اگر چه در اوایل مال بعضی معارف ایشان
 نوشته اند و از آخرازان باز آمده بخیرست خواجه حسام الدین خلیفه حضرت خواجه باقی ^{مست} بالسر حمده الله علیه نوشته
 که درین ایام سلفانی فقیر بخیرست میان ^{مست} شیخ استمیر الله علیه و تعالی از حد تجاوز دست و جلا پرده به شریعت و
 مشا و و محبت بیان بازده قطع نظر از رعایت و لایقه و انصاف و حکم عقل که با چنین سخن نیز از بزرگان
 نباید بود و باطن بطریق فوق و وجدان و غایب بی افتاده که زبان از تقریر آن لال است سبحان الله
 متقلب القلوب و مبذل الاحوال شاید ظاهر بیان استبعاد کنند من نمیدانم که حال چیست و بجهت نوال ^{مست}
 در رسیدن آنرا زباده شاد ایشان دلیل محال است بجهت ایشانست انبیای کرام را علیه السلام بوجوه
 علیه السلام ده زندان است و در شستن و رسیدن المرسلین علیه السلام و در محبت و افرود و محض
 در دفع عثرات و شبهات سائل نوشته اند و بهترین سائل و شبهات ساله مرزا محمد باقری ^{مست} خوشی
 که در کثرت تحریف و تحریفان چاره در سبب ساینده فیض الهی بی نهایت است و مقتضای استعدا
 می آید از او باطن یافته الله تعالی متاخران با اقتضای حکمت بالحد و کمالات غایت فرموده که از تقیه
 اند و در سبب فیض مروی نیست در انبیاء علیهم السلام متاخران نابت است و در او باطن فیض یکی برود

ثابت مقاماتی که حضرت مجید و آن امتیاز دارند از بس که مستفیدان طریقه ایشان بآن درجات و حالات سید الهی
 و اقرار آن علوم و کیفیات نموده در انعام اشتباهی نماند که خبر شود اتقید صدق و یقین است که بآن مقامات نیز
 استبعاد آن سیمایه از جهل خود خند و دست زدن و خرق عادات بشر و علو کمالات نیست صحاب کرام رضی
 الله تعالی عنهم با وجود علو درجات که هیچ ولی بآن نتواند رسید بعد کثرت خوارق عادات و نسبتهای
 شوق و ذوق و جذب و استعراق نبوده حضرت حافظ محمد حسن پیر حضرت سید نزار حضرت ایشان
 محمد مصوم رحمه الله علیه بحجت استفاده دست اندیشان فرمودند که بزرگان شما انکار بزرگانی مایکروند
 شما بانکار آمدید یا اقرار گفتند بحجت استعدا را انکار پس التزام بحجت ایشان بکمال تکمیل رسیدند حضرت شیخ
 عبدالاحد استفاده از پدر و عم خود نمود و نسبت حضرتین ابرار بر میدانستند رحمه الله علیه و در نسبت
 و مصومی نسبت فی سبک و ند میفرمودند که در نظر من هر دو بزرگ برابر اند چنانچه دو دانه تسبیح متصل الی هم واقع
 میشود اما الله تعالی بار امتیازی در نسبتهای حضرتین نموده است که در نسبت سعیدی و محمادی پیچیدی که
 لائق مقام خلعت است بسیار است و نسبت مصومی صفادلمان که مناسب مقام محبوبیت است شما
 در کمالات نبوت و دیگر مقامات و نسبت سعیدی قوت یافته است در ولایات نسبت مصومی قوت بیشتر
 دارد و مقامات مخصوصه حضرت مجید و غیر ازین هر دو صاحبزاده دیگر مشرف نگشته رحمه الله علیه در اولی که
 تلقین توبه بطالبان سپردم بر توبه نهیج تاکید مبالغه میکردم شبی حضرت شیخ پیر خود را رضی الله تعالی
 عنه در خواب دیدم بحال فقیر غایت نموده در آنجا قوالی حاضر شد و این توبه دادند و در حالت محبت و ا
 برخاسته فرامیرا بشکست از ناشروع توبه برگردند و در طریقه توبه نیست یعنی چون نسبت باطن بر ظاهر
 غالب می آید کار خود پس نماید از در تضرع و استیغاث حق توبه بگذارند که توبه مجمل کافیه است و بعد از
 بروقت حاصل میشود و گوی از دانشمندان از فقیر پرسیدند که طریقه تقشیر را بر دیگر طرق چه مزیت فاید
 که انواضیاد کردید گفتیم این طریقه منطبق بر کتاب سنت است که نبوت آن قطعی است و آنچه منطبق بر طبیعت
 نیز قطعی است از مآزنت اشغال این طریقه توفیق اتباع سنت حاصل میشود و از متابعت شریعت انوارا برساند
 می آفراید همچنین المبین بصورت کلامی خشک قشیش شده از فقیر پرسید که بر مزاج شما شورش غشیش

و طبیعت اشعار عاشقانه و غزل خنجرین طریقی که در آنجا سماع را با ریاضت با و از بهر و غیره کار جمیع
 اختیار نمود و گفت من عقیدت و محبت بقضای حکمت بالغه جناب با ریاضت سبها گفتم در صورت
 ایجا ریاضت مرا از سوال تغذیه انداخته بود و میخواستم که کشش گرفته بزرگی زخم بقصه عتاب شد شبی حضرت
 شیخ سیف الدین پیر حضرت سید حمزه علیه السلام برای تجدید فرماستند و از بی گوشت ایشان سید بنیاد بنیاد
 افتاد و ضرری بدست مبارک ایشان آمد و من و مردم ما را بیدار و میگویند بیدار و ایشانند که بر شایسته
 صبری نمایند - بزرگی از طریق در راهی میرفت و از سماع بگوشتش سید تاب نیاورد و به پشت و شورش
 غلطی نمود و حدت گرمی کا سید سبک انگشت گفت سماع مملکت است ازین سبب حرام گردید - و نگاه
 حضرت شیخ سیف الدین پیر حضرت سید حمزه علیه السلام روز چهار صد کس و دیش محبت استغفار و جمعی
 و موافق فرمایش طعامها نمیشد و با وجود این همه سالکان بمقام بلند میرسیدند که مدار این طریق بر محبت
 تو جرم شدست کی از ارباب این طریق خواست که تقلیل غذا نماید پیرش فرمود و حصول فیوض طریق حاجت
 اعمال نیست که بزرگان با نای کار برد و اوم و قوت قلبی و محبت مرشد نهاده اند و مرشد و بهر مجاهدات شایسته
 حرق عادات تصرفات حاصل و اوم ذکر و توجیه الی الله اتباع سنت کثرت انوار و برکات عوام اطاعت
 نظر بر ظهور حرق عادات بود و خواص معنی آگاه را مراد تصفیه قلبی نسبت به الله باشد حضرت محمد صدیق
 پیر حضرت حافظ سعد الله رحمه الله علیه بیدین یکی از اولاد امجاد حضرت خواتم ثقلین یعنی الله تعالی عنه رفتند
 وی از عجب صاحبزادگی و حشمت ظاهری خود تعظیم ایشان برنجاست صحابا ایشان ازین بی ادبی ناخوش
 بخدشت ایشان التماس اصلاح نمودند تا بصرف محبت ایشان طریق نقشند و از ایشان گرفت و بحالات
 نیک سید اقرای او را رجوع با این طریق پاسبان گرفتند طریق آبی کرام خود گذشته طریق دیگران
 اختیار کرد و گفت خداوند قادر است نه چینی هر کجا مقصود یافتیم بطلب آن شایسته هزاره حضرت محمد صدیق
 رحمه الله علیه بهر ندرت و دفن کردند در راه و وقت افان حجاب افان از خزانه ایشان سمیع گشت -
 یکبار زنی بی ادب بخدشت حضرت شیخ عبدالاحد رحمه الله علیه حاضر گفت ایشان صبر کردند معلوم
 که خیرت آتی در صد و مقام و بحرکت می آید یکی را از حاضران منتهی شدند که آن بی ادب اسیر خنجر آید و

توقف نمود و همان آن بن بنیاد و بر دکان متوقف بجا نمود و عتاب گردید که خون او بر گردن و شانه اگر کشید
 احدی را مسکود می آن بنیاد و دیوار می ماند و آفتال مرشاح بنیاد بود که درین آن یکتای
 مضمون شد و شاه کشتن از خلفای حضرت مسیح عبدالاحد رحمة الله علیه بکمال هر دو یا نیست موصوف بود و درین
 گفت که محل غبطه سالکان خانقا حضرت بنیاد و رحمة الله علیه میگفت که مرا بعد از زانده غرضه و درین طریقت
 میشود در وقت شدت حج برگ درختان یا آنچه از پوست خیار و خرپزه می یافتند در آب پاک کرده میخوردند
 طبعی بود که تا سی سال بود و شش مبارک خود و شش کجای برای افطار روز و در شدت گداز حاجت طلبی
 کسی عرض نمود که در اینجا ای مستجاب سر و دوشیرین از دست و از چنین سال دین سبک و کوفت درین
 برآورد و جسم با هم ناید که در اینجا است شدت تشنگی آب موضعی خورد و میشو و آب شنبلیله بسیار
 و مدیایان خبرستان و نورافراستند که بر ارجح فرزند شراستی نگذاشته بود که با آمد و رفتند و سانی سواد
 آن صوره بود و او میفرمود که حج از در ساقا گشت کیمار خواستند که ادای کوفه نایند که در ادای کوفه نایند
 دای بر سر نه قرب خاص حاصل میشود به گاه و نصاب کوفه و کوفه کشت کوفه و نصاب بود و در اینجا
 و به مقصد و حاصل شد نصاب در چپه کاری آید که فریزه فقرایا با مدد است خانه جماعه از فقر و انی و شغف
 داشتند در دل بی زائل تا شاد گشت که درین عیسیان کسی اندک حال خواهم بود و کز انانما نزدیک
 خانه این چهارم بختار شکر تو به دانی که درین گرد سوار می باشند و آنجا بکلیس نایند و درین صومعه
 حقیقت علیه و درست و ثواب مکرم خان بنده علیه حضرت ایشان محمد مصوم یعنی الله تعالی است و
 که لایق بالشی دارند و روزی عالمگیر بادشاه از ایشان پرسید که عمر شما چیست گفت چهار سال به قدر که بخیر
 جزیره کو ابر بر و ده عمر به نیست بانی و بال آخرت همیشه اوقات بمان بود که بایا بسبب فتنه
 نانی به بجای و غیبی بود و در طعام ثواب مکرم خان تکلفات بسیار بود و بعد از آن رسید باشد و در
 به بین الله تعالی عنه اینهمه احتیاط و کمال تقوی که بی طعام ایشان بخوردند و میفرمودند که بکانت طعام ایشان آنقدر
 نورالمن می افزاید که طعام بخورد و دهم و دوازده و اگر ده شد و از غلبه محبت حضرت ایشان بمقدور بود
 او غیبت نامهای ایشان نور شده بود و مشغولی از محبت شش و نه درین شوا

از محبت شما شیرین شود از محبت سر که باطل می شود از محبت حسنا باطل می شود
ایشان بجناب سر خود نوشتند که محبت شما بر محبت خدا و رسول صلی الله علیه و سلم غایت است موجب انفعال میشود
در جواب بر نگاشتند که محبت پر همین محبت خدا و رسول است مستحب است محال است که در باطن بر شما برکت شود
چون دیده و عقل که در اجال مسجد و توپیر است اول وقت انتقال نواب مکرم خان
بزرگ کلاه حضرت خواجہ اجرا بر سر ایشان نهادند ایشان خود فرست در ایستادند که تبرک کلاه
من میاید و بسیار من بدرگاه الهی ایشان است در آنوار است قدای نقشند می آنوار است احمدیه فرست
در کیفیات نیز تقاو و تهاست اتفاقا بسیار بحال تنقید خود دارد از پیران پیغم طاسری شود که این سبب
ایران معنی قوی متحقق است روزی حضرت شیخ زیارت مرا از حضرت سید نواب مکرم خان که در کجاست
رحمة الله علیه فرستند بعد توجه به دو مزار فرمودند نسبت به دو بزرگ کی است مانست فقر و وع حضرت
سید در و ریت لعل است یا نام دارد از حضرت شیخ عبدالاحد رحمۃ الله علیه دو کس طریقه گرفتند یکی
طریقه قادری اند که دو دیگری طریقه نقشبند اختیار نمود ایشان منسوب بودند که روح مبارک حضرت غوث الاعظم
تشریف آورده صورت مثالی مرید خاندان خود را همراه بردند حضرت خواجہ نقشبند تشریف فرما شده صورت
مثالی متقد خود را با خود بردند رحمة الله علیه در توسل بجناب الهی هر یکی از شاخ طریقه جلالتین است که بهر تب
قرب فائز میگردد مستفید اگر فیصل حاصل نمود در حیات یکی از ایشان گردید اتفاقات غوث ثقلین جل
متوسلان طریقه علی ایشان بسیار معلوم شد با یکدیگر از اهل انبطریقه ملاقات نشده که توجہ مبارک آنحضرت بجاش
مبنی دل نیست چنین غایت حضرت نقشبند بحال متعلق خود مصروف است مغلان در صحرا یا وقت خواب بسیار
و سپان خود حمایت حضرت خواجہ می سپارند و تائیدات اغیب همراه ایشان میشود در نیاب حکایات
عبادت تحریر آن باطالت میسراند سلطان الشاخص نظام الدین اولیا رحمۃ الله علیه بحال از انرا مزار خود
غایت بسیار میفرمایند همچنین شیخ جلال دانی طی القافا تمامی نماید حضرت خواجہ قطب الدین ادرش و شان
استغراق بسیار است حضرت خواجہ شمس الدین رابعی القافا با سواد نیست رحمة الله علیه عرفش و توف نسبت
اکابر میانه نیست که زبان از تقریر آن لالست بلکه در مقابلہ نسبت های باطنی این عزیزان مقدم می شود علیه میوان گفت

که امر دم را ازین راه بهره نیست - سر فرار امام بدر الدین رحمته علیه در پانی پت مراقبه نمودیم چندانکه غور نمود
 کریم اثری از نسبت ظاهر نشد بعد از استداد بسیار و نقایس ایشان در نهایت لطافت ظاهر گشت معلوم
 شد که سلوک ایشان بطریق معهوده صوفیه نیست در راه خدا شهادت میدهند و نقاد مراتب قرب بطریق اصطفای
 فائز گردید همچنین است احوال شهیدان که در راه حق و نقایحان نهاد نمودند و نقایح بابت عنایات الهی بسیار
 بمقامات قرب فائز گردانید حضرت شاد ولی الصمد حضرت سید علیه طریق جدید بیان نمودند و در تحقیق
 اسرار معرفت و غوامض علوم طرز خاص دارند باینکه علوم و کمالات انظلمای ربانی اند مثل ایشان در تحقیق
 که جامع اند و علوم ظاهر باطن علم نویان کرده اند چنانکه گشته باشند و آسای خدمت را می شناسیم
 باین ملاقات میشود اما اطما یا اینها می آید نیست - با قطب لشکر نادشاه ملاقات شده بود در یک محله
 لاهوری بامیت با وی لغتم در پاسی از روز کاغذ را بر قاضی آغا بسجلی کرده آورده گفت - قاضی اشغلی بود
 در آمد و الا و بچساعت نفس آمدن من میشود - یکبار بطنی از زر برای کلاه و خرقه می در کار بود در نیم شب او
 در قلعه رفته از باین محمد شاه که بر شب هره هزار روپی برای صرف سالیان غلوت نشین بر سر و میداشت آن
 صوره گرفته برداشت پادشاه را خبر شد پنداشت که در دست گرفت من آنم که بوسط من از جان محفوظ مانده ای گفت
 زرد گیر طلب نایم فرمود و من سر در کاغذ است حاجی اعمال را از غیر و اوم توجیه بدافض محبت مشایخ کرام رحمته
 علیه السلام نیست بر عمل کفایت دیگر است جامع کیفیات ناز است که تعظیم انوار کاذب تلاوت و تسبیح و درود و استغفار است
 و صیحه و صیل ترین حالات که باحوال شدن اول شایه باشد در نماز حاصل میشود اگر آداب آن که اعتقاد بجا آورده شود
 تلاوت قرآن مجید موجب صفائی باطن و رفع فیض قلبی است بمل حروف و تحسین صوت نمودی باید نمود و در هر
 متوسط که در تلاوت قرآن مجید کرده میشود و قیادت میدهد - در رمضان المبارک تریات نسبت باطنی
 بسیار واقع میشود و حیاط صیام از غیبت کذب است الا در و جز فاقه نیست جبهه باید نمود تا رضای این ماه
 و ادای حق صوم حاصل گردید که از بزرگان این ماه را بصورت مردی پارسا دید پرسید شما از اهل صیام را
 سیر و گفت باصاحت حق صوم را ناخوش نمودید که حقیقتا انقض شد رحمة الله علیه که بعد مرض و در نه توانست
 آفت و انجیست فغافل داشتند انفعال ایشان از صوم مردم هر این پندیده آمد - انوار و در کات این ماه سترک

بخود شبان الهی نماید گویا لاله سیاه در این شهر طلوع نمود و در نصف شعبان چنان معلوم میشود که آن
 لاله بدر تابان گردیده و از آستان ماه تبرک جهان را منور گردانیده و از شب غره آن شهر چنان دریافت میشود
 که آفتاب فیض الهی را حجاب سحاب درخشان گشت و شب قدر بر بیل برکت در شبهای او تاجی شود و
 همین نیست مگر درین شب سبب کثرت دعا و ناز که در مردم احیای این شب بمحسوسست برکات بسیار دریافت
 میشود و گاهی شب قدر درین تاریخ نیز میشود و جمیع حضور این ایام و ذخیره تمام سال میشود و انچه بمانست که اگر در
 تصویری و فتوری او یافته در تمام سال ترکان بیاند و بنده شنیدیم زمانی است که خود که از حدیث شریف است
 میگوید که اگر این ماه جمیع طاعت بگذرد و در سائر سال تو بنویسی نیک جمیع مخطوط میدارد و حضرت شیخ محمد
 علی در سائر سال اعتکاف در عشره اخیره ماه رمضان میفرمودند و کسی که بقایات اجازت طریقه میرسد درین
 ایام بمطای فرقه تبرک نهاده و سراسر روزی نموند و تاکید میکردند که درین اوقات مردم در حلقه مراقبه الهیه حاضر
 شوند تا از ترقات باطنی بهره یاب گردند و انکه انصاری رمضان میفرمودند که از برکات صیام نسبت بای عزیزان
 کثیر الانوار و فیض کثیر است و انکه سوس که تمام سال چراغ رمضان شده اگر چه در صوم هر وقتیکه باشد
 منافع حاصل است از برکات این عده اما انچه بدیهه غالب نیست لیکن کیفیات صیام رمضان شریف خدا و حضرت شیخ
 ارشاد نموده که سلوات و وجدانیات شما تمام صبح است سر و طالی نذار و کشف و وجدان فقیر با پیران کبار
 همیشه مطابق می افتد مگر کبار از فقیر غرضی آید شد که حضرت شیخ در حق بزرگی فرمودند نسبت شما انکالات بسیار
 بنده خلاف آن عرض نموده و در دید شما خطا رفته است انچه گفتیم مست اما بعد چند روز بحال بنده خجالت
 نموده فرمودند که بدین صبح بود و خطا کردیم فقیر در گفتن شجارت مقامات بسیار تامل نماید و الا انوار آن مقام در باطن
 سالک عیان می بینند باز متوقع الهام میشود و بانه اقتضای تعبیرات حالات او میکند اگر درین معامله الهام موافق
 گردید و حالات کیفیات در باطن او جدید و دوا پس شجارت آن مقام میگویم که تمام آن مقام مناسبی است
 بعضی توقف نهاده اند نسبت باطن مثل و لای مقدمات حاصل شده و اساسا و انت لازم آید اگر بزرگو و مراقبه طوبی
 کنی و با مجازی خضار صابیش گیری از فتوحات ان مقام لغات خواهی گرفت مستفیدان تهمی الی اسد
 انقطاعی از اساسا و اذوان کیفیات از محبت مرشدان حاصل نموده و خلوتها شسته تعبیر اوقات بوفا انفس

عبادت در مقامات آئین ترقیات نموده اند در میان فاضل تجلی نیست قصور و در هم سالکانست کی از احوال و
 الهی در باره فقیر که بشکر آن مقدر در بیان نیست است که فقیر را در بوقت کشف مقامات آئین مطابق نفس الام
 و سلک سالکان او تا غایت این طریقه از بزرگان این خاندان که در بوقت نشاء و طایبان بنایند انیا و نبش - بخاطر
 قلوب عزیزان یاد ترازیشان می شناسم که در چه باب خطوی نماید - آن فقیر هم مقدر در ما و اندازیم بوسل کتاب پیر
 کبار سبب مراضی بهیم و بیایات آئی اینها در مقام حاصل میشود یکبارگی را در و احوال سفر نیست هم الله تعالی در هم
 منزل از دست بزرگان سالکان ضروری میباشد و ناگهان در را و بارانی شدید نازل شد و او سر بود و در فغان
 کشیده و مانو و م آئی باران گرد و گرد و بار بار و و باران فغان خشک بنزل سیم آبخان واقع شد - در او احوال حال
 مردم را که طریقه از من گرفته بودند از اظهار نام خود منع کرد و بودم که پیش هر کسی نام فقیر نباید گرفت و زنی حضرت نگاه
 سعد الله رحمه الله علیه از محمد فیح پرسیدند که شما طریقه از که گرفته اید وی گفت از بزرگان خود بایستی که در بر وی
 آنحضرت نام فقیر بگیرند مرا غیری آمد و سخت ناخوش شدم دیدم که مشایخ طریقه حضرت ابا بکر صدیق رضوان الله
 علیه زوی برگشتند و در دوسه روز هلاک شد - مزاج فقیر را که سخت غضب نهایت شد و منعی نایاب داشت ایشان
 نیست سالاد مانو و هم الله تعالی تیغ غضب را کند و فرمود ما غضب غضب چنانچه باید رفت و غضب بایستی
 البته از امیر مد و نسبت باطنش تبا میشد و مجر و غضب نسبت می شل شهاب ثاقب و عمام خود فرو می آید و باندک
 رضای خاطر نسبت مرضی عنه مانند هوای آتشین بغرق می رود - هر چند طریق اجابت بخوبی از طریق سونو نیست
 لیکن برین جزو زمان از مناسبات فقدان شد از عدم اجابت آن اولست زیرا که یاران ماند بیشتر از خیر معاش
 در حالت گرفتاری بسیار معذور و معیذ و در مضیقات چه سبب تکلف رسودی مرض کشیده مضیقات میکنند پس
 مشروعت مضیقات اینطور معلوم و فقیر بیشتر مضیقاتهای اینطور مضیقات از راه تجربه و نور فرست در یافته ترک آن
 نموده که المؤمن لا یلذخ فی عجز احد مرتین حدیث صحیح است فقیر را در قبول نیاز شرط کثیره است اول آنکه
 سائب نیاز اشرف و نجیب باشد و دوم آنکه نیاز داند آن که محل شایسته چندان احتیاط ندارد و سوم آنکه
 اندک صلاح و تقوی باشد و چهارم آنکه حرام از حلال شناسد پنجم آنکه از در غضب نیست باز دارد
 باشد باشد ششم آنکه اخلاص دل معلوم نیست و درده باشد و اینطور که از صمیم قلب آنکه اگر حضرت این نیاز

قبول خواهند نمود و بار امانت بر عهده ایشان خواهد بود و پس با بنویسند و قبول می افتد زیرا که حق سبحانه و تعالی
ما را فرستاده است و عطا فرمود و هست که از نور آن اینطور و قافیه غنی باشد و خلاف این عقیده مقبول
نیگردد و فقیر شقی و سعید را از جبین مردم می شناسم و مرتبه ابدال از غیله ابدال با آنکه ستودار الحال
می باشد و دنیا را بیکم فقیر زیار آن خود را ناسی می شوم مگر از دو چیز یکی از احتلاط با دنیا داران دوم
سوء اعتقاد با پیران نمیکند بقدر حاجت احتلاط با ایشان مضائقه ندارد و بشرط صلاح نیت محافظت
دنیای منبوضه حق است سبحانه از وقتیکه در عرصه ظهور را ورده گاهی نظر رحمت بروی نکرد و اگر کسی
بقدر آرزویش در نصیب کفار غیر رسید بکمال تمام و کمال رحمت مسلمانان خان بغیاشند و احمد کند دنیا را
اینوقت با فقر اسری ندارند و الا ایشان را نه حال میماند نه سرانجام وقت چنانکه حضرت خواج
هاش کشمی در مقامات حضرت مجدد و رضی الله تعالی عنه میفرمایند که روزی بنده در خدمت خواج
جسام الدین احمد که از خلفای حضرت خواج باقی باشد اند حاضر بود یکی از حاضران شکوه اغنیا و امرای
بروزگار را غافل و نود که با فقر اسری ندارند و در مرتبه این طائفه بجایمی آرند چنانکه امرای سابق بجا می آورند
حضرت خواج فرمودند که ای برادر این را از حکمت های الهی دان و حق فقرای این عهد را که فقرا
زمانه پیش از آنقدر از دنیا و اهل آن اجتناب بود که هر چند اغنیا با ایشان راه ارتباط می گشتند ایشان
از محبت آنها احتراز می نمودند و فقرای اینوقت با اکثر ایشان چنانکه اگر مرا و اغنیا بجا باشند
الغاف نامیند و راه مخالفت مودت کشایند ناچار این روش را از در وضع فقر و انزوا می پسند
فتو تمام روی در پس کرم الهی با فقر احارسن حافظ مست جای که پیغمبر صلی الله علیه و سلم
قدم گذاشته است حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی در آنجا سر نهاده و حضرت صدق کبریا که
قدم گذاشته حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه در آنجا سر نهاده و حضرت مجدد جای که قدم گذاشته
فقیر در آنجا سر نهاده یعنی فقیر اصلا در نظریه تصرف نکرده مگر در دو جای یکی آنکه در وقت توجه
کو در حرکت بدن میکند دوم بشمار نفس توجه میدهد این هم از بعضی کار بر این طریقند خود نهاده که در حرکت
اثر توجه در قلب منتهی بقوت و سرعت میرسد و در شمار نفس غایت مساوات در توجه با اهل

میشود و نیز ازین عمل تفاوت استعداد طلب معلوم میگردد و آنچه تغییر از بعضی ذواق و مواجید خود
اطهار میکند محمول بر دعوی کمال و تزکیه نفس نباید کرد بلکه تحدیث نعمت امریست که بآن ماموریم
و اما بنعمه ربانیت فحش اگر نعمتی را از انعامی الهی که بچوونی نازل میشود انعامی مایه حق شکر
تلف کرده باشد مثلاً شخصی طویل القامت است و وقت بیان خود را قصیر القامت نمیتواند گفت و
اگر گوید دروغ گفته باشد

نصائح و وصایا

طریق و ربع و تقوی پیش گیر تا بتبع مصطفی بجان نپذیری علی السلیه و سلم احوال خود برکت بخت
عرض نما اگر موافق است شایان قبول نکار و اگر مخالفست مردود پذیرد بالترام عقیده اهل سنت
جماعت حدیث و فقه آموز و صحبت علما ثواب اخروی اندوز و عمل بر حدیث موافقت کن اگر
میتوانی و الا گاهی بکل زمان از نور آن محروم نمائی عمل نیست تابع حبیب خدا با بخش رضای مولای اختیار
کردن دل از اغراض هر دو جهان سیرا کن حلت چیست که آنرا در معرض بیخ آری متطاعت
از کیست که آنرا بخود نسوب پنداری بالترام خلوت صفائی وقت بدست آر که سرمایه درویشی نقد
صفاست از اسباب دنیا آنچه گیری مختصر گیس که عظام دنیوی را از حساب در قیامت در عبادت
و ذکر خدا خود را گرم ساز عمل امروز بر فردا نینداز در صحبت مشایخ رسوخ عقیدت بگیر که دوستی
دوستان خداست موجب قرب خدا و حضور پیغمبر القات بغیر منما و در صحبت او بر نوافل طاعت میفرماید
تا ممکن است اوقات بصبر و توکل سر کن آندیشه التجا بغیر از سر برد کن کار خود را بخدا سپار
و موت یقین و صدق و عدا و سر را به خلوت انکار در دل تو اگر تردید نیست غلظت میاید که در
بروقت معین خود می آید اگر آندیشه عیال نشویش فرماست تشبث با سباب سنت انبیاست علیهم
السلام و جمیع آن که دل بر آن اعتماد نبود منافی توکل و سبیل رشد و در سبب المال غلبه
خراغ مال و جمعیت خاطر است دلی و ارسنه در انتظار مقصود و ناظر تباد جمیعیت بتفرقه بدل شود

و در توحه و کیسوی ظاهر غفلت شود قناعت پیشه گیر خصوص طمع از دل برگیرد یار و اغیار را امیدباش بود
 تا بود نشان یکی ششاس در تحکیم چشم قناعت نگر و خود را از همه کمتر و قاصر شهر در طلب موی کبر
 سر بر غرور و رکعت برون و از اینجا گفته اند در ویشی نیست آنچه در سرداری نهی و از آنچه بر سر است
 نمی آید از انبیه وی دست را بر بی بر طاعت معبادت خود ساز و دیده و تصور دوستی را از سایه خود ساز
 تا طاعت نفس خنیا که بود زیارت مانده آنقدر که نماند و نشاط شوق و طاعت نیز فایده گاهی با او
 موااسات نایب و نو که رضای نفس و من موجب آب یگر و دیگران نفس فقیر تمثیل گردیده آرزو کرد و هر
 مر آفرین طعام بخور از سر مقصود که دارد بر آیه اتفاقا در آنوقت کسی نبود که با او گفته شود باز بعد
 مشکل گشته التماس طعامی نخواست و شخصی را آنوقت حاضر بود بامر فقیر آن طعام میماند و عهده مشکل داشت
 که با من هیچ ندیده اندیشد این عمل مشکل گشت طعام اگر به نیت ادا می شکر بامزه سازند چنانچه
 که در صورت عملی شکر از ته دل نمی آید طعام لذیذ را با نیت شکر آب بجمعه ساختن نعمت الهی را
 بجا که از افضن مسقیم بیا سیر خدای علی السلیه و سلم مرغوب تا دل میفرمودند و اگر رغبتی نمیبودست
 باز میمودند نفوس مثل نفوس خنید و شبلی نیست رحمة الله علیها که تلخی را شکر انکارند و گویند الصبح
 المراد و بلا عیون الوجة شکر که نفس بر زبان بود شکر صبر است که تلخی آن بجان بود زیارت فرات
 اولیاد و روز نهضت جمیع کنایه و اح طیبه شایع گرام را با تحاف ثواب تحفه فاتحه در و در پنجاب الهی و سلیه
 ساز که سعادت ظاهر و باطن از بیغی حاصلست اما ابتدا یا نرا بنیة تصفیه قلبی از است و را و لیا حصول نفس
 متعصب است لهذا حضرت خواجہ قشبنده قدس الله سره العزیز فرموده اند که مجاور بودن حق سبحانه
 از مجاورت قیور الوهیت بر سوم متعارف از غرض چراغان مقید باش که این معنی ستارم سوال
 فروشنده هم حفظ مراتب از آدم مردم میگردد و زنده خنیه بار باب احتیاج داد این برست شود
 در شایعیت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم لباس تقوی طهارت بیارای و بر ملازمت عقیده اهل سنت
 از غفلت جدا و بخت بد آید همیشه احوال خود را بر کتاب سنت عوض نماند اگر قبول افتد قبول اگر ردت
 مردود و هر حدیثی که از نظر گذرد و ممالا کن منوط است بآن که گوشش و الا هر قدر که توانی بر آن عمل کن

اگر چه در تمام عمر کباب باشد از نور آن محروم نمانی و از لزوم غلوت صفائی وقت حاصل یابی و فقیر در نیست
 انحر که کسب نموده صفائی وقت است که سیکه چیزی یافته از صفائی وقت یافته در راه طلب سرگرم و مقید بایست
 کار مردان و شش و گریست کار و دنان حیل و بی شرمی است هر چه گیر مختصر گیر و در هر جا باش
 باشد اباش باید که قدر و مقدار خود نصب العین قرار و از مزاج سرگردان کمسوز باشد زیرا که بیشتر
 سبب تغییر حال عدم اطلاع بر احوال و مرتبه خود است مثلاً مرتبه او بوزن یک سیر باشد و بران اعتقاد فقیر
 دارد و در خصوص اگر کسی نسبت نقص است یا نسبت در مرتبه و مقدار را کند هرگز متغیر ازین نگردد و چرا که
 یقین میداند که من همان یک سیرم که بودم اینک نیم سیر میگویند کافرت آنکه دو سیر میگویند حصول
 قدم بر جاده شریعت طریقت مستقیم دارد و در محبت شل و پیچ و کوسه و استوار باش و در خصوص
 بغیر نباید بود و التفات کس نباید نمود اگر چه التفات بچوب خطاب کس باشد چنانچه نقل است که شخصی در حضور
 حضرت محمد صدیق قدم سر و از مرید مخصوص ایشان خطاب کرد آن مرید اصلاً جواب آن نداد و التفات
 بدو نکرد و چون آن شخص در خطاب بسیار مبالغه کرد حضرت محمد صدیق خطاب بمرد خود نمود و فرمود که این
 در جواب او بگو همیشه من گم شدم و ام مرا جوید از گم شدگان سخن نگویند
 راه اوقات زندگانی بقدم توکل میر باید برد و اصلاً متخلل و متحی کس نباید شد که در توکل نظر توجه بظرف
 حق است بخانه و در غیر توکل بظرف خلق و وجه معین میوال اگر بر آن اعتمادی نباشد سنانی توکل نیست و گفت
 که محل شبهه نباشد نیز از آن مقبول درین جز و زمان توکل صرف باعث بی جمعیتی است راس المال صوفیه
 همین جمعیت است بقوت کفایت فراغت رز و قطع طمع قطع ماده تشویش ساز و از اجل صفای الهی
 برین فقیر و جویر است که زندگانی بدان خوش بگذرد یکی هر چه میاید بروقت نمیشود و دوم بهال طبع از
 زمین دل متاصل و ناپیدا میگردد و آزار بار و اغیار نوسید باید بود و عدم وجود ایشان برابر بایشان و فقر
 نمیدی از مطالب کفایت دای من شد چه هر کار بسته آخر شکر گلشنای من شده تا تواند نیک بدر ایشم
 احقاً شکر و اگر چه پاک گریه باشد و طاعت عبادت خود مغرور نباید بود که ترک اختیار و در قصور
 اعمال از لوازم این نظریه است فقر و انفعال خرم بهتر از غر و طاعت است به نظر اود و از حقیقت برنا خود

مخالفت نفس چند آنکه تواند گذریا بست هر قدر نفس از درهاست این کی مردوست به از غم بی آلتی فرست
 لیکن آنقدر مخالفت معاندت با او نماید که در تنگ آید و تاب تحمل بر گران فقر و فاقه نیارد و از بریطاقی راه
 فقرت پیش گرفته شوخی و سرکشی آغاز نماید و از کار یک مقصود بالذات باز دارد و باید که گاه بگردد و با او مبارزد
 و باز در برساند که آخر نفس بویست خدمت آن اجر دارد چنانکه در خدمت بنده مومن هر چه طلبد بهانوقت و را
 به هر یک با بیخود هر چه خواهد و تناسل آن کند اول در او ده و ده اگر باز ماندن مطلوب الا باز عدده دهد اگر باشد
 بمواو اگر باز متقاضی شود تخمین بر او در نیست لعل در دمانکه بدینج آنرا فراموش کند چون آنکه هرگز از آرزو
 باز نمی آید و تحمل در افتات می اندازد و یکبار شکم سیر هر چه خواهد و را بدو بشیر طیکه شروع و مباح باشد تا باز آرد
 آن کند نفس فقیر یکبار صورت مثالی خود گرفته در پیش فقیر حاضر شد و تناسل بشیر برنج نمود و گفت سیر که اینوقت
 مرا پر شکم خواند به حاجتی که دارد و اگر در فقیر چون این قصه از غریزی گفتم آن غریز بسیار تاسف نمود و گفت
 اگر باز این حال مرد و دهمرا آگاه فرمایند که دست نه بجا آرم فقیر گفت چه مضائقه بعد از مدت باز به چنان اتفاق
 شد چون آنغریز را اطلاع کرد مرد و شیر و پنجه میا کرد پیش من آورد و آنرا بخورانید بعد از چند روز
 آنغریز گفت از من حاجتی در دل دیشتم حاصل نیشد از برکت این عمل حق سبحانه و تعالی حاجت و اگر در طعام بنمیزد
 از برای تحمیل شکم از مصالح گوشت اگر با مرد سازد مضائقه ندارد بلکه احسن میاید یکسانیکه طعام با مزه و لذت
 از خلط آب بنمیزد میکند عجب میاید زیرا که از طعام بنمیزد شکم از دل داخو اید شد مگر نظایر زبان که صورت شکم است
 به حقیقت آن بلکه در حقیقت آن شکم از اشعاب مبرست که معنی آن صلب النفس است پس این معنی متکرم خلاف شکر
 و منافی اتباع سنت است که برای مخالفت نفس سخت ترجیزی را توان نیست حق تلعفی تعالی خاص آن طعام علاوه
 حق سبحانه تعالی ما را بر دقائق مکر و فریب شیطان آنقدر واقف و آگاه فرموده است که اگر خوا بد که جیب
 بر دواقت ندارد مگر بزرگد آن امر دیگر است بزیارات مزارات تبرک باید رفت و بوسیله ارواح
 پاک ایشان فتوحات ظاهری و باطنی با طلبید و فائده نیز بار و اح ایشان هر روز باید خواند که
 سوجب برکات بسیار است و فتوحات بیشمار بتدیان طریقت را صحبت شیخ مفید است سزاوار
 زیارات قبور و مجاورت مزار میانی که مردم بزیارت مزار رسول الله صلی الله علیه و سلم میسر

و بساوت زیارت شریف میشوند از جهت عدم مناسبت همچنان سبب هر دو بی نصیب از کفالت
 باطنی آنحضرت بازمی آیند و خدای تعالی اگر بکند و چون بیاید هنوز خراب باشد و مگر هر که
 روح او قوی باشد و از عالم امر مناسبت تمام دارد و پس او را زیارت مضائق ندارد بلکه
 سودمند خواهد بود و فدا و زیر که از جهت مناسبت و محبت اقتباس از احوال برکات اهل غرار بلا و آمله
 خواهد نمود چنانچه حضرت خواجه عبید الله احرار قدس سره میفرمایند که من مدت چهل و نوبت
 خواجه علاء الدین عجمی و انی قدس سره که خلیفه حضرت خواجه بهاء الدین محمد نقشبند قدس سره
 ملاقات و اختلاط و شتم روزی کمال تصرف و برکات مجلس حضرت خواجه بزرگ ایاد کردند
 و در آخر گفتند که صحبت عزیزان وقت نیز غنیمت است اگر در مرتبه مردم منی نباشد و فرمودند
 که حضرت خواجه بزرگ میفرمودند که اکابر گفته اند که گریه زنده به از شیر مرده قطع شود
 تا که بزیارت مقابر عمره گذرانی او نسرده یک گریه زنده پیشین عارف
 بهتر از هزار شیر مرده حضرت خواجه علاء الدین عطار میفرمایند که حضرت خواجه بزرگ
 میفرمودند که مجاور حق تعالی بودن احوال و اولیست از مجاورت خلق او غرور و جل و این بیت بر
 زبان مبارک بسیار گذشتی بیت تو تا کی گور مردان را پرستی بگردگار مردان گرد و رستی
 مقصود از زیارت شایداً کار بدین رضوان الله علیهم اجمعین می باید که توجه بحق سبحانه باشد
 و روح آن برگزیده حضرت حق وسیله کمال توجه بحق گردد و چنانچه در حال تواضع با خلق باشد
 که هر چند تواضع ظاهر با خلق بود و بحقیقت با حق سبحانه باشد زیرا که تواضع با خلق انگاه پسندیده
 افتد که مراد ای را غرور و جل باشد با معنی که آنرا مظاهر آثار قدرت و حکمت بیند و الا آن صنعت
 است نه تواضع انتهی - برسمیات عرفی از عرس غیره مقید باین شد که در ارتکاب آن شاعت
 بسیار است یکی آنکه از خلاف حضرت این طریق که از قید رسمیات خارج است و دوم استلزام
 سوال از نسیم و فردش غیره سوهم لزوم اسراف در اخراجات و چراغها چهارم تسبیح او و ثانی
 که محافظت آن ضرر در دست چنانچه شکایت مردم از شیب فراز مجالس تصور در ایستاد حفظ مراتب

از کثرت وارزدحام ششم در استخر این سمیات گاه در تکاب استقراض زرمو میشود
که آن در شریعت حرام است زیرا که درین زمانه پرفتنه اسباب معاش فقر عیواریه پنج مساوی نه
و ترک عادت و رسوم عوسن ایشان متعذر و دشوار است بیا بر اضطرار محتاج بقرض شده
رسم بجای آرند و مقتضای غیر مشروع قبول نخواهد اما در زیر که ان الله طیب لا یقبل الا طیب
و نیز در حدیث آمده صدقه که در راه خدا استعالی داده میشود اول در دست حق سبحانه و تعالی می افتد
بعد از آن دست آن سبکین پس اینچنین نیاز سزاوار جناب قدس او تعالی چگونه باشد تا ثواب
آن بآن بزرگ برسد آنچنانست که معمول حضرت شیخ در عرس مشایخ رضی الله تعالی عنهم
چنین بود که بر روز عرس گاه در خانه میگفتند که امروز قدری در طعام معمول اضافه باید کرد و از
یاران بزرگ در خدمت شریف حاضر میشد میفرمودند که امروز همین جایز می توان اول نمایند زرقند
اگر چه قلیل باشد در نیاز انفع است بکراتب از عزیزان که حاجت کثیره بآن سرانجام میشود و از اقسام
خدمات خدمت بدنی اسبج است نفع و اسبق است بوصول احت بلغای خرب الحسد
هر روز میخوانده باشند و سوره لایلاف بکشد و یکبار یا زده بار در و داول آخر پنج بار بعد نماز
غیر برای دفع شر محرب است و تجم حضرت خواجها و تجم حضرت مجد و رضی الله عنهم نیز اگر یاران
جمع آیند بعد از طلوع صبح بر آن مواظبت نمایند که از معمولات مشایخ است و فائده بسیار و برکت بسیار
دارد و مدارک و طریق این حضرات استقامت است که فوق کرامت است فرو برای استقامت
فیض نازل میشود و مظهر این فیضی تجلی گردد که طریقه و کشف را درین راه باریست و
کرامت را اعتبار نه و حد و سماع قدر و مقداری نیار و عوسن و چراغان منزهتی غار و قلافت این
خانواده بوقوف بر شجره و کلاه نیست و مریدی این بزرگان بر جیت و رسوم نه در جنب جمعیت
باطن ایشان اذواق و مواجید متعارف را اعتباری نه در پیش اتباع کتاب و سنت آثار و احوال
عرفی را قدر و مقداری نه از نیاجاست که حضرت مجد و رضی الله تعالی عنهم میفرمودند که در میان
طرق صوفیه اختیار کردن طریقه عالی نقشند یهودی و انسب است چه این بزرگواران التبت

سناجت سنت نموده اند و اجتناب از بخت فرموده اند اگر دولت متابعت دارند و از احوال
 در دینی هیچ ندارد و خورسنداند و اگر با وجود احوال در متابعت فتور دارند آن احوال نمی بیند
 از نیجاست که سماع و رقص و تجمیز نکرده اند و احوالیکه بران مترتب شود اعتبار نموده بلکه ذکر
 را بخت دانسته منع فرموده اند و غرض آنیکه مترتب شود اتفاقات بآن ننموده و روزی مجلس طعام
 حضرت ایشان یعنی حضرت خواجه باقی با سید قدس سره حاضر بودم شیخ کمال که از خفاصان حضرت
 خواجه ما بود در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان اسم الله بلند گفت ایشان را ناخوش آمد
 بعدیکه زجر بلخ فرمودند که او را منع کنید که در مجلس طعام حاضر نشود و از حضرت ایشان یعنی حضرت
 خواجه خود شنیدیم که حضرت خواجه بقیه علیای بخارا را جمع کرده بخانقاه حضرت امیر کمال برده بودند
 ما ایشان را از ذکر جهر منع فرمایند علما بحضرت امیر گفتند که ذکر جهر بدعت است مکنید ایشان در جواب
 فرمودند که مکنم آکا بر این طریق در منع جهر این عهد مبالغه نمایند از سماع و رقص و تواجده چه گوید احوال
 مواجید که بر اسباب نامشروع مترتب میشوند نزد فقیر اقبیل است ایاج است اهل سراج است
 احوال اذواق دست میدهند کشف توحید و کاشفه معاینه که در مرایای صور عالم ظهور می آید
 حکمای یونان و برابره بنده در سخنی شریکند علامت صدق موافقت علوم شرعیه است با اعتبار انبیا و
 محرم و مشتمله حضرت شیخ سیف الدین قدس سره شبی بر تخت برای تجمید وضو میگردیدند نگاه
 از ذوق وجد و سماع که در آن حواشید حالت بخودی آمد یکبار بر زمین افتادند و ضرب شدند
 بر دست مبارک شان رسید چون بوقت سراج بافاقت آمدند مردم بیادیت هجوم آوردند
 فرمودند که ارباب سماع ما را بیدار میدارند حال آنکه از سراج یکبارگی عالم بآن نوبت سیده بود که
 عقرب شسته حیاتم قطع گردد و مرغ و حمام از قالب غصری به پرواز آید آنانکه بکثرت سماع
 بیدارند چه طور زندگی بسمی بر ناپس انصاف باید کرد که ما از بیدار دانستیم یا ایشان لیکن معذرت
 که از درد درونی ناخبرند و اگر چه در ظاهر همچون خاکستر سکون داریم لیکن آتش که باطن ما از سوز
 در دغتم شعله زن است با همه کس در میان زمین کس بران سوختن و ساختن این تغییر نیست

اندا ایل و جبه و سماع نمی آید و معذرات در دو غم را مگوشتن خاص می نمایم زیرا که طریقه مانسوب بخت
 مستقیم است یعنی الله تعالی عنه که بطاهر فرین بکمال تکلیف و قار بودند و مذهب بنیاد سکون است
 لهذا بیشتر اوقات سگریزه با در دهن میداشتند و از احوال باطن بجز مهران را از دیگر خبر نداشت
 که بعد وفات چون حضرت عمر رضی الله تعالی عنه بخاندانشان تشریف فرمودند ناگاه متعجب خانه را
 دیدند که با یکا سوخته و سیاه شده است سبب آن پرسیدند مهران گفتند که گاهی از دل پرورد
 آبی میکشد باز از آن در و حرارت و گرمی آن بقتلین خانه سوخته و سیاه شده و
 از دون شواکتا و از برون بیگانه باشی اینچنین بسیار و شش کم می بود و اندر جهان
 نزدیک با نظریه نقشندید و راه میرفت ناگاه چشم تیر سماع برگوش و شش سید و از دل برون
 گذشت از غایت بیانی نشست گفت سماع بیت المال ملک است لهذا حرام شد فقیر را در باب
 سماع بیای قوی اهر سید که از باب آن خبر ندانید چنانچه صفرای این مقدمه بدی است و آن اینست
 السماع یوثق الرقة والرفقة تحلب الرحمة فالنتیجة السماع یحلب الرحمة باین عمل باب سماع
 فقیر را از مسکون اذواق آن میدادند و حال نیکو حق سبحانه و تعالی در مزاج فقیر فایت
 اعتدال انصاف نهایت چاشنی هر وقت و مذاق عطا فرموده چون پدرم قادری و جدم چشتی بود
 فقیر اگر چه در سلسله حضرت علیه نقشبندیه ملتمس میکنم سبب شور مذاق طلیعت عشق و عاشقی بزرگداشت
 اذواق و مواجید حضرت چشتیه بود میدادم لهذا اجرات برانکار احوال ایشان نمیکم که این بزرگواران
 بکمال السکادی معذورون بتمام سماع از ظهور وجه و حال و قلبه سکر مغذ و رند و از باب صحیح که از آداب
 عباد واقف آگاهند حرکات مسکلات ایشان بی قاعده نمیشود علی الخصوص حضرات طریقه عاقلان
 مجدد و یکدرا اتباع نصیب افراد را از اصلا خلاف سنت حرکت تجویز نمی کنند پس طریق اسلام در نیاب
 است که نه انکار آن ارد و نه از کتاب قول حضرت خواجہ بزرگ هم مدغمی است که نه انکار میکنم و نه انکار
 بریدرافاضیت لمس میاید هر چند دور کنند و در نشود قول شیخ الاسلام عبدالصمد انصار سیت هر که
 استاد و ترا نخبه باز و نواز و رنج نباشی سگ باز تو بود اگر کسی سوج بطریقه نزد تو نماید و اگر کم از شیر و زرد

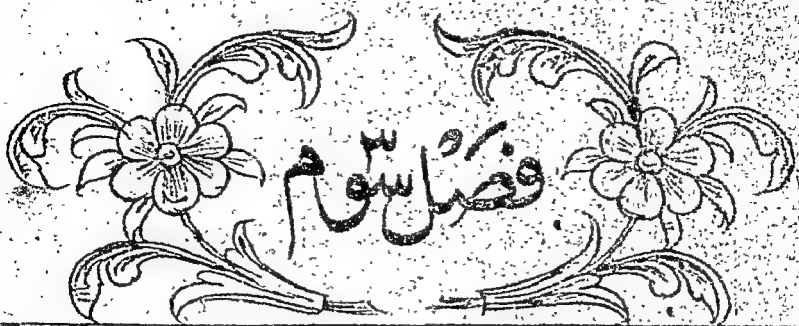
در حق خود تصور نباید نمود از مواخذة فوت حق خدا قشقرسان لرزان باید بود خود را از قیامت
خود پرستی خلاص باید کرد و قطعه خشت اگر در میان خشت از جهان بر زمین است به در سبکساری غفل
وضع جام کرده است به اینقدر با غافل از اندیشه روز حساب به رحمت بید و لطف جیسا بم
کرده است به زمین از قید بودی مظهر حق پیوستن است به نظر بودم بگریک گشت شرام کرده
فر و تملی گز بهمان منزل است به گذر تو خود در پس این پرده مقام است آفتاب

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد و صلوة فقیر جا نجان محمدی محمدی در حالتی که اقرار بمقام شریع صحیح و معتبر است و صیتی چند
با حجاب که اندر طریق از فقیر کرده میکنم که در تهنیت جنازه و دفن فقیر و فقیه است فرو گذارند و
بعد از آن دکانی بر فراز من بپسند که در حین حیات هم ازین عادت برگمار بودم و نام خدا به بندگان
خدا تعلیم می نمودم و در کسب و مخلصان مارا همین وصیت جامع کافیت که تا دم اخیر را اتباع سنت
بکوشند و مقصود حقیقی غیر از حق تعالی را و تبوع واجب الاتباع غیر از رسول الله صلی الله علیه و سلم را
ندانند و از رسوم و عادات در ویشان متعارف و از اخلاط با و نیاواران و از اعتبار و محبت راز
باشند و از شغل علوم دینی خود را معذورند از الله و فقیرم





در مکاتیب قاضی شاهراد الشیرازی تپتی حرمه علیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مکتوب اول مولوی حضرت شاه غلام علی صاحب بیان نسبت
بین الخالق و المخلوق و توحید و جودی و شهودی و مسلمه جبر و قدود
مسائل ضروریه شرعی و طریقت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الحمد لله الذی لا اله الا هو کل شیء مالک الا وجهه والصلوة
و السلام علی محمد عبد الله و صله و سلم و بعد از حمد و صلوة فقیر حقیر محمد شاهراد الشیرازی صاحب مخدوم
مهربان مولود غلام علی جو سله به التماس میکند که فقیر درین ایام تقرب در بلده سونی دار د شده بود کتابی
برای اشتغال همراه داشت مشاغل طاعت مستوجب اوقات نتوانست شد و نفس را بتعطیل گذارشتن
خوب نبود لهذا پیران عظام در مسائل دینی و معارف تصوف مکاتیب نوشته اند پس تقبل حضرت مولانا
رومی قاسم سرور و مصلح عصر که انچه انسان میکند بوزینه تم چه بخاطر فائز گذشت که بتقلید سنت سنیّه
پیران عظام در بیان نسبت بین الخالق و المخلوق و توحید و جودی و شهودی و مسلمه جبر و قدود
جبر و قدود مکتوبی نویسد چون بتقسیم مقالات بجناب حضرت یحیی و مرشد و گیاره ام الشیرازی بکاتبه نوشتن و زیره
کبران منسخر ستادان سواد ب نامناسب یاد از یاد و ان طریقه آن مهربان امخاطب صحیح دانسته ناچار

بچند فقره نامربوط متصدع شد اما آنکه از نظر کمی یا اثر جناب حضرت ایشان مد الله تعالی علماً لکه نگذر
 نشایان اعتماد و قبول نیست لهذا متنس است که این غرض را بجناب قدس نگذرانند و ازین فقرات آنچه
 بصدا و تصحیح محل شود نقل کن بر داشته بفقیر عنایت فرمایند که آنرا اسلام داند و آنچه قلم اصلاح فسوخ گردد
 آنرا براندازند تا تصحیح از تقسیم بسیار یافته قابل اعتماد گردد و لا محظ و الی من قال و انظر ایا ما قال
 قال علیه الصلوٰة و السلام کلمة الحکمة تصدالة الحکیم حیث وجد ما فهو الحق و السلام علیکم و
 رحمة الله و علیه التوکل به الاعتصام بخد و ما مقرر عقلاست للممكن و نفسه ليس من غلبته ایس
 پس ممکن آن استی با علت و که فی نفسه او را پس وجود ثابت باشد و وجب الوجود بود و تحقق نباشد
 موجود نبود و اما موجود نباشد هیچ چیز را بروی عمل نتوان کرد که برای حل بیانی وجود موضوعی حکمت
 و در حالت عدم سلب شی از نفس او صحیح نیست زید را زید نتوان گفت پس ممکن علت و از ذات
 اقرب است قال الله تعالی من احب الیه من اجل الودیلا یستر کلام در آنست که ممکن چنانچه در وجود
 محتاج است بواجب بقا هم محتاج بوجوب است یا نه بعضی متکلمان در میان ممکن و واجب نسبت کوزه
 و کلال فیه گفته اند که در بقا محتاج نیست درین قول بر خلاف جمهور عقلاستغناء عالم از صنایع لازم
 می آید و نفس قطعی دال بر عدم لزوم احتیاج است حیث قال عز وجل یا ایها الناس انتم الفقراء الى الله
 والله هو الغنی الخیر لهذا قائلان این قول برای بعضی ازین قباحث تجدد امثال قائل شده تا دوام
 احتیاج ثابت شود و در واقع برای اثبات دوام احتیاج احتیاج اینهمه کلمات نیست نسبتی که ممکن را
 با وجب است نسبت کوزه و کلال ایا آن چه مشابهت ماده کوزه که عناصر اربعه است مثل کلال
 بلکه بیشتر از کلال مخلوق الهی است جل سلطان و صورت کوزه که عرض است و صنع نیز مخلوق حق است
 سبحانه مگر آنکه حرکات دست کلال بنا بر جبری عادت الهی عز بر بانه از معدیات آن صورت آمده با
 این حرکات که بنا بر عادت الله تعالی از معدیات واقع شده نیز مخلوق حق اند جل علا و سبب بهم قدرت
 و ارادت که در کلال مخلوق گشته کلال را با سبب این حرکات میگویند نه خالق آن پس نسبت میان
 ممکن و واجب مانند نسبت کوزه و کلال خیال کردن محض غلط فهم و تصور عقل است ما لا ترا و لا یلا

بلکه میان واجب هستی مست معلوم الایجابیه مجهول الحقیقه که مثل اوست پس تشبیه و تمثیل و چه گفته شود
 و لیست مثل شیء لانی الذات لانی الصفات لانی النسب لانی الاعتبار لانی شیء من الاشیاء
 چگونه با تو از مرغی نشانه که باخفا بود هم اسم آشیانه نه فقا هست نامی پیش مردم
 ز مرغ من بود آن نام هم حق آنست که ممکن در بقا هم محتاجست بعلت وجوده خود که لغت
 عبارتست از وجود و زمان ثانی و چون ممکن وجود را در زمان اول مقتضی نیست در زمان ثانی چگونه
 مقتضی باشد که اقتضای حقیقت با اختلاف از منته مختلف نشود و زمانه بعدیت موهوم اگر مقدار
 حرکت فلکی سبب بر حقیقت امکانی را مقتضی وجود نمیشودست که حال آنکه این موجب باطل است که فلک
 حادث زمانی است قال الله تعالی فقتضیهن سبع سموات فی یومین و کسانیکه فلک را سحر کنند
 بلکه کسانیکه فلک را نمیدانند آنها هم زمانه خیال کرده اند از صبح تا شام تفاوت می نمایند و غرض که ممکن
 زمان ثانی هم وجود را اقتضا نمیکند چه اگر اقتضای وجود کند ممکن ممکن نباشد واجب شود و قلب است
 لازم آید و آنچه میگویند اشئی اما موجب له بوجود و آنکه میگویند امکان محفوظ بوجودین سابق بر حق
 مراد اینجا موجب با تعبیر است یعنی واجب است با مقتضای علت خود نه با مقتضای نفس خود که آن محال
 پیش ثابت شد که ممکن وجود و بقا محتاج است به صانع تعالی شانه تا وقتیکه بر ممکن از واجب فاضله وجود باشد
 ممکن موجود بود و مصدر که تا باشد و چون فیضان منقطع شود هیچ اثری از ممکن بر صغیر و زکار نیانداشته
 پس حال ممکن مثل حال منی است که بمقابله آفتاب روشن شده تا وقتیکه بمقابله باقیست ستاره باقی است
 و چون غباری یا آبری میان آید و مقابله نماید از نور و روشنی هیچ اثر نماند طریقت او چو جان است
 جان چون کالبد که کالبد از وی پذیرد و آلبند پس با یعنی ممکن باطل واجب میگویند چنانچه آفتاب
 که بر روی زمین است ظل آفتاب میگویند نه با یعنی که ممکن با واجب مالمات و مشابهاست چنانچه
 ظل ابل که اینجا است هیچ مالماتی و مشابهاست نیست بلکه با یعنی که چنانچه ظل را هیچ حقیقی و مالماتی نیست وجود
 او همان وجود ابل است همچنان ممکن وجودی مثل نیست وجود او همان اصل است پس نمی بینی که ماهیت
 ممکن فی نفسها تحقق ندارد و وجود او معنی مصدری که بر وی از مبادی فایض فائض گشته امر است نه ترا

چیزی با وی منقسم نشده و مابیه الوجودیه و نشاءات شرع این وجود همان نسبت است که ممکن ایا و جنب هم نسبت
 انهم امر است بین اینست پس وجود ممکن معنی مابیه الوجودیه نیست مگر ذات واجب تعالی و تقدس است یعنی ارضاف
 سوال وجود ممکن بهیست کیسکه با نفع اعتقاد ندارد و او هم از ممکن وجود و صدوری است شرع کرده علم
 بوجود ذات او میکند پس اگر ذات واجب تعالی شفاء نشاء این است شرع باشد باید که منکر صانع است شرع
 وجود کند و حکم بوجود دیت ممکن نماید چو **جواب** این ملازمه منوع است یعنی هرگز نشاء است شرع خبر نشده باشد
 او است شرع کند و حکم بوجود دیت ممکن نماید یعنی مبنی که اگر شخصی ماه را در آب یا در آئینه می بیند که نظر ماه آسمان می بیند
 و از آن خبر ندارد البته حکم میکند بوجود ماه در آب یا در آئینه همچنان هر که ممکن است می بیند هر چند از فراطینا و
 جهل از وجود متصل خبر ندارد و حکم میکند بوجود و مگر غایبی الباب همان ممکن از وجود متصل میداند چنانچه چو
 در آئینه صورت خود را دیده اند و وجود در دهم خود متصل نمیده با وی در سخن می آید پس ممکن اجز در زیر دیم
 تحقیقی ثبوتی نیست وجود این کثرت همی مابیه الوجودیه و احد تحقیقی است که این کثرت در آن حد تحقیقی
 ضلله نیامده و گردی بدانان تنسره و او رسیده چنانچه زید که در آئینه خانه رود و صورتی متعددی پیدا
 شود همان یک یک نیست چنانچه بود و هوالات کماکان و ایمان العالمها شملت الیه الوجود
 لا اودم فی الکلون لا یلبس لا ملک سلیمان ولا لقیس فاکل عباره و انت المعنی
 یاسن هو للقلب مقناطیس و چون فشار این هم وجود این کثرت ذات واجب تعالی شفاء یا
 اوصاف است و ست نه فرض فارضان نه اعتبار معتبر این هم همستقیم است که نفی معتبر این نفی نشود
 ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقناک ذاب لنا العینی ما خلقت باطلا لا یترب علیه الاحکام و الا
 بل خلقت و لیل اعلی صانع سبیل الی معرفه فانه من عرف نفسه فقد عرف ربه سبحانک عن کل المالیق بشاکت فقا
 عذاب لنا المترتب علی عدم العرفان الا یان محمذ و یاجون نسبت بین ممکن و واجب چنین متحقق است
 که وجود او همان ذات است تعالی نسبت پس صوفیه وجودیه در غلبات سکر این کثرت و همی را عین واجب
 نقشند و عدم ذاتی او را در نظر نیاوردند و قایل بهیه و ست شدند و گفتند همه سایه و تیشین و همه
 همه داشتند در دلق که او این است همه است و لیکن مرتبه تفریه را علیه ثابت میکنند و نیکی و بدی

در این مرتبه و نهان خفیه باشد همه اوست ثم بامدحه او نهان خفیه عبارت از مرتبه
 نیز است اگر کسی مرتبه نیزه را نفی کرده وجود را مانند کلی بسی مختص درین کثرت از مدح باشد و صوفیه
 شود و یک صحت و افاقه هر سائیده اند بشود و وحدت حقیقی در کثرت نمی گنجد و همه از دست میگویند
 چون حق نظر کرده میشود و همه میفهمند موجود اوست ظاهر میشود و قوله تعالی کمال شئ حالک الا وجهه
 قوله علیه السلام ان احدی القول قول اللبید الاکل شئ ما خلا الله بالکل - دلیل است برین برهان
 چرا که مالک باطل یعنی آنکه کان مالک او سیکون باطل گفتن مجاز است بمعنی حقیقی متبادران
 که مالک باطل فی الحال بل علی الذی دام محله و مابین نسبت که ممکن با واجب گفته خواهند نزدیک
 بصورت و چویدیه شود و یست با صفا و جی یعنی با عیان ثابته کمالات جنی در حضرت علم باجمال و تفصیل ظهور
 یافته اند مشهور گفته آنها صفات انبیا است میگویند لاجرم همه اوست گفتن بر آنها گران نیامده و حضرت
 محمد و الف تالی صبی الله تعالی عنه را چون جذب بصیرت کامله عطا شده ذات مقدس غنی عن العالمین
 در یافتن و صفات اورد و مرتبه دیدند عین ذات هم گفتند و بشیون اعتبارات تعبیر نمودند و زاید
 بر ذات هم گفتند چنانچه علمای سنت و جماعت شکر الله علیه هم بدان قائل شدند و متبادران آیات
 و حدیث همین است ممکنات اباحت کی از مراتب ذات و صفات نسبت کوره بلا واسطه نیستند
 عالمی دیگر بر ایشان ظاهر شده و سببی بطلال کردند و آن اعدام اضافیه اند یعنی نقایض صفات آئینه
 جلالت عظمی که باز مقابله در حضرت علم نبوت و تقرر یافته ممکنات اباین مرتبه بطلال نسبت کوره ظاهر
 شده و همان ممکنات نزد حضرت محمد و در این امره غلال مشهور گشته اند لاجرم اند سبحانه تعالی
 و داع الوداع و داع الوداع بر زبان شریف ایشان گذشته از کمال ادب و تجاشی از نسبت
 و بیان ممکن و حسب غیر از نسبت خالقیت بر زبان شان زفته و از قول رسول صلی الله
 علیه و سلم ان الله سبعون الف حجاً با من بنی و ظلمت لک کشفة لا حرق سبحان وجهه ما انتهی الیه
 بصیرت من خلقه استنباط این مطلب میتوان شد سوال از تقریر سابق ظاهر گشته که ممکن با واجب
 نسبتی است که آن نسبت سبب است چو ممکن بمعنی مصدق می بطلان بیان نسبت ذات و جی

یا صفاتی از صفات او تعالی وجود ممکن معنی مابا الوجودیه قرار یافته و بلائنه همان نسبت زبان شرح
 واجب با خالق و ممکن با مخلوق میگویند و در اصطلاح صوفیه واجب اصل و ممکن اظفل می نامند و چون بر سر
 حضرت مجید و الف ثانی در ظلال ممکنات آن نسبت با ذات است نه با صفات بلکه با ذات امره و ظلال
 چون ظلال مغائر ذات صفات باشند و اعدام دخل مفهومات آنها باشند لاجرم ظلال از ممکنات باشند
 و لازم آید که ممکن خالق ممکن باشد این محالست مخالف نص قطعی که الله که هو خالق کل شیء
 جواب مراد از اعدام که دخل مفهومات ظلال اند تقاض صفات محال اند مانند موت و جبر و معجز و غیره
 و قسم یکم که در مرتبه علم و تقریر یافته با ضداد خود یعنی حیات و علم و قدرت و سمع و بصر و کلام و سبب
 مقابل منصف شده اند یعنی ضدین بیک ملاحظه ملحوظ شده اند و با ظلال سمعی گشته اند و شک نیست که
 صوفیه اعدام موحی است از دریای علم و امکان حدوث او آن گنجایش نیست مغایره او با صفت
 العلم مغایره اعتبار نیست حقیقی پس آنچه شما لفتید که چون ظلال مغائر ذات صفات باشند و اعدام
 دخل مفهومات آنها باشند لاجرم از ممکنات باشند اینقدر منوعست نمی بینی که صفات مغائر ذات اند از ممکنات
 نیستند و تعد و قدما می مستقل محالست تعد ذات صفات مراد از مغایره ذات صفات آنست که
 هر یک تفصل جدا آیند و حل کی برد دیگری با الوطاه صحیح نیست آنکه در خارج هر یک مستقل باشد
 هر یک از دیگری جدا شوند این قسم مغائرین در اصطلاح شعری لایعین لا غیر گویند و چون حال
 صفات با ذات در یافتی همین قسم حال طلاست با صفات از دریای علم متحد و مانند است مذکور
 که مصحح نسبت خالقیت مخلوقیت است هر چند ممکن نسبت با صفات حق تعالی با ظلال گفته شود
 و حقیقت آن نسبت با ذات اوست و حده لا شریک له صفات و ظلال حجابی سبحی بیش نیستند
 حق تعالی سیر ما ید الله فی السموات الارض مثل نوره که مشکوه فی المصباح المصباح و فی حاکم
 النجاة کانه کواکب دردی یوقد من شجرة مبارکه زینتی که لا شریک له و لا غیره یکا در زینتها
 یضئ و لو لم تمسه نادونی علی نوحی که الله بنوره من یشاء و یضرب الله الامثال للناس و الله
 بكل شیء علیم و بیوت اذن الله الایة شجرة مبارکه زینتی که سبب و نشانی مصباح است

که از مرتبه ذات است که شرقی بودن و غربی بودن از ان متنی است و یکا دزیتها کیفیت و اول
 تمسکه فاد کنایه از مرتبه شیون اعتبار است که در مرتبه ذات مندرجست و مصلح کنایه از
 مرتبه صفات است که زاید بر ذات اند و بیشتر مندرج ظهورا تا گشته و زجابه کنایه از مرتبه ظلال است و
 شکوه کنایه از عالم امکان است حاصل آنکه نور شجره مبارکه ذات توسط انسان ذاتیه شیون است
 مصلح صفات انسانیت بنشیده و توسط مصلح صفات جابه ظلال ادرخشان سکانها
 کوکب ذکر ساخته و توسط زجابه ظلال ظلمت عالم امکان و ظلمت کفر از شکوه قلوب صدر المؤمنین
 و ظلمت ظلمت شرک خفی از شکوه قلوب العارفين بر طرف ساخته نور علی نور بنصبیه ظهور آمده
 تو بهیدی الله لنور من یشاء عبارت است از هدایت کردن عارف بر مراتب نور و
 معرفت سران نور ذات و جمیع مراتب شیون صفات و ظلال و مکات و ایراد کسب ذات
 در قوله تعالى الله نور السموات و الارض دلیل و صحت آنکه ذات است که مابا الوجودیه همه
 اشیا است لا غیر محمد و ما در تقریر سابق مذکور شده است که ممکن با انبست با عله بهم نرسد
 حل اولی نیم از وساطت زید زید میتوان گفت پس علت ممکن از ذات ممکن بذات ممکن
 اقرب است سماعن اقرب الیک من حیث الوجود الیکشانی ظاهر شد و قاعده که نزد
 عقلا مقرر است که از ذات شیئی چیزی دیگر بلکه اقرب ساوی نمیتوان شد و اصل و ظل این قاعده
 منقو و است بلکه اصل و ظل از ذات ظل اقرب است پس باید دانست که چنانچه اصل و ظل از ذات
 اقرب است همین اصل الاصل و ظل از ذات ظل و نیم از ذات اصل و دلای اقرب است و نیز
 اصل الاصل از همه اقرب است پس ذات محبت واجب تعالی شاید یکی اقرب است از شیون ذات
 شیون ذات بوی اقرب انداز صفات صفات اقرب اند بوی از ظلال و ظلال اقرب اند بوی
 از ذات می آید حضرت محمد و در فرموده اند سبحانه و تعالی و رار الورا ثم و رار الورا رار
 و رایت در مراتب قرب نماد داشته اند نه در مراتب بعد فانه بعد فی الوجود چنان
 و اقرب فی الوجود و الله تعالی اعلم محمد و ما چنانچه ظلال و صفات در میان ذات محبت و عالم

امکان بیش از حاجاتی بخوبی معلوم میشود و همچنین قدرت ارادت عباد در بیان افعال اختیار
عباد و در بیان قدرت کامله و ارادت شامله الهی جل شانیه پیش از حجاب بخوبی درک نمیکرد
و از اینجا سلسله جبر و قدر را باید فصد پس فرقی میان حرکت اراده بطبیعت و حرکت ارتقا شکر
بهیست مبنی است بر وجود قدرت بنده که حق تعالی در وی آفریده حجاب قدرت کامله خود
ساخته است بر انظار آن پس سبب جبریه باطل شد و چون قدرت ناقصه بنده پیش از حجاب
بخجالت نیست سبب قدریه باطل شد و نسبت خلق بحیثی تعالی نسبت کسب بنده که مستفاد
تو له تعالی خلقکم و ما تعملون است ثابت گشت چون ظهور قدرت کامله درین حجاب
مع فضل ثابت میکنند و پیش از فعل نزدشان تو هم قدرتست حقیقت قدرت -

سوال آنچه از تقریر سابق واضح شده آنست که در عالم امکان هیچ چیز وجود حقیقی ندارد و تمام
دائرة هست پس مع افعال قدرت حقیقی و پیش از فعل قدرت مبنی چه معنی دارد -

جواب بنا به عالم بر دو قسم است ابتدا آنرا قدرت حقیقی گویند و پیش از فعل مبنی بر دو قسم
غیر متیقن است لذا آنرا تو هم قدرت گویند -

سوال سناط تکلیف با اتفاق علما تو هم قدرت است نه حقیقت قدرت پس اگر در قدرت که
سناط تکلیف واقع شده و هم غیر متیقن کائنات الاغوال معتبر باشد تکلیف بالا یطاق جائز باشد چرا
که و هم را امتنعات هم جواز نگاه است در ممکنات بطریق اولی و تو هم قدرت برج بیت الحرام
وزیارت بیت المعمور که در آسمان هفتم است کیان است فما الفرق بینما -

جواب اولاً آنکه تکلیف بالا یطاق جائز است با تفصیلاً واقع نیست که میگوید لا تمسکوا
لا طاقه لکما به جواز و عدم وقوع آن لالت دارد ثانیاً آنکه مراد از تو هم قدرت که سناط
تکلیف است آنست که نظر بر جبری با و تا قدرت متوهم بود و وقوع فعل بقدرت و مستی
عبد نظر بر ظاهر حال تحمل باشد لهذا بر جبری عاقل حج بیت الحرام مقدور بود و فرض شد و زیارت
بیت المعمور رض نشد اما اگر کسی بخیر یارت کردن بیت المعمور قسم خورد و نذر دانی خفیه در جمله

نظر بر امکان تحقیق بین منقاد شود و خلافاً صاحب و نظر بر امتناع مادی فی الفور عانت کرد و
 کفار لازم آید و نیز نظر بر ظاهر حال ایمان آوردن بر او چهل واجب گشت و تبرک آن کافر
 شد مگر نظر بر آنکه در علم انلی ایمان او مقدر نبود و اگر ایمان می آورد انقلاب علم چهل لازم می آمد
 پس ایمان آوردنش باین جهت بار محال بود و الله اعلم سبحانه و ربك رب العزة عما یصفون
 و سلام علی لیسلیان و الحمد لله رب العالمین سوال در آیه نور که مشکوفاً فیها
 مصباح را مقید ساخته اند بقول قافی فی هیئت اذن الله ان ترفع و یذکر فی اسمائه سبح
 له فیها بالقدرة و الاصل بحال لا تلیم بخلافه که لا یمیع عن ذکر الله و اقام الصلوة و
 بیتاء الزکوة یمیناً یوماً متقلب فیها القلوب الالبصار لیسبحهم الله احسن ماعلی و یزیده
 من فضله و الله یزق من یشاء بغير حساب و چه تفصیل چه باشد و نیز بعد از آن آیه شریفه
 و الذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة بحسبه الظلمان ماء احتی اذا جاءه لواء الوحی
 شیئاً و خذ الله عنده فوفی الحساب و الله سميع الحساب کظلمات فی بحر یحیی و
 مویج من فیه فیه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یدا
 له یذکر یریا و من لیس جعل الله له نفاً فما له من نفاً و چه تعلق این آیت با سبق چه باشد
 جواب است تعالی اعلم آنچه بر فقیر ظاهر میشود آنست قوله تعالی فی هیئت اذن الله
 مقید که مشکوفاً فیها مصباح نیست بلکه ظرف متعلق است بقوله تعالی یریا و الله لیس
 من یشاء یعنی با وجود سرایت نورانی از عرش تا فرش و بودن او تعالی وجود ما هیات
 و قیوم است یار هدایت یعنی راه یافتن بمعرفت او تعالی علی العموم نیست مخصوص است بهر کرا
 دیده بصارت که است فرمانیده و تائید و آتش خواهند و آن هدایت منحصر است متابع شریعت و
 التزام مساجد که هیئت واجب التظیم و ساکن اهل مساجد یسبح له فیها بالقدرة و الاصل الا
 دلیل است بر نیکی عمده ترین حصول معرفت مصاحبت و ان خدمت که به دوام ذکر و الهی معنی
 رجاء تلخیص بخلافه که لا یمیع عن ذکر الله عبارت از دوام آگاهی شایسته میباید

اشارات است یا آنکه مخفی عن اراغور و اجتناب از فضول مباحات مثل تجارت و مانند آن
از اوصاف حمیده است هر چند از بیخانی از بیع و تجارت مانند آن مفهوم نمیشود بلکه بیان است
که تجارت و بیع آنها را از اید حق غافل نمیکند قوله تعالی لیجیز الله احسن ما عملوا و عده نعمای
بهشت است قوله تعالی ویزیدهم من فضله اشارتست بمعاملات حق با دوستان خود
قوله تعالی و الذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة الا لایه بیانست این معانی که ریاضات
کفار و اعمال شان شمر عرفان نمیشود و نقد بر کلام آنست الذین کفروا لای یصلهم الله فی
و بایش آنست که اعمال شان بر دو گونه است قسمی است که بطا بهر دران حسن معلوم میشود مثل
صدقات و صلوات و کف نفس از این اذلال و عدالت و ترحم و مانند آن چون ایمان شیط
قبول اعمالست لهذا حال انقیص اعمال شان مانند سراسبت که از دو ریشه را باید دار کند که سیر
کند چون نزدیکی سید بن حضرت و اندوه و نافرایی قسمی ظاهر القبح است مثل بت پرستی
ظلم و مانند آن حال انقیص اعمال شان مانند حال ظلمات است ظلمت بجز ظلمت موحی که آن در بار
پوشیده است ظلمت موحی دیگر بالای سوج اول و ظلمت بر بالا همه ظلمات بعضیها فوق بعضی
اشارات بچار درجه ظلمت که در کفار جمع شده اول ظلمت غفلت که طبعی نفس اماره و غماض
عالم خلق است بمصاحبت شان در لطائف عالم امر سراسبت کرده این ظلمت بمنزله ظلمت در است
دو هم ظلمت کفر سو هم ظلمت معاصی و قبح اعمال این بر دو ظلمت از آنها ظلمت اول و ثان
بهتند چنانچه امواج از دریا چهار ضمه ظلمت موانع خارجی مصاحبان بد که در آخرت دور
آرزو کنند و گویند یا لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا یا لیت دینی و بینک بعد الموت
فبئس القومین این مثابه ابر است که بالای آن سایه کرده و اسد اعلم -

مکتوبی و هم نیز حضرت شاه غلام علی صاحب در تحقیق مقامات مجدد و سیم اسد الرحمن الرحیم
احمد مد پنا العالمین و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه امین تمولو بیضا صاحب مشفق مهربان
سلامت قه نامی چند رویش ازین در تحقیق مقامات مجددیه رض رسیده بود چون نقیب

بنامی است درین ایام کم فرست بود از نخبست بجواب آن پخته بود و مسمات دارند
 اکنون تواتر در رعد دیگر رسیدند چنانچه معلومات فقیر بود بحسب عقل و دانش خود ترقیم
 نمودم اگر خطای فتنه باشد اصلاح فرمایند ما کان منه صواب من مشائی و ما کان منه خطا
 فنی و المستول من اهل العفو و العفوان محققان طریقت چنان گفته اند که انسان مرکب است از
 ذرات لطیفه و از غام خلق است عناصر اربع و نفس حیوانی که جسمی است لطیف ساری در جسم
 که در بعضی عضو سرایت دارد و ناشی است از عناصر اربعه از جهت لطافت خود و مراتب است
 پنج لطیفه عالم امر چنانچه آفتاب بر فلک است بسبب مقابله و صفاء آئینه زجاجی آفتاب
 آئینه منکس میشود و نور و حرارت و لون آفتاب در آئینه پدیدار میگردد و حالانکه آفتاب اوج خود
 سهو کرده مجنبن لطائف عالم امر قلب روح و حسی و اخفی که مقرر آنها فوق العرش است
 که میهد قالی روح من اصرار و مما و تلیت من العلم الا قلیلا در شان آنهاست درین آئینه
 نفس منعکس شده و آثار آنها توسط نفس در بدن انسانی هویدا شده و آنچه در احادیث از
 شده که ملائکه الهیه روح انسانی را از بدن نزع میکنند و حله های از بهشت می پوشانند یا موجب باز
 دوزخ می پوشانند این همه از احوال نفس است که مرکب روح علوی است پوشانیدن لباس بدن
 جسم تصور نیست پس باید دانست که تا لطائف عشره انسانی مرکب و صفاتش و الا تعلیات
 روحانی گفته اند پس در طرق دیگر در ابتدا به ترکیب لطائف عالم خلق می پردازند بر ریاضات
 و تجربات و جذب به شیخ کامل کمال تصفیه لطائف بهم میرسد و لطائف عالم امر هنوز مکرر و تکلیفات
 پس تصفیه آنها در خواب معامله بیرون خود در آفاق صوفی می بیند کوکب می بیند یا قمرها
 یا تمام شمس مانند آن و آنرا سیر قاف میگویند بعد از آن سیر نفس میکنند و به ترکیب عالم افری
 و در طریق نقشبندیه که اقرب طرق است اول ترکیب عالم امری پردازند و انوار شان در قلب
 و روح و سیر خود در خود می بیند و آنرا سیر نفس میگویند و مغرور وطن سینه گویند که سیر
 سیریم یا استانی که آفاق و فی انفسهم نزد صوفیه کنایه از این و سیر است قدما نقشبندیه

بعه ترکیه لطائف امر بر تصفیه نفس و عناصر می پرداختند و مجد ویه باهم خلطه کردند و مختصان
 گفته اند که در خارج ذات حق تعالی موجود است سوای او تعالی هیچ چیز موجود نیست
 و بقول حضرت مجدد در صفات ثانیة حقیقیة نیز موجود در خارج اند و دیگر صفات موجود اند
 یعنی آنکه فشار نیست خارج شان در خارج موجود است و صفیه وجودیه صفات از اید بر ذات
 میگویند و در خارج سوای ذات هیچ چیز اثبات وجود نمیکند و گفته اند که حق تعالی چون
 ذات صفات خود را با اجلا دانسته مرتبه اجمال علمی او حدت میگویند و چون تفصیل و استیلا
 تفصیل علمی او احدیت میگویند و عکوس مرتبه تفصیل را که هم در مرتبه علم تحقق اند تعیین و حق
 تعیین شالی و تعیین جدی گویند و این اثرات خمس و حضرت خسه گویند و چون عکوس
 اطلاق این فی ظل گویند که آن صفات اند و صفات از اید بر ذات ندانند عین ذات اند
 لهذا قائل همه اوست می شوند و چون در خارج سوای ذات موجود ندانند میگویند که اعیان
 صامتة لثمة الوجود اما حضرت مجدد در و اشال ایشان که بصیرت فویه دارند میگویند که
 صفات عین ذات نیستند بلکه زائد بر ذات آرمی ذات محتاج صفات نیست اگر شرف
 صفات نمی بودند از ذات هم کار صفات سرانجام می شد پس ذات من حیث انه کار هم که
 از ایشان العلم میگویند و کذا شان الحیوة والقدرة والسمع والبصر والارادة والكلام و
 التکوین صفات گویا سبع شیونات اند و عکوس آنها غرض که اعتبارات سمع و بصر و غیره
 که در ذات اند از آنها شیونات میگویند و صفات آئنده را عکوس و فرع شان و حکما و غیره
 وجودیه همان شیونات اعتبارات که عین ذات اند صفات میگویند و صفات آئنده ثابت
 نمیکند و اعتبارات شیونات باهم مرادف اند متعارف نیستند و حضرت مجدد با وجود و تبارک
 صفات از ذات ممکنات را که مصدر شرف قیام اند عکوس صفات میگویند و تماشایی میکنند
 از آنکه کناس خمیس را حاکی صفات بقدر سادت گویند مگر جامع معصومین یعنی انبیاء و ملائکه را هم
 صفات علیات میدانند و لهذا معصومین خاصیت آنهاست دیگران باین دولت شرف نیستند

در بیان صفات حضرت مجدد

در بیان صفات عکوس

ان الله تعالى سبعون الف حجابا من نور وظلمة كناية باشد از هر دو نوع حجاب که
 حجاب غفلت ظلمانی است و حجاب علم نورانی و شاید حجب عبارت از دایره ظلال باشد
 که ظلال اسم الهادی نورانی و ظلال اسم المضل ظلمانی باشد حق تعالی انبیا را فرستاد
 و از لیارا نائب شان گماشت تا حجب از میان بردارند و آتش محبت در دلهای سالکان
 افروزند بهیت عشق آن شعله است کان چون بر فروخت بهر چه جز مشوق بدگفتی بسخت
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم المرء مع من احب و چون بهیت بچون دست در بند
 باشد اقرب به مرسد و این قرب که دست در هم مراتب غیر غناهی دارد و کلازال عبد لله یقرب
 الی بالکمال اقل از ان جنبه میدوید پس هرگاه بنده را قرب بچون بهمرسد و ظلال او در
 عالم مثال بصورت دایره ظاهر شود و خود را در عالم مثال بیند که نفوذ سیر میکند تا بحد
 بدایره ظلال رسیده خود را و اصل این اثره پسترسگون بلون ظلال پسترس محض
 در این باقی بقای آن بیند و همچنین میدوید خود را که سیر میکند در محل آن تا انتها و در ظلال
 بقدر وصله خود و ماکتبله و اگر نه آن اثره فی نفسها بلکه هیچ دایره نهایت ندارد و شعاع
 جانش غایتی دارد و نه تعدی را سخن پایان نمیرد شنه مستقیق و دریا همچنان باقی بماند
 قلب روح و سرخشی و خفی در ظلال اسما و صفات الهی در همین جاد است میدوید هر گزنی را
 بالاتر همه سانی است پستری دایره ظلال که مبادی تعینات ممکن است غیر انبیا و ملائکه سیر
 اصول آن که اسما و صفات اند واقع میشود و اگر آن مبادی تعینات انبیاست علیه السلام و غیر
 بدان بالا صا که مختص بانبیاست علیه السلام و دیگر از حاصل نمیشود مگر بوارث و طفیل تعینات
 این اسما و صفات که مبادی تعینات انبیاء و بطور مجتبی و بطور مکتوب و اسما و صفات او و عبد
 کی قیام بپادشاهان بخت است از بطون بگویند پس درم اعتبار صدق تا از حقیقت بیت ممکن دان و بخت است از
 ظهور بگویند پس اسما و صفات اعتبار ظهور مبادی تعینات انبیاء اند و وصول بدان مقام لایت کبری و ولایت انبیاء
 نام دارد و فانی نفس درین مطن میشود و چنانچه وصول به مرتبه ظلال ولایت صغری و ولایت ابلیا

ظهور بطون
 ولایت کبری

نام دارد و اسما و صفات با عمت بارطوبن مبادی تعینات ملائکه اند و وصول بدان
 علیا و ولایت ملا را علی نام دارد و بعد طی این هر دو مقام وصول بذات بحت است و وصول
 بدان مقام بالا صلواته تعلق دارد و بنسب نبوت انبیا کرام سبب وصول آن مقام فضل اند
 از ملائکه آنرا و ولایت با حق اینست که این بزرگواران هم بسبب کمال متابعت انبیا بدان درجه
 واصل میشوند بلکه اولین و قلیل من از آن آخرین کنایه از این مقام است ارباب کمال است
 ولایت اسما و الیمین اند بلکه من الا ولین و بلکه من الا آخرین و ارباب کمال است نبوت
 بلکه من الا ولین یعنی من الانبیا و قلیل من الا آخرین یعنی من ائمه محمد مصطفی صلی الله علیه
 سلم و پیغمبر الصحابه و کثیر من التابعین و جماعه من اتباع التابعین و جماعه فی آخر الدوره بعد تجدید
 الدین بعد الف ستمه من الهجرة و کمالات نبوت تجلی ذاتی و ایلی است بی پرده اسما و صفات
 و کمالات سالت کمالات اولوالعزم موجی است از دریای کمالات نبوت این هر سه و اثر
 با هم مثل ابرو و دست برشت و مثل مرکز و محیط و بی با هم تفاوت در مرتبه دارند که بر اولی الالباء
 ظاهر میشود و بعد کمالات ثلثه انچه از کمالات قدسی آیات حضرت مجدد و حضرت ایشان
 حرقه الهی و از رساله شواهد التجدی حضرت دلیل الله الصمد عبد الاحد هم ظاهر میشود و هم در
 مقام سلوک از جناب حضرت ایشان شنیدیم استناد نهوده شد و راه پیش می آیند
 در تقدیم و تاخیر و تکلیف آن هر دو راه بیان مناسب مصلحت اختیار میفرمایند یکی را حقیقت
 بعد از آنکه از اسرار ذات خلقت و کبریا و نبوت و چون تعبیر میفرمایند و بالاتر از آن حقیقت
 قرآنیست که آنرا باید و هست بچون تعبیر منزوده اند و بالاتر از آن مقام معبودیت حضرت
 گفته اند و گفته اند که آنجا سیر را گنجایش نیست آنجا فطیر نظری است اگر سیر شود در حق
 بلا یودی اگر اینهم بودی و دیگر قدم نگاه تا حقیقت صلوة است که فتهای مقام مابعدیت است
 میفرمایند و وقت یا که چندان فانی اند و بصلی اشاره بدانست که فوق حقیقت صلوة و بالاتر است
 آن صلوة است که از مراتب و جوب اسمی مرتبه تنزیه صرف صادر میشود و راه دوم بعد کمالات

دایره محبت است که تحت محیط آن دایره است آن مبداء تعین ابراهیم است علیه السلام آنرا
 ولایت ابراهیمی گویند مرکز آن محبت است چون بدان مرکز رسید میشود آن مرکز دایره
 ظاهری شود که محیط آن صرف محبت است که مبداء تعین موسی کلیم است علیه السلام آنرا
 ولایت موسوی گویند و مرکز آن محبوبیت است چون بدان مرکز رسید میشود آن مرکز هم
 دایره ظاهر میشود که محیط آن محبوبیت ممتزج است که آنرا حقیقت محمدی و ولایت محمدی گویند
 و آن مربی و مبداء تعین جبرئیل سرور انبیاست صلی الله علیه و سلم باعتبار نام پاک محمد
 و مرکز آن محبوبیت صرف است که آنرا حقیقت ولایت احمدی گویند و مبداء تعین روحی آن
 سرور است باعتبار نام پاک واحد صلی الله علیه و سلم و همین دایره محبت چون با خال بی
 ملاحظه غلت محبت محبوبیت صوفی متوجه میشود سیر در تعین جبری کرده باشد و سیر در تعین
 وجودی هم درین اثنا واقع میشود بالاتر ازین مقامات سادگی حقایق تعینات انبیاء مقام
 لا تعین است که آنجا سیر قدمی را گنجایش نیست اگر سیر شود سیر نظری میسر شود و آن از خضای
 سرور پیوسته است صلی الله علیه و سلم مع الله وقت که لا یسع فیہ ملک مقرب کاتبی سر
 ارشاد است همین مقام گفته اند بعضی صاحب ولتان و لش خواران سرور در راسایل او علیه السلام
 ازین خوان نعمت اولش عطا گشته است اگر بادشاه بر در پیرزن بیاید توای خواجیه بلب
 غنمت سرور انبیاء ازینجا ظاهر میشود که اولش خواران او باین دولت مشرف میشوند حقیقت صوم
 در پیلوی حقیقت قرآن دایره سیف قاطع در پیلوی ولایت کبری منسوبه اند ظاهر شد
 صحبت از اسما و صفات اقبیل ولایت کبری چون نفس را فدا اتم ایجاد است میدهد لهذا
 نام او سیف قاطع شد و اسم اعظم دخیل و شبهه خاطر می خلد که حل آن از رکاتیب حضرت است
 نیاید شبه اول آنکه حضرت مجدد و رضا را در ابتدای حقیقت محمدی صفت اعظم ظاهر شده و چنانچه
 در مکتوبات طریقه و غیر آن بیان نموده اند پیتر شان العالم ظاهر شده و پیتر حقیقت جامع
 ظاهر شده و تطبیق درین کشفیات چنان فرموده اند که گاه باشد که ظل شمس بصوت صر

ظاهر میشود پیرچون چهل میرسند نگاه و فتح میشود که آنچه پیش ازین ظاهر شده بود ظل بود
 اصل نیست لهذا صفت العلم را در ابتدا حقیقت محمدی گفته بودم چون نشان العلم که مریضه علم
 است ندیدم دریافت شد که حقیقت محمدی نیست پیرچون نشان جامع رسیدم که نشان
 العلم جزویت از اجزای او دریافت شد که حقیقت الخالق و تعین اول حقیقت محمدی
 همین است در آخر مکشوفات ظاهر شده که تعین اول تئین وجودیت پستلزان ظاهر شده که تعین
 اول تئین جیست و شاهد این مقال سروده اند حدیث قدسی گنت کنوا خفیا
 فاجبت وان اعرف فخلقت الخلق ازین حدیث مستفاد میشود که اول حب سرزود
 که باعث ظهور جمیع اشیا گشته و ولایت براسمی موسوی و محمدی و احمدی در دایره حب تفصیل
 صدر بیان سروده اند پس ازینجا لازم می آید که شان العلم جامع ظل تعین جی باشد که سابق
 بصوت اصل خود را وانموده بود و این را نباشد که صفة العلم اوصاف حقیقیه است و شان العلم
 عین ذات بتناظر اعتباری صفة احبابه صفات اضافیه محالست که اصل شان العلم ایضه علم
 باشد و تشبیه و تمثیل که کمالات نبوت عبارتست از تجلی ذات بحت بی پرده اسما و صفات
 بقطع مراحل سیر در ولایت کبری علیا که سیر در صفات اصول آن اصول اصول آن در
 بشون اعتبارات من حیث الظهور و البطون پس بعد قطع مراحل صفات متساویات تجلی ذات
 بحت بی پرده اسما و صفات ترقی از ان مقام چه معنی دارد پس در العباد آن قرب حقیقت
 کعبه عبارت از سرادقات عظمت کبریا است این اضافت بیانیه است یعنی عظمت و کبریا
 که سرادقات ذات اند سوال عظمت کبریا از صفات اند که مصدر اسم العظیم و اسم الکبیر
 اطلاق سرادقات بران از چه آمده است جواب در حدیث قدسی آمده الکبریا در
 والعظمه ازادی فمن نازعنی فیهما احطه فی نادری ازار و در اینجا چه بران نشانند
 همچنین صفت عظمت کبریا را کنی مانع اند از ظهور و در کما ابصار حیرت قال لا تدرك الا بصرا
 لهذا اطلاق سرادقات صحیح گشته آمدم بر اصل سخن که حقیقت کعبه صفت عظمت و کبریا است

و حقیقت قرآن صلوة و دست بچون است که مصدر اسم الواسع است آن نیز صفت است
و حقیقت سوم عبارت از صفات سلبيه است که صمد لا یأکل ولا یشرب لا یلهو ولا یلذ
و لولیکن له کفوا احد و محبت و محبوبیت هم از صفات اند بلکه از صفات اضافیه تفوق آن
از مرتبه کمالات نبوت که تجلی ذات بخت است چه معنی دارد و مگر سو فی در خیالت رجوع قهرم
یکند این شبهه ثانی بجناب ایشان عرض کرده بودم ارشاد فرمودند که فی الواقع حقیقت
محمدی و حقیقت احمدی از داره صفات اند از ولایت کبری لیکن شاید که حصول بغضی بقیاس
موقوف بود و تحصیل کمالات نبوت لهذا حصول این ولایت بعد حصول کمالات باشد لیکن
در تل این هر دو شبهه پنجم بظاهر فقیر گذشت و آنرا بخدمت حضرت ایشان شهید هم عرض کرده بودم
و جناب حضرت صاحب ایشان آنرا شنیده تسلیم فرمودند و گفتند که شاید محو باشد و آن نیست
که ذات حق سبحانه تعالی در خارج موجود است صفات ثانیاً و تعالی نیز در خارج موجود اند
و دیگر صفات ثبوتیه و سلبيه اضافیه هم در خارج موجود اند بدین طور که فشار انزعاع آنها در خارج
موجود است چنانچه گفته شود که در موطنی که زید موجود است در آن موطن ابوت زید و عمر و را
هم موجود است بمنحی که فشار انزعاع آن در آن موطن موجود است و همی عقلی محض نیست
فرض کرده شود که تعقل و عاقل در جهان نباشد زید را با عمر و نسبتی است که اگر عاقل مزج و شود
حکم کند با ابوت زید و عمر و را حاصل آنکه ذات صفات حق سبحانه تعالی در خارج موجود اند
و سوای شان هیچ چیز در آن موطن موجود نیست پسر علم حق سبحانه ذات او صفات او و کمالات او
و تفصیلاً متعلق شده پس در مرتبه علم هستم ذات حق تعالی موجود است و هم صفات حقیقیه و صفات
دیگر ثبوتیه و سلبيه اضافیه و نقائص صفات هم در مرتبه علم موجود اند و از آن دایره ظلال ناشی
گشته و از دایره ظلال حائره امکان در مرتبه علم پدید آمده و در خارج ظلی بوجو ظلی نمودار گشته
و ازین کثرت در وحدت حقیقی که در خارج است غلظت یافته ازین تقریر ظاهر گشته که ممکن است
سوای مرتبه علم و بوجو ظلی و همی در خارج حقیقی گنجایش نیست ذات صفات الهی و عظمت

بی مطن خارج حقیقت و در مرتبه علم واجبی دیگر باید داشت که سیر و سلوک صوفی مکانی
 نیست که از حیض با فوج میرود و در انقلاب مابیت است که ممکن است واجب شود که این جماعت
 بلکه عبارت از آن که مجذب انبیا و اولیا هستند بهم میرسد که بدان محبت بکمال علم مع منزه
 بنده را باطلال است و صفات ذات واجب معینی همچون حاصل میشود و ترقی در آن معیت در عالم
 مثال بصورت سیر مکانی منتقل میشود و کمال آن معیت بصورت حصول و تمکدال فناء دیده میشود و چون
 بصورت چون نظر کشی دید میشود و چنانچه یوسف علیه السلام بقرات سابل سابلین قحط تعبیر
 فرموده بود و رسول اکرم صلی الله علیه و سلم حتی مدینه را بصورت آن سیاه فام دیده عرض که
 همچون در عالم مثال بصورت چو دیده میشود اکنون باید دانست که دایره ظلال که از اولاد
 صغری سبکوید از اولاد موجودیت مگر در مرتبه علم واجبی اول صوفی بدان وصل میشود که اصل و
 دایره صفات که از اولاد کبری و علیا و سیف قاطع خوانند آن عبارت است از صفات چهار
 که در مرتبه علم و تعالی موجود اند و آن صفات که در خارج موجود اند و کمالات نبوت و رسالت
 اول العزم و باریت از تعلیات ذات بی پرده صفات لیکن آن ذات که در مرتبه علم موجود است
 نه در خارج اول صوفی است و باطلال بهم میرسد پیشتر با صفاتی که در مرتبه علم موجود اند پیشتر از آن است
 که هم در مرتبه علم موجود است آن منصب انبیاست چون از آنجا صوفی لطیفین پیغمبر علیه السلام ترقی کنند
 او را مستقیم بهم میرسد با صفات اصنافه او تعالی که در خارج موجود اند از آن جمله است تعیین وجودی و
 تعیین حی و خلقت و محبوبیت که صفات انبیا اند و از آن جمله است سر اوقات غفلت و کبریا و وسعت
 چون که حقیقت کعبه قرآن و صلوة و صفات سلطیه که حقیقت میام اند لیکن با معبودیت صفر
 که آنهم از دایره صفات محال معیت هم نتوان رسید للمنافاة بین العابدیه و المعبودیه یا آنست
 مقابل عابدیت معبودیت معیت بهم میرسد که آنرا سیر نظری توان گفت بالاتر از مقام صفات ذاتیه
 و سلطیه که در خارج موجود اند مرتبه صفات حقیقیه است که آن شش پندرات او تعالی تشبیه لایعین است
 و بالاتر از آن مرتبه دانست که در خارج موجود است این مرتبه ذات و صفات که در خارج موجود

در مرتبه علم واجبی
 در مرتبه علم واجبی
 در مرتبه علم واجبی
 در مرتبه علم واجبی

در مرتبه علم واجبی
 در مرتبه علم واجبی

در مرتبه علم واجبی
 در مرتبه علم واجبی

بدیای محیط و گفت نزدیک است در حصول و در اثنا این سیر اقامه نمودند که گویا برای میر
 و از بسیاری رفتن بمانده شده ام بعد طی مسافت بسیار فانی شهری ظاهر شد و بعد دخول شهر
 ظاهر شد که این شهر از تعیین اولست که جامع جمیع مراتب اسما و صفات شیون و اعتبار است و نیز
 جامع سیست حصول این مراتب و اصول اینها را و منتهای اعتبارات اتمه است این مقام ملاحظه
 نموده آمد که آیا این تعیین اول حقیقت محمدی است یا به معلوم شد که حقیقت محمدی چنانست که بالا
 ذکر یافته و آن ظل این تعیین اولست سیر یکم فوق آن شهر واقع شود شروع از کمالات نبوت
 خواهد بود این عبارت از مکتوب طریق و دست و شصتم از جلد اول انتخاب است این کلام عزیر الکلام
 مستفاد میشود که کمالات نبوت عبارت از تجلی ذات محبت است چنانچه اگر صفاتی از صفات آمده اند
 باعتبار وجود بالافسها در نصف ماضی از آن اولی از ولایت کبری است اگر از صفات غیر از آن
 که امتیاز خارجی از ذات ندارند و آن صفات اشیون و اعتبارات گویند در نصف عالی از آن اولی
 از ولایت کبری است صفات اضافی و صفات فعلی و صفات حقیقیه باینکه حیات و علم و قدرت
 و آراوه و سمع و تبصر و کلام و تکوین اند اینهمه اعلی صفات آمده است اصول اینهمه در دایره ماضی
 و اصول اصول آن در دایره ثالث و اصول نیمه در قوس اند و اینهمه صفات باعتبار وجود بالذات
 المقدسه در دایره ولایت علیاست بلکه ذات که در این دو صفاتی از صفات است هم در ولایت
 علیاست چنانچه شرح آن در تفرقه العلم و العلیم بالا گذشت پس باقی ماند برای تفوق از این مقام
 مگر در مرتبه ذات محبت پس در کمالات نبوت تجلی ذات محبت است لاخیر پس چون فوق کمالات نبوت
 و رسالت اولی العزم حقیقت کعبه که عبارت از سرادقات عظمت کبریا است حقیقت است که آن
 و حقیقت صلوة که وسعت ذات بیچونست و معبودیت صرف و خلقت و محبت و محبوبیت و تعیین وجود
 گفته اند و اینهمه اعلی صفات اند بلکه از صفات آمده و بلکه از صفات اضافیه غیر حقیقیه که پایان تر از صفات
 حقیقیه اند چرا که صفات حقیقیه یاده از هشت صفت مذکور و کسی گفته بلکه صفت تکوین که صفت ششم
 است نزد اشرفی از صفات نیست صفات حقیقیه نزد او نیست مستبعد پس البته رجوع تقریر لازم

می آید و اصل اشکال مختصر در همین است که صفات که بعد از کمالات نبوت اصول مدبران میسر میشود و غیر آن صفات اند که در ولایت کبری و علیا گذشته لیکن اشتقاق و شمول صفات که در دایره اولی از ولایت کبری و علیا مذکور شده و اشتقاق اصول آن اصول اصول آن اصول اصول آن ازین احتمال بابا میکند و آنچه آن مهربان از طرف خود در حل آن نوشته اند که وسعت و محبت و تقسیم یکی اضافی و دوم ذاتی و همچنین محبت و تعالی یکی بذات و تعلق دارد دوم بغیر و همچنین محبت است این تقریر بیج فایده نیکند چرا که همه اقسام صفات داخل دایره اولی از ولایت کبری اند و اصول آن تا سه مرتبه دیگر دایره دیگر از ولایت کبری اند و پس از آن المجمع عشی و نیز از تقریر حضرت فیض الدین و تقسیم صفات نوشته اند آنهم اصل اشکال نیکند این تقسیم صحیح است که صفات دو قسم است یکی ذاتی و اقسام خارج از ذات دارند دوم گنجایش زیادتی ندارند لیکن قسم اول اسبه مرتبه گفته اند یکی مرتبه وجود بالانفها دوم مرتبه وجود بالذات المقدسه سوم مرتبه اندراج آنها در ذات این تقسیم صحیح نیست چرا که صفات زائده را اندراج در ذات چه معنی دارد که منافی زیادتی است پس صفات زائده ماد و مرتبه است وجود بالانفها و وجود بالذات المقدسه و اندراج در ذات خاصه قسم ثانی است که زائده بر ذات نیست و اینهم اقسام صفات خواهد زائده اند بر ذات یا زائده نیستند بر ذات بلکه عین ذات اند و سببی بشیوانات اند هم در دایره اولی است از ولایت کبری من حیث وجود بالانفها و در دایره علیاست من حیث وجود بالذات المقدسه پس از تقریر حضرت مجدد رضی الله عنه که بالا مذکور شد هیچ مصطفی خارج از ولایت استی که مانند شفق من و ضمن نوشتن این خط و جواب خط آن مهربان فقیر همین تقریر که الحمد لایه سطا لیه کرد از آن معلوم شد که سابق همین اعتراض اصحاب حضرت ایشان عروه الوثقی در جواب ایشان معروض داشته اند و دو مکتوب آنجباب در جواب این صادر شده یکی آنکه نوشته بود مذکور چون معالیه کمالات نبوت بذات تعلق داشته باشد ترقی حقیقت کعبه حقیقت قرآنی بر آن چه صورت دارد و مجدداً از کجا معلوم میشود که کمالات نبوت بذات تعلق دارد و از فقیر که نقل کرده اند تقریر هرگز نگفته است در کلام حضرت ایشان هم قدس الله سره الا قدس معلوم نیست

از بی کمالات نبوت بعد از حصول ولایت سگانه است پس عبور از اسما و صفات و شیون و اعتبارات
 و تنزیهات و تقدیمات است بعد از ترقی از اسم الظاهر و اسم الباطن است که در مکتوب بیان طریقه
 تفصیل مذکور است لیکن ذات بحث بودن آن سخن است چنانچه این معالیه ذات صرف متعلق باشد
 و عاقلانکه حضرت ایشان در همان مکتوب حقیقت کعبه که عبارت از سرادقات عظمت است فوق
 کمالات نبوت نوشته اند و ایضا در همان مکتوب مرتبه ذاتیه را فوق این کمالات ثابت کرده اند
 آنجا که نگارش فرموده اند که ذات الله را این وجود و عدم است گیر مکتوب آنجانب باین عبارت
 صادر شد سوال مرتبه کمالات نبوت فوق مرتبه اسما و صفات و شیون و اعتبارات است پس تفهیم
 کعبه و امثال آن که اعتبار سجودیت جز آن در آن ملحوظ است بر کمالات نبوت یعنی است وجود
 این نوشتن تفصیل سخنان را بنقد بدانند که مرتبه کمالات نبوت فوق آن اسما و صفات و شیون و اعتبارات
 که در ولایت کبری علیا ثابت اند مشفق من ازین و مکتوب جناب عروه الوثقی و ضیاع
 و عن اسلافه و اخلافه نیز محل مشکل میشود چرا که بعد از اراض جمیع اسما و صفات بعد تمام شیون و اعتبارات
 ذاتیه که همان است بلا حلقه سببیت صفات بعد ترقی از تنزیهات و تقدیمات نیست مگر مرتبه ذات
 و آن کمالات نبوت است پس نفی کردن ذات بحث از آن مرتبه علیه همین محل اشکالست معارضت
 اعتبار سجودیت و محبت و محبوسیت و وسعت همچون مانند آن از اعتبارات شیهات که سابق در ولایت
 کبری و علیا پیش از کمالات نبوت گذشته چگونه صورت بند و بهر حال جوابی که از نیمه اشکالات تقصیری باشد
 فقیر بدان ملهم شده خواه از الهام غیبی باشد یا نتیجه قوت فکری آن بانست که خدمت ساری معروض
 داشته بودم اگر آن حق و صواب است فمن الله سبحانه و بفضله و احسانه و اگر خطاست فمن نفسی الظالمه المذنبه
 الخاطیة اعتقاد کردن صاحبان بر آن واجب نیست فقیر مدعی محال نیست مجادله و مکابره منظور نیست چاشا
 و کلا و آنچه شاگرد این از کلام حضرت مجدد طلبیده بود نداگرشاد این در کلام آنحضرت اعلی منزل میبودن
 این جواب انشبت بخود دیگر دم حکایت از کلام آنحضرت رضی الله عنه می نمودم چه بران من صورت
 انما و من وطن لغیر در میان شیون و اعتبارات امته از کمالات نبوت متاخره صورت نمی بنم

و این تقریر که صفات شیوانات اعتبارات که در مرتبه علم تقریر دارند در ولایت تجلی میشوند و ذات بحت
هم در مرتبه حضرت علم تقریر دارد و در کمالات نبوت تجلی میشود اگر گفته شود که کمالات نبوت ذات بحت تعلق
دارد اینهم صحیح است و اگر نفی کرده شود گفته شود که ذات بحت تعلق ندارد و در ذات بحت بودن آن
سخن است چنانچه حضرت غروره الوثقی و حضرت محمد و رضی الله عنهما فرمودند که این ماجرادر تو هم نیستی که
عقاد در شمار آمد و سرخ بام افتاد و هو سحانه بعد و رار الوارثم و رار الوارثم و رار الوارثات الله
در اوج وجود و عدست انهم درست می شنید که در کمالات نبوت فی الحقیقت ذات بحت نیست بلکه
صفت العلم است که ذات بحت تعلق گرفته و از آن حاکی است بعد حصول کمالات نبوت سیر است که
واقع میشود در مراتب صفات خارجیه واقع میشود بلکه در صفات اضافیه خارجیه مثل معرفت و محبت و محبوبیت
و تعین وجودی حیاتی مانند آن صفات ثانیه حقیقیه خارجیه و قبل از آن لایعین اندامها سیر قدمی را انجا نیست
اگر میسر شود سیر نظری میسر شود و ذات بحت هنوز در الوارث است که و رار وجود و عدم است
و وجود و وجوب هر چند از صفات کمال اند لیکن ذات او سبحانه و را اینهم است العجز عن الادراک و ادراکها
ادراک لا غیر انچه حضرت محمد و رضی الله عنه میفرمایند که و را نیست نه باعتبار حجب است که حجب
همها مرتفع گشته بلکه باعتبار ثبوت غفلت و کبر است معنی این عبارت در حق ناقص چنان
سیکند و که حق تعالی غنیده اقرب من جبل الوریه است و مجابا در میانست از و جنس است که
رسول میفرماید صلی الله علیه و سلم ان الله تعالى سبعون الف مجابا من نور و ظلمه مجابا
ظلمانی حجاب غفلت است که ناشی است از که و رت لطائف عشره انسانی و حجب نورانی غفلت و
کبر است تعالی و تقدس چون لطائف عشره را بسبع لطائف اربع میکند همچنانکه عالم امر و قالب
نفس پس در هزار حجاب حصه هر لطیفه از لطائف سبعة است فناء نفس و ولایت کبری فناء لطائف
عالم امر در ولایت صغری کمال آن در دائره اولی از ولایت کبری و فناء نفس در ولایت کبری
و کمال آن در مقام کمالات نبوت طهارت عن امر ثلثه در ولایت علیا و معامله خاک کمالات
نبوت تعلق دارد و چون سالک تا بانجا رسیده تمام حجب ظلمانی مرتفع گشته پس باقی نماند مگر در اوقات

عظمت و جلال و روائ کبریا حضرت محمد و رضی الله عنه میفرمایند بعضی از محل مردان باشند که در روز
 سادات عظمت و کبریا بطیف انبیا علیهم السلام ایشان را جاد و بنده و ملوکی معمم با عول معمم ای فخر و
 این معامله مخصوص بهیت و حدانی انسانی است که از مجموع عالم خلق و عالم امر ناشی گشته است و ک
 درین موطن نیز رئیس و خیر فاک است شفق من از سیر افاقی و سیر انفسی جذب و سلوک و خصوصیت
 مجذبه نقشندیده و مجذوب سالک سالک مجذوب استفسار و مجذوبه بودند تشفقا چون انسان
 مرکب از لطائف عالم امر و عالم خلق است هر یک از آن سبب که ورت از مولای خود
 با وجود او تربیت بعید و مجر گشته چون رحمت الهی تقاضا کرده که آنها را ازین درجه بیرون کند
 و این عوارض که ورت از آنها دور سازد و لهذا انبیاء را فرستاد که مریات شان و صفات
 الهی اند که داغ ظلمت که ورت بدان شان نتواند رسید چنانچه کسیکه آفتاب محاذی مغربی
 او باشد ظلمت او در مقابل آفتاب چه یار الله انبیاء و وجوه اند که ورت انسانی گردند یکی آنکه
 اعمال صاحب آنوقت چون اعمال بیشتر بوجاه و عناصر تعلق دارند لهذا از اتیان اعمال صاحب
 تصفیه نفس و عناصر دست سپرد این را سلوک میگویند که سعی بنده در آن داخل دارد و مگر آنکه انبیاء
 مرایای صفات اند لهذا در ذات ایشان حق تعالی تاثیر می داده است که از محبت و مصاحبت ایشان
 بی اختیار از لطائف مجبان و مصاحبان شان که ورت و حجب بر طرف میشود چنانچه در مقابل
 آفتاب بی اختیار حرارت نور دست میدهد و چون که ورت حجب بر طرف میشود و در مقابل نور
 این را جذب میگویند باز صاحب کرام چون کمالات ظاهری و باطنی پیغمبر صلی الله علیه و سلم بهره ور شد
 در رنگ پیغمبر برآمدند و در هدایت خلق نیابت آن سرور صلی الله علیه و سلم نمودند و از صاحب این
 علوم و انوار قریب بعد قرن باستان بواسطه میرسد پس سلوک عبارتست از اتیان ریاضات موافق
 ارشاد و پیر کاملی که او را بواسطه از رسول کریم یا پیوسته رسید و این نتیج ترکیب لطائف عالم
 امر است و در طریق صوفیه حقیقتیه و قادریه غیر هم سلوک ابر جذب مقدم میکنند و مرتباً بول ریاضات
 اربعینات اشال آن دلالت میفرمایند تاثیر صحبت پیر کامل هم در ریاضات شان میباشد اگر نظر

بعضی جذب سلوک

را با صفت چکار یکسانید برکت شان یا نبات نفس و عناصر مزید را مصفا میکند و مرید طهارت
 نفس و عناصر خود را بر بیرون از خود در عالم مثال مشاهده میکند مثل ستاره یا لاله یا ماه ناقص
 یا بر کمال یا شمس از دین انوار پی مرید را بشارت فنا و تصفیه نفس و عناصر رسیدن این سلوک است
 و این سیر را سیر ذاتی میگویند که خارج از خود در آفاق می بیند بعد از پیر کامل کمال توجه بخار او سیر
 که در آن مرید را هیچ عمل نمی باید برکت توجه و لطائف عالم امر او را حسیض ترقی کرده در اصول
 خود با فانی میشوند و تزکیه لطائف عالم امر و فناء هر یک از آن در حصول شان دست میدهد این را
 سیر نفسی میگویند و این حدیث مرید که اینچنین تربیت کرده شود و او را سالک مجدد میگویند
 و درین سیر جذبی آنچه مرید می بیند استاره و ترقی و وصول حاصل و فناء در لطائف خود و خود
 می بیند لذا این سیر انفسی میگویند و حضرت خواجہ نقشبند را از جناب الهی طلب کردند که راه
 عطا فرماید که اقرب طرق باشد و البته وصلی باشد لذا اعلیٰ تعالی حضرت خواجہ رضی الله عنه را
 بتقدیم جذب بر سلوک الهام فرموده چنانچه حضرت مجدد رضی الله عنه در مکتوب بیان طریقه فرمود
 که در طریقه نقشبندی ابتدا از سیر قلب بوده که از عالم امر است بخلاف سایر طرق مشائخ کرام که در
 و تزکیه نفس میمانند و تطهیر قالب میفرمایند و بعد از آن بعالم امری در آیند و الهی باشد الله اعلم
 عروج می نمایند از جناب است که نهایت نگران در بدایت این بزرگواران اندراج یافته است این
 طریقه اقرب طرق گشته چه حصول تزکیه و تطهیر در ضمن این سیر ایشان اوج احسن میرشده است
 مختلف که تا ه گشته لاجرم این بزرگواران سیر عالم خلق را قصه اضمایع دانسته اند و بیکار می نموده اند
 بلکه مضی و مانع وصول مطلوب یقین نموده اند زیرا که سالکان طرق دیگر بتقدیم تزکیه بر یا نبات
 شانه و مجاهدات شدید قطع باویدهای صورت عالم خلق نموده چون شبهه و مع هر عالم امر فرمایند
 و در انجذاب قلبی التذاذ روحی اقتند باست که باین انجذاب قناعت کنند و بچون آن عالم
 از بچون حقیقی باز دارد و در مقام سالکی گفته که سی سال روح را بخدای پرستیدم بخلاف بزرگان
 این طریقه علیه که شروع از مقام جذب میمانند و بعد از آن ترقیات میفرمایند التذاذ روحی است

سیر ذاتی
 سیر انفسی

مذوب سالک

سیرالشیخیه سیرالسلطانیه

در رنگ ریاضات مجاهدت است ال آخر کلامه رضی الله عنه این جامع را که جذب سلوک مقدم میکنند
 مجذوب سالک میگویند و بعضی در ضمن جذب سلوک میکنند یعنی مجذوب که اینها جذب سلوک با هم خلط
 کرده اند اینجا محل آن عبارت شده که در بیان مقامات طریقه واقع شده که مجذوب به اتم خلط کرده اند
 و الله اعلم خیاچه ذکر نفی و اثبات بحسب نفس و ذکر لسانی نفی و اثبات در مقام ولایات و ملاوت قرآن
 و نماز نافله در مقام کمالات در حق اجتماع سلوک است حاصل آنکه صوفیان طریقه نقشبندیه مجذوب
 سالک اند که جذب اک عبارتست از برگذاشتن پیریمت خود را بر ترقی مرید مقدم کرده اند بر سلوک که
 عبارتست از ریاضات فائده سلوک غیر از تصفیه عناصر و تزکیه نفس و بگرنیت در عالم امر سلوک را
 تأثیر نیست و صوفیان دیگر طرق سالک مجذوب اند که سلوک مقدم کرده اند بر جذب فائده جذب غیر
 مریدست از جمیع امکان الطائف عالم امر در اصول خود فانی شوند و از ان غرق کرده باصول آن
 اصول اصول آن سیر عالم خلق که سلوک مربوط است سیر فاقیت سیر عالم امر که جذب متعلق
 سیر نفسی است سیر صوفی را از جمیع امکان تا دایره ولایت صغری سیرالی الله میگویند و سیریکه در ولایت
 ولایات است آنرا سیر فی الله میگویند و اما سیر که در عروج است چون نزول میکند آنرا سیر من الله یا سیر
 میگویند و عروج عبارتست از استعراق صوفی در مشاهده ذات و صفات عالیاات انقطاع از خلق و
 نزول عبارتست از توجه بسوی خلق برای تکمیل بارشاد حضرت مجذوب میفرماید که اکثری گمان برد و اند
 که در ولایت و بختی است در نبوت و خلق و از اینجا هم کرده اند که ولایت اصل است از نبوت و بختی است
 که هر کدام را از ولایت نبوت و بختی است و بختی در عروج هر دو را در بختی است و در مربوط به هر دو
 و بختی فایده فانی الباب مرتبه مربوط نبوت بختی و بختی است و در مربوط ولایت بختی و بختی نیست
 باطنش نخست ظاهرش بختی و بختی است که صاحب ولایت مقامات عروج را تمام کرده و نزول
 کرده است لاجرم مگرانی فوق دانگیر اوست و صاحب مقام عروج را تمام کرده مربوط فرموده است
 لهذا بختی خود متوجه بدعت خلق است بختی دل علا فافهم فان هذا المقرة الشریفه عالم شکم به حب
 قنار نفس و طرق دیگر شایع بسلوک و ریاضات پیش از فناء قلب حاصل میکنند در طریقه قدرا تشبیه

بعد قنای قلب چرا که بجا سلوک بعد از عذب است از کلام حضرت مجدد و رضی الله عنه معلوم می شود
که آنچه از سلوک و ریاضات است باید به صورت فنا و نفس است حقیقت فنا و نفس و ولایت کبری
کمال آن فنا و غایب در کمالات نبوت است

مکتوب چهارم بشیخ محبت اضی کرانه در بیان علم حصولی و حصولی و

فوائد دیگر رسم الله الرحمن الرحیم عمده و الصلوة والسلام علی رسول الله محمد وآله و صحابه و پیغمبر

شریعت و فضیلت پناه مهربان و ستان سله به بعد از سلام سنت الاسلام واضح باد که خط ساری

در استفسار چه سله رسید جواب آن آنچه در عقل ناقص گذشته می نویسد اصفا فرماید که علم دو قسم است

علم حصولی و علم حصولی عبارت از حصول صور و اشیا فی الیاقول یا بصورت حاصله و بنا

این علم و مثلاً آن بر مشاعر و حواس است نفس ناطقه محسوسات است و حواس درک میکند و از جزئیات

کلیات است این علم میاید قضا یا بمرسانیده از صغری کبری نتایج بر می آرد پس مثلاً این علم

بر مشاعر و حواس است و آنچه علم غیبیات توسط سمع حاصل میشود بیشتر از آن مبنی بر قیاس است

بر غایب است مثلاً عمارات و اشخاص مکه و بغداد را بعد از استماع اوضاع و کیفیات آن مشاهده اوضاع

و کیفیات تکیه مشاهده کرده است در میاید و حکم بحسن و قبح آن میکند و لهذا احتیالی در دنیا

لذات که آلام حسد و دود لذات و آلام حسد گردانید تا از مشاهده حاضر قیاس کرد و جهنت

نار را در یابند و خوف و طمع بمرسانیده امثال او امر و انهما از مناسبتی بجای آید حاصل این کلام آنکه

علم حصولی منتهی است به آنچه محسوس باشد یا محسوس مثل باشد یا متصور و مستفاد از محسوس باشد

و لهذا روح را که از کمالات مخلوقات است علم حصولی نتوان دریافت قال الله تعالی و یستلوا

عن الروح قل الروح من امر ربی ما و یستلوا من العلم الا قلیلاً آری علم حصولی روح

مستقل میشود پس بدست که چون علم حصولی روح را با لکنه درسی یابد ذات صفات باستی
چگونه در یابند که چون بجا نیست بی شبه و بی نمون هر چند اسما و صفات الهی از قرآن و حدیث
میشود و لیکن گفته آن هرگز نتوان دریافت چرا که سمع مخلوقات عبارت است از قوتی که تعالی در روح میفرماید

نفس ناطقه بدان قوت استماع میکند چنانچه تصور از خروج خطوط شعاعی از جسم و وصول آن بمشعر بین سینه
صفات و صفات الهی را با صفات ممکنات غیر از اشتراک اسمی مشارکتی نیست مشابهنی در سینه
حقیقت فی پس خیا پنچ حقیقتی سبحانه را ذات بچون و مثل است بچنین صفات و بچون و مثل اندلیس
کمشله مثنی لافی الذات لافی الصغیرا و لانداد اسرار الهی توقیف شرط است به اسم و صفت که حق تعالی
خود را وصف کرده و تسمیه فرموده سوا آن اسم اگر چه در لغت معنی همان اسم باشد اطلاق را و مستقیم
ازین بیان واضح گشت که معرفت حقیقتی و ذات او صفات او و بعلم حصولی ممکن نیست حصول حصول
وقتی ممکن باشد که آن شیء را صورت باشد و لیس نیست معرفت حق سبحانه تعالی بعلم حضور بی یا نمی
که فوق علم حضور باشد جائز بلکه واقع است حقیقتی بعلم حضور بی مدرک میشود اما درک آن با درک علم
علم حصولی نیست لنداصدق اکبر رضی الله تعالی عنه فرموده العجز عن ادراك ادراك و چون درک
آن ادراک نباشد تقریر و بحث از آن محالست و ممنوع و لنداعلی مرتضی فرموده البحث عن سر لند
اشراک الهی برادر بدانید که علم ظاهر عبارت است از علم حصولی که استفادست از قرآن و حدیث و آن علم
و احکام از عبادات معاملات و علم است بمبدء و معاد و علم توحید باری تعالی و اتصاف او بصفا کمال
و تنزه بیه و انقراض و زوال بود چنانکه علم حصولی بدان متعلق توان شد و واجب است در مقام علم
و توقف قال الله تعالی منه آیات محکمات هن ام الکتاب انزمتها ابهات فاما اللذین فی
قلوبهم زنج فیتبعوا متشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تاویل و یا یعلم تاویل الا الله و المراسخون
فی العلم یقولون امنابہ کل من عند ربنا قصه را سخا فی العلم و در مقام همین قدرت که بگویند که
انچه مرا و خداست حق است در آن گفتگو نکنند حقیقتی خبر داده از حق علی العرش استخوان و لند
فوق باید بصیر و ایمان و توفیق وجه الله باید دانست که مراد خدا حق است گوشتی است و اوید و جوی
بر نادان نیست بلکه کیفیت سمع و بصیرت تعالی و علم و کلام و غیره را براد و ختم نیست ایمان باید آورد
و کلام در گفته آن نباید کرد و همچنین آنچه قرآن در حدیث بران ناطق است از عذاب قبر و وزن اعمال
ضررها و غیره که در عقل مانع از انجامش نکند ایمان باید آورد و در دریافت کیفیت آن نباید که گویند

زیر پای مرکب آن یافتن که با پاسپر باید انداختن فرقه باز باطله محسبه قدر و غیره
 چون پیروی عقل پیروی تشابهات کردند در وسط منکالات فیرتند از قرآن ثابت است نکته
 خلقکم و ماتعلون ازین معلوم میشود که خالق افعال عباد خداست با وجود آن اسناد عمل بندگان
 فرموده ایمان بران باید آورد و باید گفت که اجبر و لا تقویض بل امر بین امرین جبریه و قدر
 پیروی عقل کرده و در وسط منکالات افتادند این بحث از علم ظاهر رفته اکنون علم باطن صحبت بیان
 کرده میشود آتی برادر حق تعالی میفرماید که بریختن اقرب الیه من جبل الودید یعنی اقرب الیه منکم
 آیات دلالت دارند که حق تعالی از مخلوقات قریب تر است از آنها با نهائس ایمان باید آورد که حق تعالی
 اقرب است با خلق و اقربیت و باخلق نه اقربیت مکانی است که مستلزم جسم است بلکه اقربیت بی کیف
 که عقل انبیا آن اه نسبت این اقربیت است بوسن کافر در آن شریک اند و یک قرب اقربیت دیگر
 که مخصوص است بخواص بندگان خدا قال الله تعالی ان رحمة الله قریب من المحسنین در حد
 صبیح قدسی آمده که یزال عبدی یتقرب الی بالنواقل حتی احبته فاذا احبته كنت معه
 الذی یسمع به وبصره الذی یبصر به الحق این اقربیت در درجات غیر متناهی است چنانچه لازمال
 یزالی دلالت دارد قال الله تعالی وان الله مع المحسنین وقال موسی ان معی وسیطه
 وقال محمد صلی الله علیه وسلم لا تحزن ان الله معنا این معیت و اقربیت در اصطلاح ولایت خوانند
 این دلالت که عبارت از اقربیت بی کیف است مستلزم علم حضوریست که بذات و صفات الهی متعلق
 باشد و آنرا علم باطن و علم لدنی و عرفان گفته میشود و چراست که ارام آنکه چون شخص را با ذات خود علم حضوریست
 که ممکن حصول صورت نیست و پیچیده در آن غفلت را راه نیست بخلاف علم حصولی که دائمی نباشد و
 غفلت از لوازم اوست پس بحق تعالی و صفات او که اقرب اند از وی بوی التبع علم حضوری متعلق باشد
 سوال اگر اقربیت مستلزم علم حضوری باشد پس کفار هم در اقربیت عامه شریک اند گویا از اقربیت
 خاصه محروم اند پس باید که آنها را هم علم حضوری باشد جواب نه انگ شریک معاصی مانع علم حضوری
 اوست که او با وجود اقربیت حق در حجاب غفلت از حق بعید است حق تعالی میفرماید فبعد القوم

الظالمین مولوی روم میفرماید و تو زنگار از رخ دل پاک کن بعد از آن که در را
 ادراک کن **سوال** اسباب حصول ولایت علم لدنی چیست **جواب** ولایت که عبارت
 از قرب محبت است ثمره محبت است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم المتجمع من احب متفق علیه
 و محبت از و چیز بدست می آید یکی آنکه با که آنرا در اصطلاح صوفیه جذب گویند یعنی محبت و شش از
 جانب حق خواه بلا و مصلحت چنانچه انبیا را باشد بواسطه تاثیر نفس شیخ کامل کمال اعنی پیغمبر و انبیا
 باشد دوم انابت که آنرا سلوک گویند یعنی زهد و ریاضت قوله تعالی الله یحب الیه من یشاء
 و یهد الیه من یشاء دلیل است بر هر دو طریق جذب سلوک و فعل صحابه بر سائر است دلیل است
 بر آنکه محبت شیخ کامل کمال اقوی طرق و صولست بحق قوله صلی الله علیه و سلم اتبعوا کما یدبرکم الله
 و قوله تعالی لا یزال عبدا یقرب الی بالنوافل حتی احبته دلیل است بر آنکه اتباع رسول و نوافل
 موجب محبت است و سبب قرب غرض که از تائید محبت محبت شیخ کامل کمال اعمال صاحب موافق
 شیخ حصول ولایت میشود **سوال** فائده که مرتب بر حصول ولایت علم لدنی باشد چیست **جواب**
 قرب الهی و تعلق علم حضوری الهی بمراتب اعلی صفات اعلی فوائد است دیگر فائده آنست که اعمال
 صاحب اتباع سنت بی اختیار مرغوب طبیعت او شود و مکروهات شرعی بالطبع مکروه طبعی
 گردد و کلفت تکلیفات شرعی از و ساقط گردد و حق تعالی در حق صحابه میفرماید و لکن الله یحب الیکم
 الایمان و زینته فی قلوبکم و کره الیکم الکفر و الفسوق و العصیان اولیاء هم الابرار
 فضلا من الله و نعمته رسول الله فرمود صلی الله علیه و سلم لا یومن احدکم حتی یکون همداه
 تبع لما جئت به دیگر فائده آنست که ثواب اعمال و زیاده باشد و رکعت نماز او بهتر از هر
 رکعت دیگران باشد رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده در حق صحابه لو ان احدکم اتفق مع مثل
 ذهبا ما بلغ مداحهم الا نصفه یعنی اگر دیگران مثل جبل احد زر در راه خدا خرج نمایند نزد ثواب
 یک پیغمبر یا نیم سیر غنم که کسی از اصحاب با خدا داده باشد ازین بیان واضح شد که در ظاهر شریعت و
 باطن تعاضد تلازم است هر قدر که شخص در استقامت بر شریعت کوشش نماید در مراتب قرب و علم باطن

انما
 از اخبار
 سلوک

افزاید و هر قدر که در مراتب قریب از زیاد است تفاوت بر شریعت حاصل آید پس معلوم شد که
 آنچه مثال میگوند که علم باطن با علم ظاهراً مخالفت دارد باطل و غلط است ان اولیاء و الا المتفقون و لکن
 اکثرهم لا یعلمون **سوال** از تقریر سابق ظاهر شد که علم باطن علم حصولیست بیان تقریری آنکه
 آن نسج علم حصولیست و حاصلست در قیل و قال نمی آید بپست این معیان و طلبش بخت است و آری
 که خبر شد خبرش باز نیاید پس جماعت اولیاء الله که از حال و مقام خود خبر داده اند و از مراتب و
 و قرب و دور و تدلی گفتگو کرده اند و درین باب مثل فصوص و فتوحات تصنیفات کرده اند این از حجات
جواب اینهمه گفتگو از علم حصولیست نه حصولی و بنا بر این علوم بر کشف است و کشف عبارتست از
 مطابقه عالم مثال بدان ای برادر که مثل دیگرست مثال دیگر مثل عبارتست از آنکه دو چیز از یک
 باشند و این در اربعه عالی و صفات و محالست مثال عبارتست از آنچه بیان مرا کند با دنی شایسته
 چنانکه گفته شود که بادشاه مثل آفتابست که عالم از وی روشن میشود و الا آنکه هر دو از یک جنس نیستند
 پس باید دانست که در عالم مثال از واجب نامکن مادی مجرود هر یک مثل میشود و یوسف علیه السلام
 سالها می خشک می بالهای بارش شخصی که صورت گاوهای فربه خوابیده نشان داده بود و در
 هر گرمی بدیده بصورتش می سیاده و دید که از مدینه بجهنم رفته و رمضان بصورت مردی
 خوشتر و دیده بر قیامت که حق تعالی بخواهد که مرتبه قریب ترقی در آن هر یکی از دوستان خود شکفت سازد
 او را در عالم مثال صورت مثال مرتبه از مراتب ظلال یا صفات یا ذات مینماید و صوفی می بیند
 که صورت مثالی از جای خود میسر میکند تا وقتی که از دایره امکان خالی شده بدایره ظلال صفات
 میرسد و خود را بظلال از ظلال می بیند که در آن ظل داخل شد بعد از آن می بیند که بمرنگ
 آن ظل میشود و خود را در آن فانی و بوجد آن ظلال باقی می بیند بعد از آن از نظر ترقی میکند و بعد از آن
 میرسد در آن فانی باقی میشود و همچنین در ظلال های بسیار و صفات و اسماء و اشیاء و بقا حاصل میکند
 ازین حال بگوید و خبر میدهد بپست هفت صد و پنجاه و دو نام و همچو سبز و بار و بار و بار و بار
 در چنین حال صوفی را تحصیل میشود که وجود من و وجود سایر ممکنات خیال مضمحل و همت موجود حقیقی

ذات حق تعالی نیست پس سیکه ازین جماعت غلبه سکر و شتیست میگوید انا الحق و سبحانی
 اعظم شانی و بر که ازین جماعت با وجود غلبه محبت از سعه حوصله شوق بغیر این مصحح است میداند که
 بنده است خداوند است آنچه می بینیم صورت شالی است که کمال خیال می بینیم صرعه بخوابند
 مگر موشی شتر شد و فریق اول اصحاب عدت وجود اند و فریق ثانی اصحاب عدت شهو و کسی از برتر
 پرسید که منصوب صلاح انا الحق گفته و بایزید بسطامی سبحانی با اعظم شانی گفته و سید المرسلین مابعد ناک حق
 عبادتک فرموده این تفاوت از کجاست آن بزرگ جناب اد که حوصله منصور و بایزید شل کو بزه بود و
 اندک آب از خود رفته و حوصله سرور انباشل دریای محیط بود با وجود و وفور آب در مقام عبودیت ممکن ماند و
 من مزید گوین طالب مزید علم شد ربّی و فی علما سوال از کل اولیا الله اکثر کلمات سر زد و که ظاهر
 شرح مخالف است در حق آن کلمات در حق آن بزرگان چه اعتقاد باید کرد جواب اگر ممکن باشد آن
 کلمات تا اول کرده بر محل جمع فرو د باید آورد و اگر ممکن نباشد و صاحب آن مقال زایل سکت
 او را معذ و باید دشت کلام المسکری بطوی که یرو مولوی میفرماید **ششم** چون پری پری
 شود بر آدمی میسر و از مرد و صنف مردی و در پری این حال این بود و پری بی اگر کار می بود
 و اگر صاحب مقال از اهل حوسه بقصوف غم و ملایم که در چنانچه در کلام الله و کلام رسول و کتاب
 همچنین در کلام اولیا الله هم قشاهات اند که عقل از ادراک آن قاصر است چون ذکر عبارت تنگ است
 و الفاظ در مقابل معانی که در اذهان عوام میتوان گنجید موضوع گشته و آن معنی که بر اولیا کشود می شود
 آنها الفاظ موضوع نیستند ناچار باستعارات و مجازات تکلم میفرمایند و قراین بر دست عوام نیستند ناچار
 بمعانی آن پی نمی برند و هر کس که از ان معنی آشنائی دارد و بر او آن پی می برد حاصل آنکه کلام اولیا
 نباید کرد و از غیر آگاهی که در حق دوستان او نیست باید ترسید که در حدیث قدسی آمده من عادی
 و لیا فقهی باید زنی بالحدّه دشمنی با اولیا دشمنی کرد نیست با خدا لیکن کلمات شایان که مخالف شعر
 باشد اعتقاد نباید کرد و حضرت شیخ الاسلام عبد الله انصاری براتی قدس سره میفرماید آلهی اولیا
 خود را چه آفریدی که ظاهرشان اسم قاتل است باطنشان تریاق نافع هر که بر ظاهرشان بچشم قاتل

اگر قرار شد و هر که باطن نشان پی بر حیات ابدی یافت آنگاه اولیای خود را چه آفریدی که هر که آنها را
 شناخت ترا یافت هر که آنها را شناخت ترا یافت مولوی دم میفراید شمعوی کار پاک را تا پس از خود گیر
 اگر چه ماند در روشن شمشیر در نیاید جان نخست به چنگ پس سخن کوتاه باید و السلام
 حضرت قیوم ربانی قطب محمدانی مجد و الف ثانی رضی الله تعالی عنه در حق شیخ اکبر محی الدین علی
 قس سر فرموده که منکر شیخ و خطرست و معتقد کلمات تطهیر شیخ نیز در خطر شیخ از اکابر اولیای اهد
 باید و است کلمات تطهیر شیخ را بر ظاهر آن فرموده و نباید آورد و طریق اسلام نیست نوشتن جمله و
 که در تفسیر قوله تعالی ثم دنا فقلی فکان قاب قوسین او ادنی اهل سنت و جماعت اختلاف است
 صوفیه بر حق تعالی حمل میکنند و بیشتر از آن قرب جبرئیل می فهمند خیر انهم حکیم تحقیق این امر بینه صفا مژ
 باعتبار روایات حدیث و هم باعتبار عربیت قرب حق تعالی ازین آیه فهمیدن نزد فقیران حج درست است اما اعتبار
 حدیث پس نبوی و غیره مفسران اصحاب حدیث وایت میکنند اناس بن مالک ابن عباس که میفرست
 و از غیر ایشان بن السلف قالوا انما جبار رب العزة قد لی حتی کان منه صلی الله علیه و سلم قاب قوسین او ادنی
 اگر چه ماکش رضی الله عنهما و بعضی مفسران این آیه را حمل میکنند بر قرب جبرئیل و مشار قول احتجاج نیست بگفتن
 و نزدیک است و در ذات حق سبحانه تعالی که این چیزها از خواص جسم است و این استیجاب و اجابت بقوله
 منه آیات محکمات هن ام الکتاب اخر مشاهات در قرآن همچنین مشاهات بسیار اند اگر
 علی العرش استقام و بقی وجهه ربک و ید الله فوق ایدیم و یا یتهم الله فی ظلمل من الغلام حسن
 این آیه را هم از آن قبیل میدانند که تا ویلات لیکه قائل میشود و اما من خبت العربیه پس بحث آنکه سو
 کلام است که حق تعالی میفرماید و ما یمنطق عن الهوا ان هو الا وحی یوحی علیه شدید القو و صرة
 فاستقام و هو الا فاق الا علی ثم دنا فقلی فکان قاب قوسین او ادنی فاقوسی ال عید ما او
 جمله علیه شدید القوی صفت است بعد صفت وحی او هر چه میگوید تو بر جبرئیل نیست بلکه بعضی تو بر جبرئیل
 بود و بعضی تو بر جبرئیل پس اگر از شدید القوی جبرئیل مراد باشد بر هر سه و وحی شده و القوی صادق
 نیاید و نیز قوله تعالی فاقوسی ال عید ما وحی هر چیست که مراد از شدید القوی حق سبحانه است جبرئیل

الا انشا رضائلازم آید و آن در کلام فصاحت است نیز و نو و متلی جبریل موجب کمال رسول کریم
 عیشو که پیغمبر جبریل فضل بوی و نیز هر کس که از نو و متلی جبریل مراد داشته پس گویا این آیه نزد
 حکایت از آن واقع است که رسول کریم جبریل را بر صورت اصلی او شب صد پیر فصل حبس عفات
 دیده بود و آن واقع حالیت بحکم ان بوالا وحی یوحی ربط ندارد و حال آنکه جمله شودنی فقتل که معنی
 بر جمله علیه شدید القصاص عطف صفت محی نمیتواند پس ظاهر شد که مراد از دو و سه
 قرب حق است بولوی و م یفرماید اتصالی بی کیف بی قیاس هست بالناس با جان بر
 نوشته بود و مذکور صوفیه اذ از لزلت الارض نالوا اهلها را بر نفس انسان سر و می آرند که
 صم بکرمی فوه لا رجوع والیوم فختل على اقوامهم و کلکونا ایدیم و تشهدا حرامهم بهما کما
 یکسبون در حق نهیان میگویند حال آنکه در حق کفارت صاحب من این گفتگوار فن اعتبار است
 تفسیر آن تفسیر قرآن هاست که مفسران گفته اند بر فن اعتبار اعتراض نیست فرو شده چپ
 از غرب گفت انجیا عشره بدرهم صوفی بشنید و از هوش رفت چون بهوش آمد و مردم از پرسید
 گفت اذ کان انجیا عشره بدرهم فکلف الشرا و شک نیست که چنانچه بر کفار صادق است که صم بکرم
 عسی بین الحق و قسم لا رجوع عن اباطلهم نهیان از غیر حق صم بکرم عسی اند فم لا رجوع عنه
 الی غیره چنانچه اعضا کفار بر آنها شهادت خواهند داد که موجب تغذیه آنها خواهد بود اعضا
 برای آنها شهادت خواهند داد که موجب تکرم آنها باشد رسول کریم فرمود که هیچ دلیل بقدر انال
 بخوانید فانه سنوالات مستنقطات یوم القیامة نوشته بود و مذکور نگمان میگویند که ایمان
 و لا ینقص و در حدیث آمده شد که ایمان تسع و سبعون شعبه افضلها قول لا اله الا الله
 و ادناها الا طاعة الادی عن الطريق تطبیق در آن چگونه باشد صاحب من چون رسول کریم
 ایمان را تفسیر کرده بقوله علیه السلام ان تؤمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله و الیوم الاخره
 تؤمن بالقدحیمه و شره و نیز از احادیث تواتر باجماع ثابت شده که اعمال داخل ایمان نیست
 آنکه اگر شخصی ایمان را در اعمال صحیح ندارد و مرکب کبار است انجام او بهشت است لهذا ابو حنیفه

گفته که ایمان که یزید و کلا یقین یعنی نفس ایمان که عبارتست از اقرار باللسان و اعتقاد و جازم
 بقول این یادت و نقصان تصور نیست چرا که در اعتقاد اگر نوعی ریب شک است ایمان نیست و اگر
 ریب شک نیست خبر است ایمان است این خبر در است بین النبی الاثبات پس ایمان یادت و نقصان
 گنجایش نیست لیکن چون از احادیث کثیره و از آیات قرآن یادت ایمان نقصان مفهوم نشود و سال
 الله تعالی الذین امنوا زادهم ایمانا و زادوا ایمانا مع ايمانهم ان الله لا يضيع ايمانكم
 و خود کلاک لهذا شافعی رحمه الله و اکثر محدثین میگویند که ایمان یزید و یقین چنانچه امام بخاری
 و صحیح و باب الايمان یزید و یقین نوشته است لیکن در فقیران نزاع گویا زاعی است لفظی چرا که لفظ اقرار
 باللسان تصدیق بالقلب نیز و فریقین مانع است از خلوفی النار و سبب دخول جنت است و او بعد
 القدر زیاد است نورانیت ایمان و کثرت ثمرات مرتبت مترتب شدن بران باتفاق از ائمه
 اواخر و معتدلات ساهی است پس نزاع لفظی شده و صوفیه علیه میگویند که ایمان اصورت و حقیقت
 صورت ایمانی همین است راست تصدیق بالقلب و علیه و اعمال صالحه است و اجتناب از مکروهات
 شرعی و از قبول مباحات حقیقت ایمان تصدیق ایمان اطمینان نفس است دلیل بر تصدیق و اطمینان
 نفس آنست که مقتضای طبیعت گردد و حسن بصری که در سلسله صوفیه گفته که اگر شخصی یقین
 باشد که در سوره اخلاصی دهاست پس محالست که آن شخص در آن سوره اخلاصی گشت گذارد و اگر شخصی
 گشت در سوره اخلاصی نهاد پس معلوم شد که او را بر بودن دارد آن سوره یقین نیست پس معلوم شد که
 هر گناه کبیره میکند او را بر وعیدات شرع یقین کلی نیست هر که را بر وعیدات شرع یقین نیست کافور است
 ایمان ندارد و چون از وجدان دریافته میشود که با وجودیکه بفضل الهی بر شرائع و مبدق رسول یقین
 قلبی نیست مهنداصد و محضیت میشود پس از بخار یافته میشود که جای که کفر باقیست آن نفس است که
 اماره است بالسور هر چه حق سبحانه تعالی بفضل عظیم خود اقرار زبان تصدیق قلب اسی دخول بهشت و
 نجات و نزع بقدر فرموده و انقدر ایمان است دل بود لیکن ایمان نفس هم مطلوب است بران مراتب
 شروط قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا بالله و رسوله این آیه مستفاد میشود که بعد ایمان ایمان دیگر

خل نبو و خالق محمد را بگوید نظر باشد و نسبتی که در میان وجود واجب و وجود ممکن متحقق است لفظی حقیقی است
 آن موضوع نیست ناچار بالمجاز برای اظهار قوت و ضعف اولویت و اولیة و صفات آن اصل و ظل و غیرت
 و میگویند که آنچه در وید تو و شهود تو بگذرد آن غیر حق است آنرا تحت لای نئی باید کرد و مقصود را
 این باید جست **عکس در آئینه** یا نماید مرد **دورینان** یا بگردد است **غیر ازین بی ندان**
 که هست **یا اللہ رب الارباب** چون از عالم باطن اینقدر کلام کرده شد دیگر فایده نقشه نشود
 باید دانست که کشف کونیه و کرامت داخل ماهیت لایت است نه از لوازم آن ماهیت و لایت
 همان خصوص کیف است لوازم آن ابتلاع شریعت و خرق عادات که بر ایست شریعت است و کونیه
 هم بطور می آید آری کشف الهی که عبارت است از دیدن صور مثالیة قرب همچون غیره مراتب است
 صفات و آئینه خیال خاصه اولیاء است مولوی و میفرماید **آن خبیالایک و اعظم العباد**
عکس مردیان بتان خداست لیکن خامه شامه نیست اگر اولیاء کشف الهی باشند بعضی کشف
 تفصیلی باشد بعضی را اجمالی بسا اولیاء باشند که از ولایت خود خبر نداشته باشند یا بدگری چه در
 صحابه کرام که باجماع اشرف و افضل اولیاء اند بودند که ولایت شان مخصوص قطعیه ثابت است که از آنها
 کشف الهی تکلم کرده الا وادوا و اعدا علم

مکتوب ششم نیز شیخ محمد قاضی مذکور در بیان شریعت مطهرت **حقیق**
 بسم الله الرحمن الرحیم و بحمدہ و الصلوٰۃ والسلام علی رسولہ وآلہ وصحبہ شریعت و فضیلت بنیاد
 مہربان و ستان سلامت بعد از سلام سنت الاسلام مطالعہ نمایند چند سوال فرستاده بودند
 جواب بعضی از آنها از مکتوب سابق میتوان دریافت لیکن باز نوشته میشود که آنچه جمالی میگویند
 که در میان شریعت و طریقت و اشرعیت و حقیقت تضاد است این از غلط فهمی آنهاست معنی شریعت
 و طریقت و حقیقت نفی دهنده اند شریعت در لغت بمعنی راه است لهذا راه عام را شارع میگویند
 اصطلاح اهل اسلام شارع عبارت است از جمیع اجابہ الہی صلی اللہ علیہ وسلم که راه است و اصول خدا
 و مؤمل محبت و یمن است صراط مستقیم که حق تعالی سوال کردن آن تعلیم فرموده بقرآن تعالی

الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم وایت است که حق تعالی همه
 انبیاء را بتسلیم آن ایمت بوده و قال الله تعالی شرع لکم من الدین ما وصى به
 نوحا و آلہ و اوحینا الیک ما وصىنا به ابراهیم و موسی و عیسی ان اقبولوا الذل
 ولا تشرفوا فیہ کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه الله یحب الیه من یشاء و یرید
 الیه من یشاء یعنی این شریعت که برای شما ای مسلمانان مقرر کرده ایم و بر پیغمبر علیه
 السلام بان وحی کرده ایم آن شریعت است که دین است درست کنید و تفرق روا
 ندارد یعنی هست خود را یکسو دارید یعنی قبله توجه جز واحد و لا شریک له نگردانید آنچه امر کرده
 اقتال نایز و آنچه منع کرده از ان اجتناب کنید و در امور مباح هر کاریکه کنید برای خدا کنید
 و آنچه که دوستی گزینید برای خدا و ابر که دشمنی گزینید برای خدا و خوف و طمع بخردی از کسی نکنید
 عن ابی امامه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من احب الله و انقض الله
 لا اعطى الله و منع الله استکمل الايمان رواه ابو داود و عن انس قال قال رسول
 الله صلی الله علیه و سلم لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من ولده و والدته و
 الاناس جمیعین متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ثلث من
 کتمت عنی و حده من حلاوة الايمان من کان الله و رسوله احب الیه صما اسما
 و من احب عبد الله لایبیه الا الله و من کرم ان یعوی فی الکفر بعد ان انقذه الله منه
 كما یکرم ان یلقی فی النار متفق علیه و قال الله تعالی قل ان کان اباؤکم و ابناؤکم
 و اخوانکم و ازواجکم و عشیرتکم و اموالکم فافترقتم فی ما و جھاد فی سبیلہ فترصوا حتی یتأمر
 الله بامر من یرید ان یحکم و اعادیت علومم شیء و کسل و قبیحی شود که غیر خدا دیگری محبوب و مقصود
 و منظور خاطر او نباشد پس متنبی اقبولوا الدین و لا تشرفوا فیہ کبر علی المشرکین ما تدعوهم
 الیه چیست متنبی اگر است بر مشرکان آنچه بسوی آن یمخوانی تو ای محمد آنها را یعنی قبله توجه

یکی ساختن بر شرکان تقیست پس سبک غیر خدای پرست از بت پرستان آتش پرستان و
 شرک جلی دارند و سبک با وجود ایمان توحید قبله توحید واحدیت ام نیز خالی از شرک نفس نیست
 و او را موسی کامل نتوان گفت الله یحیی الیه من یشاء ویهتک الیه من ینیب یعنی
 هر که خدا بخواهد احیا میکند خواه بلا واسطه مثل انبیاء و اولیاء یا با میان نشان درایت میکند خدا
 که رجوع می آرد بسوی او یعنی بحد و سلوک این دولت ایمان حقیقی میرسد و آفرین تقیر و واضح میشود که حق
 محمدی که همان شریعت ما را بنیاد است همانست که آنرا فقر اطلب میکنند و حاصل میسازند و اخلاص و مطلا
 حقیقت یگونی یعنی حقیقت شریعت است چیزی دیگر که آنرا جهال هند شریعت میدانند و آفرین
 سبکیم که شریعت عبارتست از احادیث و روایات و احادیث و روایات و احادیث و روایات و احادیث و روایات
 دوم اعتقاد قلبی حقیقت آنچه قرآن حدیث بدان ناطق است سوم تمسک اخلاقی یعنی ازاله اطمینان
 از کبر و حسد و هتد و حسد و حرص و ریا و سمعه و کل و مانند آن و انصاف با خلاق حمید و حق تعالی
 زهد و توکل و قناعت و صبر و شکر و رضا و مانند آن چهارم اعمال حجاج موافق کتاب و سنت کرد و
 اتمال اوامر و اجتناب مناهی اقرار بر زبان قطعه بدون این سه چیز دیگر لاشی محض است این سه دیگر
 که هست هر یک صورت است و حقیقت حقیقت اعتقاد آنست که اعلم استدلال در هر یک
 لایزال برسد امیر المومنین علی رضی الله عنه میفرماید لو کشف لغضا لما انما
 و ابو ذر غفاری رضی الله عنه گفته است هر که این سه را در نظر دارد و
 الرحمن با رزق تا که در دنیا استدلال است همیشه با یونانیان و امثالشان در بحث و جدال است گاهی
 گاهی غالب و حقیقت اخلاق بعد فنا فی نفس است و اگر نه دعوی محض است علمای ظاهر اخلاق
 سیه را پیدا کنند که آیات و احادیث بدان ناطق است اما خود را از ان پاك نمیکند که مقتضای اعتقاد
 الله ان تقولوا املا تفعلون شخصه از اولیا عصر ابو علی ابن سینا در مجلس و گفت که این سینا ادب
 نداشت و این سخن باین رسید این کتابی از تصانیف خود در بیان اخلاق و ادب ننوشت آن شیخ فرستاد
 و گفت من در باب ادب تصانیف چنین پیدا کردم شیخ گفت که من نگفتم که این سینا ادب

نداند بلکه گفته که ادب ندارد و کما استن چیزی دیگر است انصاف بدان چیزی دیگر و حقیقت اعمال جاری
 آنست که رسول کریم صلی الله علیه و سلم فرموده ان تعبدوا ربك كان ذلك ترواه یعنی دوام حضور
 و این بدون قلب میر نشود پس حقیقت ایمان حقیقت شریعت است لا غیر فقط اقرار بر زبان کردن
 تصدیق بالقلب نمودن و فرائض بظاهر بجا آوردن از محرمات بمقدور برپا کردن صورت شریعت
 و حقیقت شریعت همانست که مذکور شد شریعت از هدایه و صحیح بخاری و امثال شان خارج نیست لیکن
 از خواص آن خبر صورت بدست نمی آید و بحقیقت آن غیر عقید اهل سنت و جماعت که افعال
 العباد مخلوقه لله تعالی اگر باین سلسله حق یقین حاصل شود طبع و خوف از غیر خدا در دل نگیرد
 پس اهل سنت چنین است معتزله میگویند که افعال عباد مخلوق عباد اند لیکن عباد مخلوق
 خدا اند پس مخلوق مخلوق اند و لولا الواسطه عند عوام الناس در مقام تعظیم سلاطین و امار
 است عزالی هم در غفلت اند سوال چنان حقیقت حقیقت شریعت است لا غیر پس معنی
 صوفیه که میگویند حقیقه مرتبه الشریعه فی ذلقة چیست جواب
 در عالم مثال است از آنجا که بصورت قرب مکانی متشکل میشوند چنانچه در مکتوب سابق
 گفته ام و در ویت عالم مثال که آنرا صوفیه بکشف تعبیر میکنند قبیل و یاد در نام است
 از اخبار مکتوب بوده علی السله علیه و سلم الی یا الصالحه جزء من سنته و اربعین
 جزء من الذبیح و احیاناً در مرآة خیال بسبب بعضی عوارض انکسار میشود و لهذا در کشف غلط
 می افتد و گاهی در فهم و تعبیر آن غلط می افتد لهذا اولیا السله گفته اند که آنچه بکشف معلوم شود آنرا
 بسیار شیع باید بخیر الکریم و الف شرح است قبول باید کرد و آنچه مخالف شرع باشد آنرا رد باید کرد
 و آنچه باید دانست آنچه شرع از ان ساکت باشد آنرا قبول باید کرد و با احتمال غلط اند اولیا
 السله کسی امری نمیکند تا وقتیکه عالم ظاهری نیاموزد تا در زنده نهفته و خلاف شرع اعتقاد
 نمکند و نیز صورت شریعت بدون عالم ظاهری بدست نیاید و حقیقت بی صورت بدست
 نیست چون روح و بدست بدن بی روح جاد است روح بی بدن بیکار چون حقیقت شریعت

رسد گفته شود اولیاء شریف المومنون حقا و در درجات عند ربهم و مغفرت و ذرقة کرم
یعنی برای آنهاست درجات قرب نزد خدا و مغفرت گناهان رزق کریم در جنت رزق کریم
آخرجه مذکور شد چون معنی شریعت حقیقت در یافتی معنی طریقت در یاب طریقت لغت
نیز راه را گویند و اینجا مراد راه تحصیل حقیقت است بدان ای برادر رسول کریم صلی الله علیه
سلم که برای هدایت خلق معبود شده بود عالم را بیدار نشان زبان و جان و شایسته شریف
از باطل بسوی حق رهنویس شده بود و بکر میماند لکن الی صراط مستقیم شریف شده بود
شخص مسلمان میشد و رادل صحبت بقدر استعداد باطن انگس بنور هدایت کمالات ولایت منور
ملا میشد چنانچه آئینه در مقابل آفتاب میشود و بعد از آن بقدر حوصله و استعداد از کلام شریف
علوم ظاهری مینمود و بعد از آن در محبت شریف آنحضرت بسبب یافتن از مباحث از اوطاف
و اهل عیال جهاد مع الکفار و بذل النفس و اموال قیام لبالی میام ایام ترقیات بجد و جود
کافیه با نایب الدلیل و قیوم بالذمه و در شان آنهاست اندام جمیع صحابه از سائر نام
آمد بهترین اولیا بر جردنی از صحابه نرسد کسی از عبد الله بن مبارک که از کبار و نجیبین است
از مجتهدان این کبار و اولیا است پرسید که عمر بن عبد العزیز و اوین است منی بهتر باشند یا معاویه
عبد الله گفت الغبار الذی دخل انف فیس معاویه یقطن من اویس القبری و عمر المرقی
و تقاصیل در میان صحابه هم زیاده از آنست که تحریر توان کرد و لیست حق صلوات الله
قبل الفتح و قاتل اولئک اعظم درجه من الذین انفقوا من بعد و قاتلوا کافرا
یستوی القاعدون من المومنین غیر اولی الفضل و التیاجه فی سبیل الله
غرضیکه صحابه کرام تمام جمیع کمالات ظاهری و باطنی بودند و بمرتبه بودند که کسی بدان مرتبه نرسد
رسید حضرت محمد رضی الله تعالی عنه میفرمود و در قافله که ادبست انهم نرسد به این پس که
رسید زود و در بانگ جبرسم بعد صحابه قرن ثانی از اصحاب کسب ظاهر و باطن کردند و برین
نهی استفاده صاحب کمالات از السنه و قلوب نفوس شریفه صحابه نمودند و همچنین در قرآن

وینی فیدین العالمین خراب رباعی فارسی آنکس که ترا شاست مرا جگر کند و دوزخ و عیال
 خانان ایکنده دیوانه گشتی هر دو جهانش بخشی دیوانه تو هر دو جهان را یکی جز خرق عادت را نزد
 اولیا رسیدی قدر و قدر نیست مثل جز و موثر لب طلالن پیدا آمد و از غش نقصت خود
 عیب شمارند و یگوید الکرامه حیض الحال باعث نقصت آن بود که درین عین است و حب
 شهرت آن رسول صلی الله علیه و سلم حبیب من الشریکین شد الیه بلا ضایع دیده
 او دنیا و تحصیل حظ نفس دنیا و حب نقصان آخرت قال الله تعالی اذهبکم طیناک
 حیاتکم این رسول صلی الله علیه و سلم بر بویاخته بود و نقش بود بر بدن مبارک ظاهر شد عمر
 گریست گفت یا رسول الله فقیر و کسری در آن نعمتها و آنها دشمنان خدا اند و تو رسول الله بایمانت علم
 فرمود فیمات یا عمر اولئک فی عجل الله طیناکم فی حیاتهم الدنیا من حیوایم که بر آن
 خود رسم که انبیا و رسل و زانها همین حالت گذران کرده اند صاحب من اظهار صحت
 انبیا راض و رست که بر آنها دعوت کفار واجب است و کفار بدون معجزات یان نمی آورده و اولیا
 دعوت میکنند مومنان برای استقامت بشرع و تبیین حقیقت آن انبیا را که است فی مایه کرامت از
 اولیا و بعضی احوال مقتضای حال بنا و میشود و اختیار ایشان از شل حقیقت مانع میشد و میداد
 اکثر اولیا که ظهور کرامت از آنها بیشتر شد وقت مرگ حسرت کردند که چرا طایفه این را
 والله اعلم بالصواب

مکتوب مفقود بولوی تعظیم بزرگوار و تحقیق بر معنی قیومیت و شرح معنی مشق
 محبت با فواید و کلم

مولو بصاحب شفق مهربان من سلامت بعد از سلام است الاسلام و استیاق ملاقات است
 آیات واضح رای با داجد مد که فقیر را تحریر رقیه براهی و عافیت است احوال مستوجب شکر
 حق سبحانه تعالی الشفق بر سلامت برسد و او شاد و فیض ستر دارد فقیر ذات غیر نفی العینیت پیدا شد
 دمای خیر میکند که الله اشاکم و بارک الله فی بکاکم بلخ مرسله بخدایت بی بی صاحب

پس در عالم ذات نیست اینست تا دوستی است در ظاهر محقق و مراد از اینست و میگوید که اگر
 صفتی در جهان واحد نیست چون طلال او وجود مستقل نیست لهذا با عرض میگرد و با بالجار و ازین
 بودی و در میسر مایه بیست و دو جو است همان چون کلبه کالهر را و در کلبه و آب
 اینست گفتار و نگار است در حدیث در صفاتی الهی فیما بین الصفات الهی در حق من حق آمد که
 از نجاست قوله تعالی فی القرآن المجید انکارم که در حق از قیوست و تعالی باشد یعنی قیام هیچ
 محض نیست تعالی قیام قیام آن مجید و کفار ازین الطبع دارند که میباید همچنان حاکم و خداوند
 بلکه از افتاد آن در گذشته محبت میکنند از آمدن سوال از جنس ایشان ای برادر حق تعالی بعضی
 خود را که محض فضل و تفضل سرور کائنات بر کمال است نبوت سرآمد و او از ذات محبت است
 می بخشد و تجلیات الهی بروی فیضان نماید از زبان او را ذاتی موهوب و عطا میفرماید که قیام و حیا
 وجود این کس باندازد موهوب میباشد و قیام ذات موهوبش بذات است موهوب و در کمال است بود
 رسالت است هر که کمال است رسالت کمال است هر که کمال است اولی العزم قیام یوست است با مقام حق
 هم رسالتی نیست الا ما اشار اسدین اگر شخصی را حق تعالی بآید و است سرفراز فرماید آنقدر قیام نام عالم
 که حکم از این در ذات موهوب و میباشد و قیام ذات او بذات حق جل جلاله کس که حق تعالی این
 میسر فرماید جنات ابل السموات الارض که با برادر او از جنات است او میفرماید جنات ابل السموات الارض
 من یشاء والله ذو الفضل العظیم است آنکس که حقیقتش باشد او بهتر از همه باشد
 ملا گوید که رفت از فضلک سرزد گوید فلک با جود است صلی الله علیه و سلم
 قلمی من موهوبه بود که چند کلمه عطا و فیض است باید نوشتن حقیقتش بر این است و در حالت می
 و تا ریا نه قوله تعالی اتاب من الناس بالبر و تقرب انفسکم و انهم یقولون الکبریا فلا تشرکوا
 تعالی یا ایها المؤمنون اتقوا ما لا تفعلون کذبوا عند الله ان تقولوا املا تفعلون ان
 ما رسیدار دیگر نظر بر یکیه مقصود ازین که یا نه قیام از امر معروف انتها میگردند تا بر قیام امر تا نوشته
 سخن که از سر ییم تو شاید بر بسم الله الرحمن الرحیم ای برادر یا شاه و فقیر و عطار و کنان بهی ای

من تنفید باد و این گرامی و شایسته علم الشان کثیر العطا یا و الاحسان سب مع القهر مان فقیری را
 اند و او را موقع انعام و احسان قریب منزلت رفیع شان فرماید فقیرانان باد و او را و اگر سب
 راسخ بحسب اختیار کند آن فقیر را چه بای گفت علاوه برین در صورتیکه در دستور حسین پادشاه الکرسو
 و انکسار احادیثه کبر و قهر مان سلطان التبه شغسی قتل آن پادان فقیر باشد پس برین قیاس باید کرد
 که سب از همین انقضات طلال حال غفلت دیگر یا بعد از السوی خود سخاوت و سیر یا من یقرب الشان
 در اینجا و محبت در این رسالت فرستاده او را السوی خود بخواند و بختیای بهشت سر عیبه نعمتها
 در شوق میاز و در محط عذاب و در قیوم و غیره کند و این ناکس از عجب منزلت او را و اگر داند
 این را و او را بهر آن که بهر چه بود و میراند که او تعالی حاضر و ناظر است بیگانه هیچ چیز بر وی مخفی نیست
 و در هر عتی هست نقل است که زنی پرده نشین پیش قاضی آمد و فرمود که شوهر من بی دیگر میخواهد او را
 و در نزد او رفته قاضی گفت که او را از ان منع نمیرسد عتی تعالی میفرماید فاکس اما طاب لک و هو النساء
 ای و از ان در این گفت که ای قاضی اگر بر عیبت محجوب چنان منع نبودی حسن حال خود را
 بر تو نشان میداد و انصاف میخواستم که شخصی که مثل من صاحب لریا میسر شاز من و دیگر داند و بداند
 و او را و او را بگوید روا باشد اتفاقا در ان مجلس صاحبی نشسته بود و غره ز و بهر هوش شد و او را و او را
 و انکه حالش بدید گفت بقیه که این سخن گفته بافت نداده که این ضعیف یان حسنی که دارد
 و او را اگر محبت است که با منع نبودی حسن حال خود را و انصاف میخواستم که کسی را که صاحب
 من میگویند انرا در گذشته کسان بالاق در امور لاطال مشغول شود او را چه بای گفت بل بیعت
 در من این بکون مثل و لیس بکون فاطلین تحب انسان اگر حق تعالی را تصف صفت
 و این حال حال اند و خیال کند که حق تعالی صبح و بصر و علیم است این بر وی غالب است ولی فقیر
 و در عیبت بر وی غالب شود و یقین است که از ان مضیبات و احتراز نماید و در طاعت او بکوشد و چون اند
 و ان طیفان او در عیبت میاز و او را با عیبت چه آید و در طاعت و عبادت و تسلط و شود و حکم المم
 و عیبت در یابد و از عیبت اقرمیت بذات بخت سده اند حضرت شیخ زکریا بیان عیبت

قول کند و اگر خواهد که خبر علم دارد و آنها را با آب کند بخت ملک آنها طاعتان اند و در چنین روزی
 مسلم آید و که در مثل و کوان ایل بیرون چون از آن سرور غدر کردند و مندریل عمر و انصاری و غیره
 هرگاه که اس از فرار بجایه ضعیف اند و هم جمعین قتل کردند آنحضرت میل علیه و سلم است و در
 و برآنها من بیکر و آنرا این آیه نازل گشته و از این منبج شد و مروی است که جبریل علیه السلام فرمود
 فرمود و گفت یا محمد لی اس علیه و سلم ان الله ما بعثک نذیرا ولا مأسا یا انما بعثک نذیرا
 لا یحکم الا هم و فی الا یتبیین براین تعالی برای این سبب نفرستاد و دست برای رحمت فرستاد و در
 در فتح البیت که صحیح کتب و انقض است مروت که چون امیر المؤمنین از اصحاب خود متفقد کار
 شام را لعنت میکند فرمودانی که این نکو نو است باین سبب که او سیدارم که تمام کند که
 باشد و جواز این است که جوی روایت کرد و که قاضی ابویعلی در کتاب خود متجدد الاصول
 از اصل بن احمد بن ابراهیم روایت کرده که گفتم پدر خود را که ای پدر مردم گمان میکردم که امر و مردم
 میداریم احمد و گفت که ای پسر کیکیه ایان بخدا و رسول او باشد او را دوستی یزید بگوید
 و بر لعنت نکرد و شود بر کیکیه ابروی کتاب خود لعنت کرده گفتم در قرآن که جابر بن عبد
 احمد گفت فقل عسی ان تولیة توان تفسد و افی الاارض و تقطعوا احامکم و
 لعنهم الله فاصهرهم و اعلمی اصهارهم یعنی قریب است که در کردالی کنید تمام مردم و و این
 زمین قطع ارام کنید و گفته که این آیه در بنی هاشم و بنی امیه نازل شد و بنی مرادیان و عباد بن
 خود غلبه کردند و فساد نمودند و قراة امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است که خوانند این قول بعد از
 داد و کسر لام بنی النعمان یعنی ان تولیة تعالیها انما السائر و الا و جاز و در هر صحرای
 از لعنت الذین لعنهم و فاصهرهم و اعلمی اصهارهم یعنی ای مردم و وقتیکه بر شما با شما
 قریب است که شما همراه شان در فتنه و فساد برآید و در کاری آنها کنید آنها باشند که لعنت خدا بر آنها
 باشد و که دیگر کند خدا آنها را از حق دلیل و دیگر اگر که حق تعالی در قرآن میفرماید ان الذین یؤمنون
 الله و رسوله لعنهم الله و الاخرة فاصهرهم و اعلمی اصهارهم که مرا و از این خدا ایدار اولی باشد

است یعنی بود و در اولیای ائمه و درین صورت مختلف رسول انجیل عطف خاص است
 و یا در تمام ائمه مختلف جبریل را که در میان این تاویل است حدیث قدسی که خارج
 قال الله تعالی من عادی لی ولیا فقد باءضرنی بالحق اریتمنی بهر که یا ولی خدا
 برای منک برانگیختن ایما را امام حسین علیه السلام که سرش بر دینار الله است ایما خداست
 رسول الله علیه و سلم با هر است رسول فرموده صلی الله علیه و سلم فاطمة یضعه منی
 یعنی ما اذا احاطت فاطمة علی بنی فاطمة پاره ایست از من آنچه خوش بکند و از خوش میکند چرا
 را آنچه ناخوش میکند و او را و اخراج احمد بن ماجه و الحاکم ان البیضا الله علیه سلم
 من الحسن فقد احب ومن البیضا فقد ابغضت و روی احمد بن الحاکم فی الاذکار
 عن یحیی بن مرزوق حسین بن و ابان بن حسین احب الله من احب حسیما و ابی
 عن جابر و ابی کر و نمان بنی حدیثی الحسن یقتل بارض من ارض العراق
 بکلمة من شئت ذلك منک و البیضا من ائمه عادیست و لایست دارند برانگیختن
 بنی امیه را از آن سرور است صلی الله علیه و سلم و ابان بن عباس مرویست که این آیه در حق
 بنی امیه و فیکه شافقان بروی تمت کرده در تفسیر کاترین جم معلوم میشود که سر از اوج
 ان الله اکبر و ایما را برپا کرده و ایما را کرده و شتی لعن شده و همچنین است حکم که
 بنی امیه است که رسول فرموده صلی الله علیه و سلم الله احب الی الله و هو شر ضامن بعد
 بنی امیه و من البیضا فیضهم من اذاهم فذلک اذی من اذی فقد اذی الله
 بنی امیه و اخذ دواء الذم من عید الله بن معتقل و نرندی و حاکم ابن حنبل بر حسن بن
 روایت کردند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم را نموده شده سلاطین بنی امیه بر بنی امیه
 ناخوش و رنجیده شدند برای تسلی آنحضرت صلی الله علیه و سلم اما اعطاک الله الکثرة
 القدر لیل القدر حیر من الف شهر الکبای بنی امیه نازل شده تا سمیه انی گفته بود
 منی امیه هزار ماه بودند که منی از روز سلطنت یزید تا انقضای سلطنت

از اهل بیت نبوت امانت کرد و بی حرمت کرد ناموس آن سرور را و لشکر بردید و فرستاد و عمارت کرد
 و مسجد رسول صلی الله علیه و سلم که روضه السیت از ریاض جنت خراب کرده و در واقع حرمه چیز را که
 زبان از بیان آن کوتاهی میکند و تحقیق بر بیت اندر و عجب آمدن بر آن که نوا می بود و پسر بن عبدالمطلب
 بود گشت نزدی از سان دایت کرده که حجاج کی از علما مان برید بود کسانی را که در پیش شش و بیست و پنج
 و تابعین یک یک و دست هزار کس شمار آید و مسلم دایت کرده که و قیام حجاج عبدالمطلب بر کشت
 اسامی نبشانی نگرفت که رسول فرمود صلی الله علیه و سلم ان و قیام کرد ابا و صدیق و الله
 قرأیناه و الله البید فلا اخالات الا باه فال عبدالمطلب بن عبدالمطلب بن عبدالمطلب بن عبدالمطلب
 ابن یوسف یعنی هلاک کنند مسلمانان حر دیت که برید روز یک حسین علیه السلام کشتن حاکم
 فخر و مضمون آن نبیا آنست که امروز از آل محمد صلی الله علیه و سلم انتقام کرده ایم از در خشم
 آن ابیات این بیت است و دست من جذبا از لطف من نمی احمد کان قد
 و عمر احوال گفت گفت فان حرمت یوم اعلی دین احمد فخذ باعلی دین سح بن ارم و علی محمد صلی الله علیه و سلم
 سلم را بر سر اسب سیکر و در میان هزار ماه درین گراهی فرست یافتند بعد از آن حق تعالی الله
 انتقام کرد و چنانچه از قاتلان یحیی بن کریم انتقام کرده بود تا آنکه کسی از آنها باقی نماند و دست که سر
 حضرت امام حسین را پیش برید و پیر زانجامه بر صورت او می فرو دادند بران صورت مرقوم بود بیت
 ان حواءه قلت حینا شفاعه حده یوم الحساب از آن اسب برید و کلام است
 که نوشته است گفت از قدیم مرقوم است اندام که کدام کس نوشته است و فضل که بر برید از روایات
 ثابت میشود پس اوستی این است اگر چه درین گفتن فایده نیست لیکن این است که بنویسند فی القیام است
 والله اعلم

کلمات قدسیه

بسم الله الرحمن الرحیم بعد و صلوة بعد از آنکه بر قدر که اوقات در ترجیح نسبت حضرت علیه السلام
 نیست بایست و طالبان خدا را از جان عزیز تر باید دانست چون مایه بکمال خفا و سرور است

زما اگر کسی اندک توجه بجای خدا میکند سیف برکات فزون از می بیند پس طالبان ابریا رنگش را بگریه
مشغول خدا بایکدیگر مشغول نشاندند تعالی بر او رحمت می آرد و خود و مجد تمام باقی عمرش است و اجرت
از بدعت زمانه غریب و سموری اوقات از غیرات و ترک مخالفت با غیار و مودظن در نفس خرد و حسن
ورق و سائر انصاف استقامت باید فرمود و استقامت خود و الکرامه است و بیا نش برجا است
تو در ولی بنظر این آنگاه که پروازد بجای جان چو تو باشی بجای که پروازد از الله معکون ایما گشت و کس
امثالک در السلام نسلک و رحمت الله و مکرانه و الحمد لله و الصلوة علی رسول الله و اله
الله اغفر لی و الاخوانی و الدین و الارترقی و ایا هم کمال متابعت سید المرسلین صوافقه
صلی الله علیه و سلوة علی العلیین امین یا رب العالمین -

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی خلقه من اصحاب المسلمین و ارحمهم المسلمات و علیها
بیتة سلاخیاء و افضل الرسل و الایمان من هو الایة الالهی لمقبر و من هو النعمه
العظمی لمقتدم صل الله تعالی علیه علی الاله و اصحابه اتباعه اجمعین و اشکر علی ما هدانا لهذا
و بیا ان علی و فقه لاقتباس انوار علمائه الله الحین و اولیائهم الکاملین خلفاء التبیین
الفاروق و الامامین و الخلفاء ثلاث السید السند هم الدین عبد القادر الجیلانی
غوث الثقلین و الدینی الفاضل الکامنا معین الدیر حسن السنجری و صلی الله علیه و
اسلامهم و اخلافهم اجمعین و ارجوا من فضل تعالی ان یمیت علی اتباعهم و محبتهم و یلقینهم
فی حار القراد و ما ذلک علی الله بغیر بر بعد از مد و صلوة و غیره محمد شاه الغیب نمای حقیقی و
پانی نبی میوید که غلامین عاسی هشتاد و سال بید و یقین که عبارت از مرگ است بر سر آمد و وصی که اندک
چند طریق و بیست مرای اولاد و اصحاب باقی نویسد که رعایت بعضی از ان برای ذات فقیر بفرستد و وصی
و برخی از ان برای و ستاین و فرزندان بنده و وفی دست اگر نوع اول ارامیت خواهند کرد و در حق
از ابا نشو و خواهم شدیق تعالی جزای خیر خواهد داد و در عاقبت و انکله خواهند شد و اگر نوع ثانی را

رعایت خوانند و ثمره آن در دنیا و آخرت یک خواهند دید و گرنه نتیجه خواهند دید نوع اول آنست که
 در خمیره تکفین و غسل و دفن رعایت نکند و دو چادر زرانی که حضرت ایشان شریفی اند و عیال
 فرموده بودند در آن تکفین نمایند و علامه خلاف سنت است و در نیست نماز جازه بجا نیست که قیام
 صلح مثل حافظ محمد علی و یا علیم سکنه یا حافظ پیر محمد بجا آرند و بعد یکجا ولی سوره فاتحه هم خوانند و بعد
 مردن من سوم دنیوی مثل دهم و بنهم و بیستم و شصتمانی برسی پنج کنند که رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم زیاده از سه روز ماتم کردن فائز نداشته اند و اهرام ساخته اند از گریه و زاری زنمان را بنسبت
 بلینج نمایند در حالت حیات خود فقیر ازین چیز با راضی نبود و با اختیار خود گردان از کلمه و در دو دست
 و از این استغفار و از مال حلال صدقه فقرا با خفا داد و فرمایند که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود
 الميت فی القبر کالعریق المتغوص بنظر حرق ما لم یحق عراب او یج او یصلد بنی بعد حرق من
 در ادای دیون من کوشش بلینج نمایند فقیر در حیات خود نصف وضع نمک و املاک قصه که در
 ملک خود و هشت آنرا هشت سهام قرار داده سه نام بوالد و کلیم الله و سهام بصفه الله از یک
 سهام بفلان و یک سهام بفرزند آن فلان و یک بفرزند آن فلان فروخته بلینج من بخشنده بهر یک
 مالک حصه ساخته بود لیکن تا دم زینت خود و حصول خیم حصه با ولاد تبر و و خرمید ادم و باقی زیاده
 سه حصه کرده یک حصه برای نریج خود سه حصه و یک حصه بفلان و یک حصه بفلان بیستم بعد مردن
 من هم تا وقتیکه دین من ادا شود بین من تقسیم کرده حصه من بفرزند فلان من میداده باشد و او بلینج
 عید من بفرزند فلان ادا و مراد و در فارغ الذمه سازند تفصیل قرضها که در ذمه است در بنده
 اسباب رعایت و مره و اگر نوشته ام و حصه های نهی من بفرزند فلان است در ادای آن نهی
 نمایند و صبه شریف حضرت شیخ رضی الله عنه را هر یک بمقدور خود خدمت کردن لازم خوا
 دانند علی المومنین و لا یكلف الله نفسا الا و سعه افاقه در سال تمام ده من گندم و بیج شش
 رصه نقد بایشان میدادم ازین قرض نشود داده بگفته زمین چاه سیدانی و الاله و لیل القدر از
 طرف خود برای مرز الا لیل و صیت کرده بود و بایشان میرسد و من از طرف خود و صیت بگفته نام

ازین جای فرسوخ از وضع نگاه جای ایشان مقرر نموده بودم لیکن ایشان بران قبضه نکرده اند و
 گفتم دیگر و پیر نقد و مایه ایشان میبایست درین هم قف و نشود و موضع نگاه میراث بد پیری و بد
 سن نیست محض تصدق حضرت مرزا صاحب شهید است رضی الله عنه و را دای خدمت ایشان
 تقصیر نماید خود عهد بگیرد بر این پس ناگاهان مغیره است آنست که دنیا را چندان معتبر ندانند اکثر سال
 و طفلی و اکثر در جوانی می میرند و بعضی پیری میزند تمام عمرشان هم در اندک فرصت مثل باد میرود
 نیز مانند که کجاست و ساله آخرت که انقطاع پذیر نیست بر سر پادختن میفرماید اذ السماء القطر
 الی قوله علمت نفس ما قدمت و اخوت المی باشد باین لذت قلیل که آنهم بسیار کشتی میبردند
 لذات قوی دائمی را بر باد و وبالآلام و بی گرقار شود و لغو باشد منهایس جایگاه مصلحت و
 مصلحت دنیوی با هم متعارض شود مصلحت دینی را مقدم باید داشت کسیکه مصلحت دینی را مقدم
 میدارد دنیا هم موافق تقدیر بوی میرسد رسول فرمود علی الله علیه و سلم من جعل المصوم هم
 واحدا هو اخوه کما الله هو دنیا یعنی بر که مقاصد خود در یک مقصود و منتهی سازد مقصود
 آخرت منظور و اذ کفایت کند الله تعالی مقصود دنیای او را و کسیکه مصلحت دنیوی را مقدم دارد
 نگاه باشد که دنیا هم او را دست دهد چنانچه بیشتر درین عالم بهین است پس خسران دنیا و آخرت شود
 اگر دنیا دست دهد و ایندک فرصت و مال پذیرد و خسران ابدی لاحق شود و فقیر بچشم خود بهر ارا
 مردم را دیده که بدولت سید باز از آنها اثری نمانده فقیر و برادر فقیر و پدر فقیر و جد فقیر بخدمت
 قضا مبتلا شدند هر چند آنچه میباید حق این خدمت را نمانده خصوصاً ازین فقیر بر تقصیر که بیشتر
 عمر در زمانه فاسد تر یافته از نیت نادم و مستغفر ام اما بجز الله تو میطیع ازین خدمت نکرده ام
 و از اکثر انبای روزگار نوعی بخوبی کردم احمد شد علی و لک از نیت فضل الهی اسید مغفرت دارم
 مقصود اصلی در نیت فقیر همین است اما بکرت بهین عمل علیه السلامان بلکه بنود هم هر کس که طلاق کرده
 معزز داشته و غنیمت شمرده و اگر نه علما بهتر از من موجود اند کسی نمی پرسد و از باطن کسی دیگر از
 چهره است این غنیمت بر آنکه اگر مصلحت دینی راه را دنیا مقدم داشته شود دنیا هم از وی گرفته

نیست و در مصرعه میبرد و آن مرد متقی پس از فرستادن من کسیکه خدمت قضا اختیار کند
 طمع و خاطر داری ناحق را داخل نه و بدو روایت معتبره می‌بخشد و عمل نماید و از حاکم تقدیم مصلحت دینی بر مصلحت
 دنیوی آنست که در ناگهت دینداری است منظور دارد چون درین ماه درین شهرند و این انصر
 بسیار شیوع یافته است شرفا بشیر بر علو است بر فادحیت نظر میدارد و محال است عایت بن باید کرد و
 کسی رضی یا ستم برضی اگر صاحب دولت و عالی نسب باشد نباید و در روز قیامت سزای دین
 تقوی هیچ کار نخواهد آمد و نسب نخواهند پرسید و هر که درین ماه فلان این فلان چیزی نیست
 و دولت اعتبار ندارد که شوق از تداول است المال غایب و هیچ باید دانست که اکمل
 الاکملین از نوع بشر بلکه از ملائکه هم سید المرسلین محمد است صلی الله علیه و آله و سلم هر کس بر قدر بماند
 شباهت بهم رساند در باطن ظاهر و صفات جلی و کسی علم و اعتقاد و عمل و عبادات و عبادات اکمل
 همان قدر کامل باید دانست هر کس در شباهت و چیزی از آن قاصر است همان قدر ویران
 باید دانست و انداخت کمال اتباع سنت سینه که اولیای نقشبند را اختیار کرده اند گوی مسقط
 برده اند و همین کمال شباهت بجهت کمال متابعت دلیل است بر فضیلت شان و اگر محبت قاصد میان
 از کمال متابعت انتخاب کوتاهی کند و براداری و اجابت ترک محرمات مکروهات و مشبهات عبادت
 و عادات و معاملات و خصوصاً در معاملات قاعت کند انهم بسیار غیبت است و کثرت نوافل و ایستادن
 ستمات و کمال اشتغال بنین و عبادات و عادات از دسترس شود رسول فرمود صلی الله علیه و آله
 و سلم من اتقى الشبهات استبرأ لدينه و عرضه و من وقع في الشبهات وقع في الحرام
 احدی ثقی الصبیحین یفتیان میفرماید ان اولیای الله المتقون نیست و ستانند ان یفتیان تقوی
 عبارت از ادای اجابت ترک محرمات و شبهات است و از کثرت نوافل و ایستادن ستمات و عبادت
 و زائل نفس است از نفاق و محبت کبر و خد و حسد و ریاء و طول الی و هر من دنیا و مانند آن
 بعد از آن محرمات که بافعال جوارح تعلق دارد و در کتب فقه مینماید و اگر محبت دین بر همه کس
 کند و از شومی نفس و شر شیطان مرتکب محرمات شود پس این اجمال حقوق العباد باشد از آن

باید کرد حق تعالی که دست پیران عظام شریف اند آنجا می فرستد حقوق العباد و در شش نخی آید
 آیات و احادیث و در باب بسیار این قیمة محلی آن نتواند حدیث المسلم من سلم المسلمون
 من لسانه ویدره و حدیث ان محب للناس محب لنفسك و تکره لخصم ما لک و کفر بنفسك
 در تنجاف نیست ~~شعر~~ باش در پی آزار و بهر چه خواهی کن که در شریعت اغیر ازین گنا نیست
 یعنی غیر ازین مثل گناهی نیست و یگانه از اصلاح که برای دین و دنیا مفیدست آنست که از اتباع خود
 وزن و سز نه و نو کرد غلام و کنیز که رعیت یا بر یک چنان معاشرت باید کرد که آنها را شایسته
 بود و دست دارند و از کثرت اخلاق و غمخواری و عدم تکلیف لا یتطابق در عایتها بجان گردیده باشند
 اگر آنکه بعضی از آنها از حد یکدیگر اگر ناخوش باشند آن معتبر نیست و قبول آن خود را از ادب و
 فرمانبرداری و ضد سنگداری رضی دارند مگر در آنچه بمعصیت امر کنند رسول فرمود صلی الله علیه و آله
 و سلم لا طاعة للمخلوق فی معصیة الخالق و باقران خود را ز فرباد برادران و دوستان و
 هم صمیمان و محبتیان با خلاص محبت و غمخواری و تواضع باشند دنیا جای مناسب برای معاشرت
 دنیوی تا جمیع تعاطع نکنند هیچ فایده بر باد نشده مگر و قبیله با هم منازعت و مخالفت کردند و از گناه
 اندیشه دشمنی باشد آنها را با حسن کنونی شرمنده و سرنگون باید کرد و بیت آسانش و گویایی
 این دو صریح است و باد و دستان تملط باد دشمنان ما را الله قال صد تعالی اذفع بالذی
 هی احسن فاذا الذی بینک و بینہ عداوة کانہ ولی صمیم و ما یلقیها الا الذین صبروا
 و ما یلقیها الا ذو حظ عظیم اما بنزعناک من الشیطان ترغ فاستعذ بالله
 هو السميع العالیم یعنی دفع بهی کن بخصیلتی که بنویزست یعنی بدی دشمنان بر نیگونی کرد
 آنها از خود دفع کن پس ناگاه شخصیکه در میان تو و او دشمنی است دوست و محب خواهد شد و نمی کنند
 آنچه بنین با گناهی که صبر میکنند و مگر گناهی که صاحب نصیب بزرگ اند و اگر دوسوسه شیطان بر او بیند
 که مانع شود از خود بخواند پناه جوی بخدا برستی که خدا سمیع و علیم است این حکم در حق کسی
 که با وی برای دنیا دشمنی و ناخوشی باشد اما کسی که خالصا با وی دشمنی باشد مثل کفر نفس

و خارج و مانند آن از آنها واقف نگذنا که از عقاء فاسد و توبه نکند اگر چه پدر یا پسر باشد قال
 تعالی یا ایها الدین امنوا لا یفقد واحد منکم و عدو که اولیاء الی قوله لا تنفعکم ارجاسکم
 ولا اولادکم یوم القیامة بفصل بینکم در فاندان فقیر همیشه علما شده آمده اند که در عصر
 ممتاز بود و در فاندان فقیر احمد این دولت بهم رسانیده بود و در فاندان بیایر خود در غفلت گردید
 و معفو السرا بهر چند خواستم در تحصیل این دولت تن ندادند حسرت است اینقدر عبارت ثنای که گفتید
 اعتبار ندارد و باید که خود هم درین امر اگر توانست که ششش کند و فرزندان خود را سعی کند که اینقدر
 لازم کسب نمایند که هم در دنیا و هم در عقبی شمر برآید است علم است از دانستن حسن و قبح
 و اخلاق و احوال و اعمال که علم عقاء و علم اخلاق و علم فقه متکفل است این علم به و ن در یافتن
 اوله از قرآن و حدیث تفسیر شرح احادیث اصول فقه و دریافتن احوال طبعین خصوصاً علم
 اربعه از هم است و لغت و صرف و نحو صورت نمی بندد و در اکثر کتابی بعضی روایات بی اصل
 نوشته اند در یافت حال صحیح و یقیم مسائل بدون این همه علوم نمیشود درین علم سعی باید کرد و خواندن
 حکمت فلاسفه لاشی محض است کمال دران شل کمال نظر بانست در علم و تحقیق که یقینی هم
 از فنون حکمت یا ضعیف یا مطلق که فادام همه علوم است خواندن البتة مفید است
 فصل چهارم در کتاب حضرت مولانا شاه ولی الله محدث دهلوی رح

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مکتوب اول بنام مرزا صاحب - غذای غرض جل آن تیسیم طریقه احمدیه ای سنت نبوی
 و برگاه داشته مسلمین را متمتع و مستفید گردانا و از فقیر ولی الله محضی عنه بعد سلام محبت شایسته
 منیر منیر باد - صیغه شریفه که شون بود با انواع الطاف در و فرمود و فقیر ناد و شفقت سالی داشته
 این فقیر ذوالا و د فقر نمود و احمد سکه اهل این در ماندگان یکیند ازین ممر و قها مستحکم گیر و دوا حسن است
 الیکم و ذکر کنم الله تعالی همین غنده بابت آمدن و رانی و نیامدن او اشارتی رفته بود و محمد و ما منتظر او
 داعیه الهی برای خیر می دارد و شوق حقیقت آن حال نمی شناسد تا حال بیج داعیه شده است بلین و همین

نتوان گفت قلمی شده بود که بعضی قائلان را بصورت اصولی خواهم نوشت خاطر شایق آن قائل است مذکر
 که زود آن عهد و خبر گردد - مولوی شادانده صلاحی چون استماع نمودند کتب سه بلکه عشره و اندو
 انجمنی به جهت سالی توقع است که اندیشه ظهور رسد و بعد از آن احرام محبت شریف بنزد هر قدری که
 وقت شریف گنجینه بکشد و کلمه محبت افزای این فقیر شکسته بال میاید بود و السلام مکتوب و هم
 نیز بنام مرزا صاحب - خدای عزوجل آن قیم طریق احمدیه خصم مطرئیه صفویه و ما آن تعلی با انواع
 فضائل و فضایل را در گاه و سلاست داشته ابواب برکات بر کافه نام مفتوح گرداناد و مکتوب گرامی
 نمود بر محبت مزاج شریف حمد آلی بجا آورده شدن بعد کرده اخیری اطلاع بر محبت مزاج یافته باشد که سبب
 سرور خواهد بود این مرد میخواست که پیش از وقت معین مقصد خود حاصل نماید مقصود بزم بر هم خورد و بزم
 اینجا آمده و آنچه از توبه و تبری از اعوان سوی تقریر نماید خالق خطرات و مالک ناصیه بکشد آن سبب
 فقیر زاده با التماس و مارد حق خویش تمیزی اند - شاه اهل اسلام صاحب با نیست اندام سبکین فقیر برده کرد
 و میباید درین بحث چندین مره ملاقات شده و خیر و عافیت همیشه می آید شایق ملاقات شریف اند
 و السلام مکتوب سووم نیز بر مرزا صاحب - شیخ الاسلامین با فادات قیم الطریق الاحمدیه و روی یا نشی
 الطریق تجو بهات النفس الرقیه سبکین فقیر ولی احمد سلام محبت شام میرساند رقیه کریمه درود فرمود
 احمد مدلی سلامتکم و ما یحکم از مکالم اخلاق مر جوا نیست که بدعای ظلم الغیب کریم فرما باشند آنچه در
 فضیلت آباء عبدی فان اشارت نموده بود علی الراحه العین تا مال با شرف انور را و ملا اکریم ابواب
 مکاتبات مفتوح نیست بابر که ابواب مکاتبات مفتوح است البته مقصود خواهد ماند و السلام والا کریم -
 فقیر زادگان هر یکی مدعی دعاست در اوقات اجابت کرم فرما باشند مکتوب چهارم نیز بر مرزا صاحب
 خدای عزوجل آن قیم طریق احمدیه را در گاه و سلاست داشته ابواب فیوض بر بندگان خود مفتوح دارد -
 از فقیر ولی المعنی عنه بعد سلام واضح باد که مولوی شادانده احمد بار رقیه کریمه رسیدند موجب سبوت گردید
 تصدیق بجانب بیبب بعضی اسباب که شرح آن بطریق خواهد اتفاق افتاد توقع آنست که در اوقات مر جوا
 دعائی سلاست از آفات ظاهره و باطنه در حق بنده ضعیف فرزندان و متعلقان بوجود می آید و با

والسلام - برادر میان اهل تشایافته اند الاقلیل از جرعات باقیست امید داری است که
آن نیز بهتر شود از جانب فقیر که فقیر انجامست برده کرده هستند ازین سبب نامه علیحدہ نوشتہ اند
مکتوبت مجسم خواجہ محمد امین در تحقیق محلی از نسبت آنحضرت تبیین وجود محبوب بیان تقلید آنحضرت
نہیسی از مذاہب فقہا و ائمہ اربعہ برادر خواجہ محمد امین اگر مہمہ مشہودہ و چہ عجزی کردہ بود و چہ
آن بین الاجمال التفصیل نوشتہ شد سوال اول آنکہ نسبت تو نسبت کدام طریقہ از طرق مشہون
مشابہ ترست گفتیم در اند اشغال طریقت و صحبت متصل آنحضرت صل اللہ علیہ وسلم اتوی در اتصال
من طریقہ تشبندیہ است و نسبت باطن اقتدای من بطریقہ جیلانیہ است زیرا کہ اصل در طریقہ تشبندیہ
حفظ صورت و نہیہ حضرت حق است در مدکہ ہر آدمی اشارتی با انتخاب واقع است صورت اجمالیہ
و نہیہ حضرت حق است این طائفہ آرا واسطہ گرفتہ اند تا بران مواظبت کنند و ہر وقت کہ خواہند
از ان اشغال کنند بقیقہ اعتنائی و اصل در طریقہ جیلانیہ تہذیب مع و سرت تا چون مہذب شدند
سروقت آرا اعمال کنند معرفت کلی اعظم میر شود و در سجادہ و فلانت ثبات سلف بحال خلف
اتوی نزدیک من طریقہ چشتیہ است اتوی نزدیک من باعتبار دلیل کتاب سنت اشد باصول
طریقہ حنیفہ طریقہ سہروردیہ است اگر چہ فقیر نامناسب بطرق بسیار است اما این چار چیز این چار
طریقہ استفادہ کردہ ام جزئی اند عا اہل اخیر انجرا و فائدہ دیگر زاید از جواب میگویم کہ بعضی وقا
وراقبہ ماضی کردہ شد بر من اجداد و مرانا حضرت عمر رضی اللہ تعالی عنہ و حسین ہر کی نوری یا فخر
کہ بآن نور غالب شد و است و ریاست پیدا کردہ جمعی کہ دو کس باشند یا زیادہ و آنرا استوارت
یا فخر یا حق یا جبر و آن باجتماع نقطہ بحث است اگر چہ گاہی باعتبار دنیا باشد گاہی باعتبار دیات
و سلم و دیر کہ آن در بطریق وراثت نسبت بمن اشغال کردہ است سوال دوم آنکہ صوفیہ فرمودہ اند
کہ سبب فحای بشریت بود محبوب سیدہ موسی اندر وخت آتش دید و سیرت آتش اندازان
شویت و خسرو و صاحب دل و انجین بان و انجین انکار یعنی فحای بشریت و وجود و سیرت
و بیست گفتیم اتفاق مکار و صوفیہ واقع شدہ است کہ بی آدم بر طبقہ مخلوق شدہ اند آنکہ انفس

است آنکه نفس سبیه او زور آورده ترست آنکه نفس لطیفه اقوی ترست پس آدمی را ابتدا
 این غلبه یکی از این نفسها خواهد بود یا غلبه نفس پهلوی که آن غالب میگردد چون توبه کرد
 مقتضای شرع را و عقل خود را و عباد او و احکام شرع را در جمیع احوال خود پیش گرفت و او را باقی ماند الا بعد
 باز شرع چه در این باب چه در این باب شریعت و فانی شد در شرع و نفس او شرع باقی ماند و حدیث
 ایومن احدی که حق بیکون هواه تبعه اما حیث به اشارت همین مقام است چون ازین مقام تر
 واقع شود و محبت حضرت حق و دوام توبه با لازم گرفته و مغلوب آن شد و او را باقی ماند الا انصاف
 بکس نیست قبله ماند توبه و انجذاب خاطر او را الا همین معنی در حق و باقی گشت حق و ایجاد و راه پیش
 بی راه نور الهی و محبت آن مشایخ است بذات محبت دوم راه توحید افعال صفات و
 بتخلل اشیاء حقیقتی احدی و طالع آن از کوه انا خود و انا هر موجودی بعد از ان استقلال آن حقیقت
 واحد و خیال خود بعد از ان تمام هر دو راه یا یکی می آید یا با آنکه هر لطیفه یکی دارد و حکم کلی حکم
 در این راه هر دو یکسان است و هر دو یکسان است و هر دو یکسان است و هر دو یکسان است و هر دو یکسان است
 و در این یار بجای و نفوس آنکه کارهای مناسبه آن میکنند و در هر دو یکسان است و هر دو یکسان است
 بطبیفه خفیه معرفت حقیقه واحد شرف میگرد و در این او جود و محبوب گویند و این در بیت اشاره به است
 سوال سویم آنکه دل تو در مسائل فقهیه هر کدام مذہب است گفتیم بقدر امکان جمع میکنم در مذہب
 مشهوره مثلاً صوم و صلوة و وضو و غسل و حج و زعمی واقع میشود که جمیع مذہب صحیح دانند و عند تعذر
 الجمع باقوی مذہب از روی دلیل و موافقت صریح حدیث عمل نمایم و خدا تعالی اینقدر عالم داده است که
 فرق در میان قوی و ضعیف کرده شود و در قوی بحال استغنی کار میکنم مقلد هر مذہبی که باشد و از اینها
 مذہب جواب بگویم خدای تعالی بفرماید ازین مذہب مشهوره معرفی داده است احمد صد تعالی -
 مکتوب ششم نیز خواجہ محمد امین در جواب بعضی سائل بسم الله الرحمن الرحیم بحسب مقتضای
 خواجہ محمد امین سلام بر تعالی - سوال کرده بود که لطیفه خالده من بین لطائف من که ام لطیفه شمس
 لازم شد که آنچه در دل ازین باب القا شود ذکر کرده آید - باید دانست که لطیفه قلب هر چند یک

لطیف است اما جوده و طبقات ششی دارد و دومی دارد و بواج و دومی دارد و مائل مغنی شهودیه و دومی دارد
 مائل مغنی سبیکه که منبع آن نزول منور است طبقات است از طبقات دل دومی دارد و جوده بر روی دومی
 روح نیست جوده و طبقات ششی دارد و دومی دارد و متصل بقلب دومی دارد و متصل بنور القدس و دومی دارد
 منسق بخفی و آنچه از میان لطائف عزیز مشارالیه بقوت و استقلال آفریده و این است از جوده که
 بزوح نزدیک است و دومی از جوده روح که قلب مائل است پس غالب است آمدن ماکم که ظهور کرده
 طهارت و عبادت و نسبت اوسیه و یاد داشتی که غالب بر انس باشد و محبت اهل البیت بود و انس و الفت
 بیشتر بود و فتح کار این عزیز ازین چیزها و مایه سبکین چیزها باشد انشاء الله تعالی و اگر تمام سیر لطائف
 مقدم است آخر کار رجوع بهین چیزها باشد و استقرار در بین موطن - مکتوب مقتدر هم بخواجه مایه
 در دفع شبهات مکتوب حضرت مجدد و قدس سر که در باب غلت حصول این مرتبه ظنی با مختصر مکتوب
 صلی الله علیه و سلم بواسطه بعضی افراد است نوشته اند و از آن سند مراد نفس خود داشته اند -

برادر عزیز القدر خواجه مایه اگر مراد الله تعالی بشود - سوالات که در جوده مذکور حضرت شیخ مجدد و قدس
 الله تعالی سر و العزیز در مکتوب نود و چهارم از جلد ثالث نیز آن شیخ شرح کرده اند با آنکه آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم بعد هزار سال بواسطه بعضی افراد است مقام غلت حاصل شد و دعای الله عز و جل
 محمد که اهل بیت علی ابراهیم حجاب گشت با اشاره منهوم میگردد که مراد از آن فرد ذات حضرت محمد
 داین مقدمه بظاهر مورد اشکالات کثیره است از آنجمله آنکه توسط فردی از افراد است و حصول مقام غلت
 که از اعلی مقام است مستلزم فضل او بر ذات حضرت فاطمه الانبیاء است علیه الصلوات و التسلیات حضرت
 مجدد و مرتبه تنصیبی جواب این اشکال خود شده اند که خدام و غلمان اگر برای مولی و مخدوم لباسی بپوشند
 طیار گشتن هیچ ضرری ایشانرا لازم نمی آید و فیه فایده و از آن جمله آنکه در حدیث صحیح وارد شده است که ان
 الله اتخذنی خلیلاً كما اتخذ ابراهیم خلیلاً و این حدیث نص صریح است در اثبات غلت
 مرا آنحضرت پس قول بعد حصول آن مرتبه لا بعد هزار سال مخالف حدیث صحیح صریح باشد گفته شود
 که مراد از این غلت که درین حدیث وارد شده مطلق محبوبیت است نه غلت مصطلقه فلا اشکال در این مرتبه

بجمله اینها بر این تامل تاویل با میکند پس درین کلام آنچه نزد تو تحقق شده باشد بنویس باین سبب خاطر
 رسید که هر چه در کتاب است آینه و فواید بحر بیان یابد بنویس - باید دانست که کشف اهل صدر راست و درست
 لیکن در بعضی اوقات حقیقت الایمان بطریق اجمال در می یابند و در بعضی اوقات تفصیل و در بعضی اوقات شیخ
 ششی و در بعضی اوقات ^{بجمله اینها} ^{بجمله اینها} مستبعدان به ایم صوفیه یا چارند از دانستن احوال تفصیل و احوال نظر از آنجا
 که قابل در میان کلام محل مفصل میباشد پس شاکست از ایم که در بر طائفه از زمان فنی دیگر فتح میکنند و درین
 زمان فنی دیگر در میان مردمان مفتوح شد و چون مع حضرت جاتم این علمیه الصلوات السلیما سبب
 علوم مبارکین ایشان و عموم فنی که بردست ایشان بر مردمان القا شد بهت سبب ظهور و انتظام و
 بنوری که از مجربست حضرت ایشان سر آورده و اسباب اخروی لایطیق ان غصیه ساعتها و عنوان
 خطیره القدس و شیخ آن رو پوش آن در منزل آن و تخیل معصومت سیر ازین قبیل میخوان گفته شده است هر
 چه بد که در عالم پیدا میشود و بتانگی بر روی کاری آید شمیم خطیره القدس میشود و سبب احبار بهت نفوس
^{بجمله اینها} ^{بجمله اینها} که طبع کعبه بزرگ پیدا میشود ^{بجمله اینها} ^{بجمله اینها} است که این امر را اجمالا دراک کنند و باین نقطه تعبیر نمایند که این
 کلمات احوال انتخاب احوال شده است و تفصیل این کلام و ایضای حق آن است که گفته شود که مصلحت کالیه
 تقاضا کرده است که بعضی شروح و تفاسیل و مکتوس علی اعظم در هر عصری پیدا شود و فشار آن مجربست شخصی
 باشد از گسل و آن مجربست با آن نور محمد و بمنزله شعل علی اعظم و ثبات احوال آن جوهر انجم گردد و آن ظهور
 خودست بحسب اطوار و ادوار و ظهور خودست بحسب اشخاص و زمان و این فقیر شارتی کرده باین قسم ظهور
 و باین قسم استکمال فیه این ایت با جمال آتیش حسن در کار شد چشم او را سرمد ام یا زلف او را شانه ام
 چون این مقدمه ممد شد دیگر نیز باید دانست که حقائق اجمالی که بر اهل مد ظلمت می شود و چون لغت معارف از
 آن کوتاه است این طائفه لفظی از کتاب سنت که بحسب فن شماره و اعتبار بران چل توان کرد و دیگرند و آنرا
 عنوان آن حقائق اجمالیه فائده بر قلب ایشان میگردد و چون بآبان مروط میازند و آن معارف غامضه را
 در پرده آن لفظ و ادیسوز نمایند مفسران از مطالبه کنندگان را از دست که از خصوصیت این لفظ اغماض نظر
 کنند و نظر خود بآن حقیقت اجمالی و سهره غامضه را از دست فیا نحن فی قاصد لفظ غایت و استجاب و دعا

الله صل علی محمد کما خلیل علی ابراهیم و تصدیق و تکرار که مرکز صرف ذات است و محیط آن کمال است
 اذات بازیر و در آن مرکز دایره تاسه که آن مرکز محبوبیت است و محیط آن است خارج محبت همه بر آن
 اشاره و اعتبار است اعتراض مثل این مقدمات ارفیض و چنانکه در صورت ذات است اسدای می اعتراض
 ایناب اظهار اسد و یاد بر و ذنب مجبی ندارد و همچنین است سخن و حقیقت قرآن حقیقت کلمه و حقیقت محمد
 بیان و اثر و اقواس پس خلاصه کلام آنست که بعد از الفتح دوره دیگر شده است که بعضی اعتبارات احوال
 فیوض متقدّم است مثلاً احوال قلب روح و سر و غیر آن همه محل شده بیست جمعیت پیدا کرده و بعضی اعتبارات
 تفصیل فیوض متقدّم است مثلاً سائل محرم بیست انالیه کبری درین دوره مفصل ترست از ادوار سابقه و در
 حقائق این دوره شرحی مطلب که این روح گنجانش آن ندارد و با جمله شیخ محمد دارهاص این دوره اندو
 معارف مختصه این دوره که از زبان شیخ بطریق رمز و ابصار زده و شیخ قلب ارشاد این دوره است برود
 بسیاری از کلمات بادی طبیعت است خلاص شده اند تعظیم شیخ تعظیم حضرت و مراد دارد و کون کائنات
 و شکر نعمت شیخ شکر نعمت فیض است اعظم الله تعالی الاجور فکرها و الاثر و انوار که شیخ برین فتح
 مصدق است مثل اشاره توحید شهودی اگر چه شیخ از رمز و ابصار آن تجاوز نکرده و سخن بی پرده از
 و مثل قول بقیانیت علماء اهل سنت و معارف اجمالی که تقلید انبیا علیهم السلام اخذ کرده اند و مخالف بودن
 آنها با تحقیقات صوفیه زیرا که معارف علماء مقصودست بیان خطیبه القدس و تجلی عظم و آن متعین است در سر
 اقلیه سبب آن صورتی که در مرآة متعین شود و درین تعیین بساطت اولی چند مرسله برترست ایشان هر چه
 مرتبه خبر میدهند همه است درست است و در صورتی که موجب است قبول بحدوث با سویی باشد و قول برادر
 که تعلقات متجدده داشته باشند است این نیز نزدیک فقیر در شرح معارف شیخ محمد متعین شده و اگر تحقیق
 دانستندانه در حل این اشکال می توانیم گفت که غرض شیخ اثبات اهل غلت است آنحضرت اصلی است
 علیه و سلم در اول مرتبه توسط و اثبات توسط خود در فیضان غلت برنی آدم بآن معنی که توسط او بعد از
 سال مردمان حبله از آن غلت یافتند و در خواجه خدشانی آید زیرا که انصاف انانیه شیخ معتقد و متبع عجم
 شدن توسط خلفا تحقق شده است و همچنین بر عالمی که سبب اجمعی بودندی شوند و اتباع حضرت خاتم الکونین

مسئله علیه و سلم درست کنند آن عالم و مسئله عموم دعوت مقتدا بودند آنحضرت مرآت قوم را خواهر بود و انکار
 آن حکم برده است محمد بن علی را و لا و آخر او ظاهر و باطنا و علی علیه السلام را و وجهه و سلم سید کشت
 مکتوب ششتم نیز خواهر چهارمین در کشف اسرار تفصیل نبوت بر ولایت - برادر دم خواهر چهارمین اگر رسا
 بشود و از ششتم نیز خواهر چهارمین برادر دوازدهمین و آن علیه السلام سوال کرده بودند بدانند که تفصیل بر حقایق انواع
 بغیر ملاحظه آثار و غیر تصور مطلق که قبول آثار را نماند معقول نیست مثلاً اسباب را بر مفید فعل نمادان یا علل را
 بر فاعل راجع دانستن بغیر آنکه نسبت این مریض یا نسبت این حال قیاس کنند معقول نیست هر حقیقت
 ذات خویش فوارده است از دریای وجود و جویده نمی توان گفت که یکی از دیگری اعتبار وجود بهتر است
 نمیتوان گفت که این تعین که وجود خاص شده است از این تعین دیگر با اعتبار و من خصوصیت بهتر است و
 نمیتوان گفت که این تعین که وجود خاص شده است از این تعین دیگر با اعتبار و من خصوصیت بهتر است و نمیتوان
 گفت که لازم و آثار بر حقیقتی با اعتبار اشتباک و اقتران با آن حقیقت بهتر است که طبع سلیم از تجویر این اطلاعات
 نمیتواند بکند پس بر تفصیل بغیر مطلق که قبول آثار بر حقیقتی بکند و آثار یک حقیقت در انجا انفع و ملائمه
 باشد از آثار حقیقت دیگر معقول نیست هر چند در محاورات تعرض آن موطن نکنند از قراین است میشود و کلام
 کدام موطن کرده اند مثلاً اسباب بر کما تفصیل می دهند مطلق نظر آنست که گاه واسب بر دو با آدمی ملائمت
 و آدمی استنفاع از هر یک میکند پس باعتبار ملائمت بودن با آدمی کفایت حاجات و تامل کردیم من را دیدیم
 که در کار ناز و گیر و دار که کار با دشادمان مجاهد است نفع میدهد و گاه واد دیدیم که در حمل اقبال و حرث جوهر
 که کار در باطن و خفاست سود میرساند و فرقه اقلی اعظم و اشهر انداز فرقه ثانیه پس اسباب بر گاه و ترجیح دادیم
 اگر بعضی مقالات این مقدمات اعطوی گذاریم چنانچه سلیم آنرا اجمال میکند و چنانکه بعضی اندام ضعیفه مشهور است
 عامه طبیبانی پیدا کنند و در طلب ملائمتی و منافرتی که سبب اشتها را نمانده است افشند و لئاناس فیما
 یبشقون مذاهب و لیکن محبت ما و فرقه است که ادنا حقائق الهی است و عار حال ایشانست و
 همچنین تریاک را بر زهره حجام نمادند با اعتبار حقیقت نه است نه با اعتبار آثار را نه از هر یک که از هر نباتی باشد
 حیوانی کمال عجز است درست چنانکه تریاک کمال صورت نوع خود است هر یکی جالی را از زوجه جمال حقیقه
 مطلق

شرح کرده است لیکن چون هر دو دار شدند بر انسان حیواناتی که با انسان ملاست دارند و آن یک نماز بود
 باین اجسام و آن گیر ملائم استخوان یکی و استقبال دیگری مسلم اکل گشت هیچ آدمی و در ترجیح یکی بر دیگری سخن
 باز این را شاید مفسر و بعضی احیان منبست بعضی اشخاص انفع میباشند از ایشانرا فاضله مانند کوه چون سقی ارض
 آثار آن شود ملائم تر میشود و از اسب چون قتل شخصی مودی محتاج شویم زهر لایم کشید از تریاک و چون
 بستن محتاج شویم سنگ ملائم ترست از ذهب فاضل است ملائم در اکثر احوال اشرف احوال اکرم انسان
 از ملائم و اقل احوال اخس احوال اوضاع افراد در نظری آدم فرقی پیدا کرد پس مضطر شده اند
 نوع افضل فضل کلی و افضل جزئی چون این مقدمه و شش است که تفصیل انبیا را در این جهت حقیقت نبوت
 ولایت است نه باعتبار اقران آثار جزئی است بن خودش بلکه باعتبار طوئیت که اثر پذیر از آثار هر دو است
 میشود و آثار یکی ملائم ترست در اینجا باعتبار اثر و اوضاع و اکرم احوال آثار آن دیگر و این است معنی فضل کلی و
 آن موطن جوهری آدم است آن آثار تذبذب نفوس است علوم ماخوذه ایشان و وجوب انقیاد ایشان را و سوره
 علوم ایشان باعتبار ترمائیت لسان قدم و ضرب تشریع بر ایشان مانند بزرگ بودن در مقام حقیقت است
 ایشان را و محقق خود ایشان را آشنا کردن و وجه مفاسد دنیوی و اخروی از میان ایشان بر انداختن و انجیل
 و در اینجا هیچ شبه نیست که انبیا افضل اند از اولیای جمعی که ولایت ابر نبوت فضل نهاده اند احوال اعتبار این موطن
 نموده اند و حقیقت کار را نشانخته اند و بر همین بحث قیاس باید کرد و فیض شیخین بر حضرت قاضی رضوان اعلیایم که
 باعتبار ترویج شیوع و اقامت حقوق خلافت کثرت فتوح اسلام و جمع کلمه نبی آدم در طاعت شریع و اطاعتی
 ناره نفسانیت ایشان در مخالفت شریع و مانند آن پس کسیکه در تشکیل کرده است بلاخطه قوت قرابت
 یا شدت شجاعت مانند آن بجز سخن بی نبوده است السلام مکتوب لهم نیز غرض از محمد این در سر قدیم بودن
 قرآن مجید نزد وحی بر طاعت ملائکه و بیان حقیقت قرآن استفاضه حضرت ایشان از آن حقیقت بغیر و طاعت
 برادر محمد این اگر خدا تعالی مشهوده سوال کردند که سر قدیم بودن قرآن چیست فرود آمدن وحی از کجاست
 حقیقت قرآن چینی دارد و مانند که چون در از انشیش از زمان تجلی عظم در حقیقه مطلقه متعین باشد که
 از انحالات تجلی اعظم بوی قایم شد مانند قیام صور بحسب آفتاب آن کمال برسد نفوس انسانیه است معلوم است که

از راه نفوس کامله از میان نفوس بنی آدم بر قانون علوی که صورت انسان آنرا تقاضا میکند و لازم است
 خود را بقضای ادلی بدون مشروط اشتغال با سباب کشف یا مقدمات دلالت عقلیه و مانند آن در این مجال یک
 و امتیازی پیدا کرده است یک حدی جامع و مانع بهر ساینده بعد از آن در عکس تجلی غلطی که در احجاب و تیره طرا
 مستعین شده است و بیگانه گشت و بیگانه گشت علم انجامد شدند تذکیر بالا الهی و بایام الهی و تجاراة المعاد و دنیا صبر کفا
 و تعین احکام در عیالات تألیف منزلی تألیف منی و دائره کشاده تر شد بعد از آن چنین حضرت پیغامبر صلی
 علیه و سلم معوث شدند آن خادم بدو قبی که از صلیب خطیره القدر من خاسته است هم لا اعلی همه آنرا تعین نمود
 جبریل مقدم ایشانست درین تعین در لطیفه عقلیه آنحضرت صلی الله علیه و سلم لباس لغت عربیت اسلوب بیع سوره
 آیات پوشید و آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنرا بر دامن ساینده و در تبلیغ آن جار حشره از جوارح الهی و قوه
 نبی آن کار را سرانجام داد و سپس از آن هزار افواج ملائکه لطمه شدند بحسب آن حفظ الفاظ آن بنی آدم و قرا
 بعد قرآن آنرا تلاوت کردند و آن تقریب نمودند بخدای عزاسمه و در محیفه اعمال ایشان مکتوب شد پس در طریقی
 از عالم مثال **سوره** در عالم علوی و عقلی و برکات ارض هر دو در انجاء می شود و صورت گرفت طرانه
 و کشتی پیدا کرد پس سران قدسیت باطل خود می شست با اعتبار زوال و عربیت کلام حضرت حق سر
 منزل بواسطه ملک کریم و ملوک بر السعد عباد و مکتوب در مصحف و فحیم ایشان در ملا و قریه مکان و واجب السعید
 و کثیر البرکات تلاوت آن مؤثر در جات بنی آدم که القرآن ملاکوفی که و تعین در ملا و اعلی و عالم مثال من
 بحمد الله تعالی مستفیض ازین حقیقت متعینه در عالم مثال بواسطه **لیلیت** و لوان لی فی کل منبت شعرة
 لسان الله استوفیت **سوره** الحمد و السلام مکتوب **سوره** هم در تحقیق معنی بعضی آیات تنوی مولوی و دم قدس
 سره - آیات اینست **سوره** چون استیاس الرسل ای عمو تا بفلنوا انسیم است بکد بو
 این قرات خوان که تخفیف کذب این بود که خویش را میخوبت در گمان افتاد بان انسیا
 ز انتفاق منکری انسیا **جواب** احمد مد صحابه در آیه حتی اذا استیاس الرسل و فلنوا انسیم قد کذبوا
 مختلف اند حضرت هاشم رضی الله تعالی عنهما کذبوا بشهید ذال میخواند و کذبوا تخفیف نمینمواند و تخفیف است
 می انگاشت بر که در صورت تشدید معنی آنست تا و قتی که تا امید شدند پیغامبران گمان کردند پیغامبران که بر فرغ

به این است که انتخاب این طریق مجاز باشد و تغییر واقع شد مکتوب یا ز و هم در ذکر شده از مناقب ابو عبد الله محمد بن
 اسماعیل بخاری رحمه الله تعالی شده و دانسته و بیان استمال کتاب صحیح او بر اهرات مطالبه اکثر علوم و مینه احمد سید
 السلوة علی بن اسماعیل رحمه الله تعالی علیه و علی الله و سلم ابجد روزی در حدیث لویکان لا یمیز عندنا لایا
 لئلا که رجال او در حدیث یعنی این فارس منی روایت لئلا که رجال من هکذا و لا شک مذکره
 سیکر و غیره گفت نام ابو یوسف درین حکم دال است که خدا تعالی علم فقه را بر دست می شایست و جمعی از
 اهل اسلام را با آن فقه تذب گروانید و خداوند و عصر تا آخر که دولت همین مذهب است پس جمیع بلاد و جمیع
 انانیم با دشان خفی اند و عفاة و اکثر در سان اکثر عوام خفی نام ابو عبد الله بخاری نیز داخل است که خدا تعالی
 علامت بر دست وی شهر گردانید و از زبان ما حدیث آنحضرت علی السدیله و سلم بواسطه این مرد مراد به سنان
 صحیح متصل باقی باشد شخصی از اهل عصر که با اهل حدیث بخاری است اند حال که در تفقه عصر ما اجماع استالی و
 المصوات بر این عصر است پس بد و گفت بخاری حفظ حدیث است علم دوی رحمة الله تعالی بود و در حفظ
 حدیث و تصحیف بود و در فقه فقه معالی از مخالفین آن عزیز روی باز کشیدم که فاده نه داشت و متوجه مباران خود
 نشدم و گفتم که شیخ ابن حبه در تقریب میگویی محمد بن اسماعیل ابو عبد الله امام الدین فی فقه الحدیث
 و این سخن نزدیک کسی که مستحق حدیث کرده باشد بهی قابل تشکیک نیست بعد از آن چیزی را تحقیق
 علیه که فشار این بخاری بوده است حال لای آن غیب بخاری کسی بگریه و بیان کردم و در آن باب حدیث
 بر چه خواست زبان جاری ساخت خادم مجله گفتند آنچه مذکور شد بابت مفید است اما حافظه بگنایش
 حفظ آن ندارد مگر آنکه حاصل آن باختصار و اینجا بقلم مضبوط گردد و موافق استدعای ایشان استانی از آن
 باب بقلم مضبوط کرده شد و الله الموفق والمعین باید دانست که علم حدیث تا صد سال از هجرت مدون نشد
 از سینه بسینه منتقل میشد بعد از صد سال مدون شدن گرفتند سال دیگر بایه استیقام میشد و تصانیف مرتب
 می شدند بخاری بعد و صد سال حال لای حدیث شدند و مرجع عالم درین فن گشت پس اول چیزی که پیش
 از همه بخاری آنکه از سر انجام داد تیز است در اعلی اقسام حدیث از غیر آن بعد از آن محدثین بر مکتوبی آمدند
 و بعضی تقدیم تفصیل برین مکتوب بعد از مدتی که حدیث چون آسمان نظر کردند و دیدند که بعضی احادیث مستقیماً

که از حضرت پیامبر صلی الله علیه و سلم که از اصحاب کبار روایت کرده است از هر صحابی طریق شریفی که در دست
او بود و بر دوش تراید شده و این مرتبه اعلی مراتب حدیث است مطلقا بعد از آن حدیث مشهور از حضرت
پیامبر صلی الله علیه و سلم یک صحابی یا دو صحابی روایت کرده باز این عزیز در طبقه کبار تابعین یا صفار تابعین
یا کبار تابع تابعین طرق متعدده پیدا شده مانند حدیث انما الايمان بالنيات که در صحیحین از ابو هریرت عمر
راوی نیست غیر علقمه از حضرت عمر روایت کرده است غیر محمد بن ابراهیم از علقمه روایت کرده است و غیر
یحیی بن سعید از محمد بن ابراهیم روایت کرده و یحیی بن سعید از طبقه صفار تابعین است از دی همامات از احمد
و انحنی روایت کرده اند بعد از آن حدیثی که بدرجه شهرت از طبقه اولی پیش از زمان بن سید و آن بر چند
قسم میباشد زیرا که یا نیست که طرق متعدده دارد و خارج خود که صحابی یا تابعی یا شخصی از کبار تابعین یا
یا از دیگران و این طرق متعدده دارد که یکی گواه دیگر تواند بود و هر یکی تاسا یک حدیث حسن است از اجماع
طریق ندارد و همین یک طریق دارد و بس غریب مطلق است باز حسن اکثر طرق ادعیه ثقات
بغیر مکرر و شند و زبانش روایت از علما معروفین بعد از آن مضبوط باشد مخصوص شود با هم و هر چه
ثقات و روایت اهل علم غیر بالغین مضبوط باشد لیکن طرق متعدده و تاسا یک دارد که یکی شاید دیگر تواند بود
مطلق حسن بسیار کرده و میشود دانست اصطلاح نزدی دی اول کسی است که اسم حسن است و در حدیث
و آنچه مشهور باشد لیکن هیچ طریق از دی حدیث نرسیده و در حسن و غلظت و قلیل یا بدین بخاری که
خود را برای صحیح مجرب مخصوص گردانید بعضی از آن مستفیض و بعضی مشهور و بعضی صحیح مقبول و درین خصلت اهل
لیکه قدم را بر سر زده است بخاری است و اگر بخاری را غیر از همین صحیح انجمن فیضی و دیگر باشد صدق حدیث
آنکه رجال مزبور در دست دی زیرا که ایمان نه بین فقه است پس تفسیر و سایر فنون حدیث و توفیق
علیه ایماست لاحاله تکلیف که این خصلت منجم است و خصال دیگر بعد از آن باید دانست که بخاری بعد از
بخاری و قبل از دی علماء و فنون چند از علوم و فیه تالیفات ساخته بودند امام مالک و سفیان ثوری در فقه
تقصیف کرده بودند و این بسبب در تفسیر و ابو عبیده در غریب قرآن و محمد بن یحیی در سنن و یحیی بن حماد در سنن
احمد و ابن مبارک در زهد و مواعظ و کسانی در بهر آنکه در حدیث و تفسیر و غیره در هر یک از این

صحابه و تابعین و جمعی دیگر سائل داشتند در روایاد و بطلب مثال اصول حدیث اصول فقه و در بر توفیق
 بهمان جهت بخاری این همه علوم مد و ذرا تا مال نرسد و در خبریات کلیات اتفاق و دوس قری از علوم کم باشد
 صحیح که بر شرط بخاریست بطریق صراحت یا دلالت یافت در کتاب خود آورده است مسلمانان در اموات
 این علوم محلی تا حدیث بخاری که در آن تشکیک مدخل نبوده و عقل دلالت میکند بطریق بدیهه و قیاس که کسی خبری از
 و کلیات علمی را نداند اتفاق او و تیز انچه را احادیث صحیحیه ثابت شده از غیر آن بیسپرسش پذیرد و اندر چنانکه اگر کسی
 که ظلال قواعد طبعیه را که در قانون کورست اتفاق نموده است بطریق بدیهه دانسته شود و لا محاله که خبریات و هبات
 فانی است و ساخته است و تمیزی که در حدیثی در سینه دهنده هر یکی را بخیهده است و تمیزی که کسی گوید که سینه
 و یوان بوطیب اتفاق نموده است بالبدیهه دانسته شود که عرض معربیت طریق انشا و شعر بک زریده و او
 بهر حال که توانا استخوان نموده و آنچه کتاب اسرار حدیث صحیح بطریق صراحت یا دلالت ثابت شده از غیر آن
 ساخته و کفی ببلک فضیله و فقها و اگر انصاف را که در فراجم هیچکس از علمای متقدمین نمی یابیم که در جمیع این فنون
 تسلط کرده باشند و هم نشان مقتصر بر یک فن است یا در فن غالباً هیچکس از سنده من نمی یابیم که در استدلال یا تالیف
 بلکه بفرموده علیه مرتبه از بخاری سخن گفته باشد و نیز انصاف اگر کار فراجم دانسته شود که اموات این علوم را از
 احادیث صحیح بر آوردن اتفاق نمودن کار عظیمیست و شریعت محتاج سرعت انتقال فن بین مختلفان حدیث
 و استحفا آن علوم تا آنکه امام احمد بآن تبحر خویش گفته است کلامی که حاصل دانست که از اتفاق صد فن که سیر و سیر
 و زده باشد عاقلیم زیرا که اکثر آن مرسل و ضعیف نظری آید باز زیاد کرده است بخاری در هر یک از این فنون
 بکار انداخته از سقوف صحابه و تابعین و انما در تراجم باب نشر گردانیده است بطریق استحفا را احادیث و مسند
 متعلقه بآن تسلیم کرد و دست طریقی استلال اشارت مخصوص و اختراع نموده است آری در استدلال بخاری چندی
 نوعیست که محققین فقها آنرا قبول نمیکنند مانند استدلال بهر یکی از دخیل لفظ برای سلمه و لانس فینا یعشقون
 و هیچکس نیست که از علما که محل اعتراض در بعضی مواضع نشاء باشد و نیز در عقد تراجم سو ترتیب تقریر او در میان کتب
 و شیخ است که پیش از وی فن ترویج چندان هم نشده بود و ایل علم را بطریق نظر مطالب علیه میباشند تراجم و تراجم
 به شیخ این را نباشد و سفا در دیش و زنده در انشام با این انچه نگاه مکتوب و و از تراجم

در بیان دلیل واضح برای فقه ناجیه محمد و السلام علی افضل انبیاء البعده و زری غریزی فاضلی ذکر کرد که در توفیق اسلام یافتن در پی تعلیم شرع اسلام افتاد و درینو لا تخشی از شیعه با و بر غرور و گفت اسلام طاعتی نیست
 دارد و صاحب ترین بر همین یقینا طریقه تفسیر المیه است که در ایشان اتباع ایدایل بیت است اهل البیت ادر
 بمافیه زینهار ترا متعصبان نواصب مگر اه نسا ز دنیا تا من شرائع اسلام بر طوایف ترا تعلیم نایم
 بعد از آن با این غریز فاضل ملاقات کرد و آن مقوله تقریر نمود این غریز گفت انما سیء بدترین فرق
 اسلام است زینهار این گمراهمان ترا گمراه نسا ز دنیا تا من امام ابوحنیفه ترا تعلیم کنیم آن صبیح الامم
 در اشکال ماند و ندانست که کدام را اختیار کند تا چندی در مناخ بود هر یک بجانب خود می کشید
 آخر این غریز فاضل گفت در مسجد جامع برود بر ملا وقتیکه الوف ناس مجتمع شوند تقریر مذہبین پیش
 ایشان بکن بین که کدام یک را ترجیح میدهند و کدام یک از اطهار عقبه خود در میان ایشان
 خائف و هراسان ست پس سواد اعظم را تابع شود باین تدبیر آن شخص از اشکال برآمد و سنی بکینه
 گشت و تقارن این حکایت خواب محمد امین را رسولی بنحاطر رسید که وجو ترجیحی نیست فاضل این
 اعتماد نمود امری خطابی بلکه شعر است اعتماد را قابل نیست زیرا که در بلاد ایران اگر این شعر واقع
 واقع میشد الوف ناس جانب امامیه را ترجیح میدادند و بسبب ادوات شائعه که عدم ناس بدست
 بودن آفرامی دانند و در استخوان آنها افتاده از و چنین است کلام در میان مذاهب حقه فیما
 بینهم کما لا یخفی بعد از آن بنحاطر ایشان رسید که بطف الهی مقتضی آنست که درین مسئله محتر
 قاطعه بوده باشد که در آن حجت شکوک و شبهات را گنجایش نبود هر که آنرا دریافت بحقیقت
 امر میدی شد و اگر نفس شیطان از آن باز داشت مالک شده باشد بعد ثبوت حجت بوجهی که
 معذور نباشد بعد از آن در تعیین آن حجت قاطعه بنحاطر ایشان قفوی پیدا شد از فقیر حقی عند طلب
 کشف آن نمود گفتیم دین مسئله و در سراسر آن که موقوف علیه شرائع باشد بطف الهی مقتضی
 آن شمره است که از علوم حاصله مخروبه فی الصدق و در حجت قاطعه مغلوب فرموده هر چند در بعض
 افراد متقی و ترتیب آن علوم مخروبه میسر نمی آید و در بعض افراد بواسطه نفوس یا الفتن بزرگ

بالغ استبلح حجت فاطمه می گردد و هر چند تصدیق بآن حاصل باشد پس بعد تصدیق باین
 یقینیت شریعت عزاد کردن نماندن با حکام قرآن و جنگ زدن بفرمان رحمت مهاد علیه
 در علی آرد و اصحاب افضل الصلوات اول چیزیست که عقل آنرا بر خودش واجب میگرداند
 که تتبع اخبار آنحضرت صل الله علیه و سلم در بیان احکام الهی باید کرد و پیروی آن اخبار بدل
 و جواز باید نمود زیرا که کلام او شخصیست که تصدیق کرده است بتکلیف الله تعالی عباد خود را
 با حکام و قصاص و جرم از همه تکلیف معصوم ساخته چنانکه ذکر کردیم و چیزیست که ما آنرا بگوش خود
 از خبر صادق شنیده باشیم و در خارج چشم خود ندیده باشیم طبق علم آن شرح روایات ثقات
 نمی تواند بود و تا شما بر خود لازم می گرداند که اخبار اهل عل از امام خود و قسم میباشند
 نقل لفظ صاحب ملت و آن چیست قسم می باشد متواتر و مستفیض و مشهور و خبر صحیح و حسن
 و غریب و ضعیف عقل حصر می کند اخبار لفظی را درین اقسام - و عدم نقل بالمعنی و آن نیز
 چند قسم است باشد - اتفاق جمیع فرق آن ملت بر چیزیست که این صاحب ملت است و آن
 اکثر و محکم است و اتفاق اکثر بوجهی که مخالف در آن مسئله شاذ و نادر و کذب و غیر معتبر باشد و معتبر
 در حل عقد جمعی هستند که قایم باشد بخطر و تدوین شریعت و موصوف بوجع و اجتهاد و پیشوا
 جماعت از سترسین جمله نه جمعی که آثار کوشش و حفظ و فهم و تدوین شریعت و تبحر در آن از ایشان
 دیده نه شد و سترسین آن ملت باشند متوجه نشدند پس قول این جمیع اقل و احمق است
 باینکه در حل و عقد تاثیر داشته باشد قسم دیگر خبریست که اختلاف فرق ملت در آن واقع شد
 بر دو قول یا سه قول و هر یک براس خود اوله در روایات تقریر میکرده باشند پس از آنکه از ملت
 متواتر یا مستفیض و مشهور باشد و اتفاق جمیع حمله ملت یا اکثر ایشان با او باشد و علی اخبار
 از صاحب ملت و حجت خدا تعالی بالزم مثل آن قایم است برین قاعده تخریج باید کرد
 که قرآن و اصول عبادات و معاملات و عقائد و غیر آن قطعیست و حجت بثل آن لازم و آن جمله
 اجماع اخبار و غیره است از موجب آن نتوان گزارشت و ثالثا عقل مؤمنانست که اختلاف

فرق اسلامی با یکدیگر باشد اختلاف فرق سایر ملل با یکدیگر دو قسم است یکی اختلاف فرق
 مذاهب با جمیع حاکمیت با یکدیگر و در استنباط از شرائع یا در تطبیق نمودن شرائع بعضی بعضی
 و عقل هر کسی را حکمی دیگر می دهند و علامت دیگر می شناسد و این حکم و علامت را از تشریع نمی کنند
 الا از حقیقت ثابت و غیر ثابت تفصیل آنکه پیغامبران اولی الفهم و بیانیست حضرت آمده
 است الا برای آنکه امر خود بزبان ایشان شائع گرداند و ایشان هیچ وجه در امتثال امر
 الهی تقصیر نکرده اند و البته تبلیغ حقیقت شرائع کرده اند بطریق شهرت و شاعت نه بطریق
 اخفا و کتمان و سامعان حقیقت آن اعمال ادراک کرده اند اگر ادراک میکردند پیغامبران متنبه
 می شدند و ایشان را بر غلط ایشان متنبه می ساختند و احتمال آن که شایع بسیار چیزها
 متعلق بالشرع بهیچ وجه نرسانیده است یا رسانیده لیکن سامعان غلط ادراک کردند و شایع
 بر غلط ایشان اطلاع نیافت یا یافت لیکن سکوت کرد و از نظر کردن در منصب رسان و قصد
 حضرت حق اظهار دین خود را بزبان ایشان مضمحل می گردید پس از اینجا لازم آمد که علامت اول را
 از جمله امت که صحابه و تابعین اند پیشوای خود باید ساخت و باید دانست قدری که تبلیغ آن مطلوب
 بود ایشان ادراک کرده اند و غلط حقیقت آن راه نیافته است و بعد از طبقات اولی جماعات
 پیدا شدند که بهت ایشان اخذ نصوص شایع است از هر طریق معتقدی که باشد و از خدا تعالی
 شرع از هر صحابی و تابعی که بهت حفظ دین و ورع و روایات متسم شد و طبقه اولی را پیشوای
 خود ساختند و ایشان را فضل نهادند بر خود در معرفت شرائع ایشان حمله علم انداختند و اگر
 حاصل کلام ایشان آن باشد که شایع بسیار است از شرائع مطلوبه را با ایشان تبلیغ نکرد یا
 تبلیغ کرد لیکن ایشان نفهمیدند یا فهمیدند و کتمان آن کردند یا گویند که اکثر ایشان جمع شدند
 بر بنطایار و این قبول نکردند الا از یک طریق فقط یا قولی احداث کنند که طبقه اولی از ان غافل
 بودند یا گویند که ایشان حقیقت نصوص شایع را نفهمیدند و آنرا می فهمیم ایشان نداشتند پس
 مذاهب در آنچه اختلاف کردند با طبقه اولی از متهم خندیدند یا جاهل قابل رد و تشنیم اند و اختلاف

ایشان قابل بر انداختن است و اختلاف جمله که در تطبیق بعض نفوس یا بعض آن یا بسبب تشبیهات
از نفوس مختلف شده بشرطیکه این اختلاف تاویل بعید نباشد و طبع سلیم انشغال آن را نکند
اختلاف مقبول است و را حجت عقل بعد از آنکه گفت که شیعه از ذوات اهل سنت
از جمله دین و طاعت و حکم و اخلاق مشیبه یا اهل سنت آنست که ترک اقوال شیعه کرده شود
و اختلافی که در علماء اهل سنت حادث شده است حکم در آن معذور داشتن هر کس است و انشیا
را مشبه باصول و اقرب بنفوس صاحب شریعت و کبر است طبقه اولی و اینکه گفتیم که مشیبه از
ذوات اند چیست آنست که مذایب ایشان منیست بدانکه بعد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم در
هروقت امامی پیدا می شود که مفروض الطاعة و معصوم و موحی الیه میباشد بروی ایمان فرض است و در
زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم هیچکس مفروض الطاعة غیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم نبود پس
ایشان اعدا حقیقه کردند که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم نبود پس از ذوات باشد
و هرگز کسی که گویند که تمامی صحابه و تابعین غیر جمعی بسیر همه بر خلاف حق بودند و روایت یحیی
مستند است و دانند از روایت ائمه خود با این علامت ذوات است و دیگر اتباع خود قرآن و حدیث
را مشروط می گردانند بآنکه ائمه ایشان بآن دلائل کرده باشند و این علامت ذوات است
و دیگر شیعه هدایت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بنهایت تنگ داشته اند که هیچکس هدایت
ایشان مستدعی نشده - گر آنکه از یک راه بشریعت در آمدند و از راه دیگر از شریعت بر آمدند
پس رحمت الهی چه کار کرد و خاتم پیغمبران چه هدایت نمود و مثال
از یک زوایه چشم بزوایه دیگر را هدایت نتوان گفت بچنانکه هذا به حقان خطیب
و همچنین معتزله از ذوات اند زیرا که حاصل کلام این جماعه در باب ائمه اتفاق آنست
که جز طبقه اول را قبول نکنند یا بنا بر دلائل بعیده اند ظاهراً هر صوفی نمایند و همچنین شیاعه
از مفسرین که در زمان ما پیدا شده اند تکلیف بشرایع را سهل گرفته اند و بعضی نفوس را بر مقلد
فاسقه و خود حمل نموده اند و هرگز ندانند که مقتدا علی علم اتحاد است و تکلیف شریع بر او متکسر است

از ذوات اند بلا شبهه زیرا که اگر کسی دل خود را از عقاید ایشان جدا ساخته مخصوص صاحب شریعت
را و اخبار طبقه اولی را تا مل نماید هیچ جایزین مقصد بوسی استشمام نکند سبحانک یا هبتان عظیم
و همچنین زیدیه از ذوات اند که قابل اند بوجوب اطلاع و وجوب بذل و صرفت عالم
فاطمی که نسبت خرفند کند زیرا که بے شبهه قول محدث است و محال می نماید که شیخ بوجوب نسبت
این جماعه فرماید و تا دامن قیامت دولت هیچکس ازین جماعه مستقر نشود سبحانک یا هبتان عظیم
و علمای حدیث که جامع اند هم خود را بر تتبع احادیث آنحضرت صلی الله علیه و سلم از هر طریق مهمی
که یابند بر معرفت اخبار طبقه اول از صحابه و تابعین نه بالاصالة بلکه براسه آن که این اخبار شرح
و تفاسیل کلام آنحضرت باشد و لهذا باراسی خاصه طبقه اولی در باب ملک و غیر آن که متفقنا علی
بشریت جوشیده و ایشان در آن ارا بر یکم ضرورت اختلاف امر بجه مختلف شده اند متوجه گشته
اند زیرا که مقصد اصلی تفصیل شریعت بوده است و این چیز را با شریعت چه کار این علما هر چند بظاهر
با یکدیگر اختلاف داشته باشند و در فرع آن خلاف کلا خلاف است و آن خلاف در نموده خلاف است و در
حقیقت باتفاق این جماعه بے شبهه از جمله ملت اند احسن الله تعالی البیوم و کثرهم و نصیرهم و
خذل اعداءهم و آینه گفتیم از هر طریق مقتدی که باشد روایت می کنند کلامیست مجمل و تنبیض است
که حضرت عمر رضی الله تعالی عنه باتفاق موافق و مخالف عقل تمام مضبوط و افرو حفظ عظیم داشت الا
استقیم خلافت از ایشان چگونه منتظم میشد و در روایت حدیث اتهام عظیم داشت و بر منته تفریر آن
می کرد و هیچ کس از جماعه عالی که در خطب او حاضر می شدند انکار نمی نمود بر خلاف آراء خاصه او که در آن
لم و لاسلم در آن آراء متسع بود که لا ینفی بعد از ان جماعتی حفظ آن اخبار ننوید و تا طبقات بعدین
محموظ ماند و ایشان آنها را ندین کردند باز طریق دیگر را ذکر کنیم حضرت علی کرم الله تعالی و جماعه اتفاق
موافق و مخالف عقل تمام و حفظ عظیم و فهم ثاقب و ضبط و افرو داشت چنانکه درین امور شل خاص عام
شد و احادیث آنحضرت صلی الله علیه و سلم در ایام خلافت خود بر ملا تقریر می فرمود و از هیچ احدی قبح
در آن اخبار بطور نه پوست بر خلاف حال آراء خاصه او که در وار و گیر لم و لاسلم افتاده بود و کلاما

جماعه حفظ آن اخبار بودند تا آنکه در تدوین درآمد چون این علم را با علم حضرت عمر تطبیق دادیم بعضی
 را مشایخ بعضی یافتیم و اختلاف فاحش در میان این اخبار یافته شد اللهم الا اختلافیسیه که از خود
 تعدد روایات است که الا نفعی و یحیی بن حمید الدین بن عباس و عبد الدین عامر و عبد الله بن سعید و حضرت
 عائشه و ابو هریر و ابو موسی و حمید الدین عمرو بن العاص و الشیخ ابو سعید و جابر و یحیی بن یزید
 سایر اصحابیه آثار حفظ و ضبط و کوشش تمام در حفظ احادیث آنحضرت علی السلام و سلم از ایشان
 ظاهر شد و اخبار بعضی را با بعضی مطبوع یافتیم الا اختلاف یسیر پس جمعی که این اخبار را مشتمل انداز
 جمله دین اند و واسطه عقد ملت درین محل باید دانست که این قسم تفرقه براسست است که در اینجا
 فرق ملت استقرار تمام کرده باشد و الا عوام را منصب است که در جمعی از وجه تنوعی و اجتماع
 حمایت را از نواب ایشانند و تابع حمله ملت شوند تا آنکه استقرار ایشان کامل گردد و پوره از
 روی کار برداشت شود این است بلکه خدا تعالی تکلیف را بر آن داور ساندست و در دادن
 ایشان اصل را بر کوفه نوده بر وجه اجمال هر چند تفصیل آن دفتر می طلبد و الحمد لله اولاد آخر
 و خدا بر ما باطن کسوت و سیر و حکم بجواب عرض داشت حضرت شاه ابوسعید بن سید محمد نیا
 بن سید محمد بن سید اسادات حضرت شاه علم الله نقشبندی المجددی رسته الله علیه جمیع
 کلمات و نجابت آب حقایق و معارف آگاه عزیز القدر میر ابوسعید سلمه الله تعالی از فقیر
 ولی الله حق عسفه بعد سلام محبت التزام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیه نامه شکیلی شامه شامیر
 در بیان است رسید الحمد لله قلمی شده بود که حقیقت و هدایت که با سبب از روی حقایق موجودات و صفات
 آن صادر می شود مشهود می گردد الحمد لله این کشف حقیقی است در نفس الامر هر که کشف او برتر
 فوقانی میرسد محض اسباب می بیند باز چون تحقیقی که جامع احکام حدوث و قدم است و نام آن
 حقیقت بعرف نامدلی کل است فرد می آید اراده متجده می بیند هر دو شهودی است از جهت تصور
 نفس ناطقه همه را در نموده واحدی می بیند دیگر از جمیع دشمنی جواری که از دار الحرب میگیرند و بشری
 شریع تشریف می شود و خال نموده بودند قصه مختصر در نفوس جایز نیست چون در هر جا به حقوق تمام

شکر موجود است بسبب تقسیم هر یک از حق دیگری ممتاز می گردد اما پیش قاضی اسلام و فکیکه در
 دعوی نکرده است نسخ هیچ نمیشود بسبب عدم دعوی مدعی زاده این نتوان گفت و اسلام است
 هر آینه انصوب احوال ظاهر و باطن خود نوشته باشند که خاطر گران جانب ایشان همانند
 مکتوب چهار و هجتم نیز بحاج عرض داشت شاه ابو سعید رحم علیه السلام و معارف نگاه
 سلمه الله تعالی نوشته بود و نیز که اولاً مشهود میشود که ذات مبدأ اثر ندارد و ثانیاً آنش که اثر
 او منور است فرق آنقدر که ذات منبهار صفات کامله غیر متناهی دارد و لهذا بسبب ظهور مراتب غیر
 متناهی می تواند بود و آتش همه یک اثر دارد که ضرورت سیادت مآبا حاصل این مشهود و ظهور
 استخوانات وجودیه است در نظام امکانیه و اطلاع بر عدم تناهی آن استخوانات جمیع صوفیه
 چه قائل بوحده وجود و چه قائل بوحده شهود همه بر آن متفق اند باز نوشته اند که مشهود می شود که
 وجود واحد است و قوالب مختلف و بسبب اختلاف قوالب امتیاز ممکنات پیدا شد ضرورت مصلح و قایل
 یک طریقت چون آنجا قوالب مختلف است اگر آئینه ما شیخ و سهروردی باشند و گویای مختلف می
 شود سیادت مآبا این معرفت بوحده وجود سیکش باز نوشته اند و چنین مشهود می شود و ثانیاً
 که نور و قیقت و صفات در زبد و فرس و حجر و غیره مشهود می شود و در آن میان بنظر حق
 ذات هم مشهود می گردد و سیادت مآبا آن نیز از شعبه های واحده وجود است که حقیقت وجود در
 رنگهای مختلف که ظل قابلیات ذات وجود است در همه مشهود و ظاهراً است سیادت مآبا آنجه
 بر لوح ضمیر ایشان مشهود شده همه موافق مکاشفات صوفیه محققین است و علی القیاس در این
 لطیفه خفیه است در خلوت گفته شده بود که در سیر لطیفه خفیه چنین مکاشفات پیش خوانده اند و یاد
 داشته باشند شکر گفتن حضرت واجب الوجود باید کرد و امید هر چه باید داشت سیر این لطافت
 بحقیقت این نیست که یاران گمان میکنند که بجز دستنطاق تمام شود طول و عرضی دارد و با
 بنظر جمیع دین سیر و سلوک سعی نمایند هم موافق سیر صوفیه است و هم مطابق شریعت این سخن
 آخر طول و عرضی دارد که بالفعل در نوشتن نمی آید بنا بر شریعت بر معارفه خلوت یا محو است

و چون مراتب و جویبه و مراتب امکانیه متناهی نشوند و بجز بقدر و غرور دیگر مقهور نیست و فلان نصف شد
 احکام شریعت راست آمد و السلام مکتوب یا سر و قلم نیز بجواب عرض داشت شاه ابوسعید
 حقایق و معارف آگاه سیادت و نقابت دستگاه میر ابوسعید سلمه الله تعالی - از فقیر ولی الله
 عفی عنه عودت از غایت به نام الله تعالی هم مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیة مدتی گذشته که احوال خیریت کالی آن غایت
 نشنیده بود الحمد لله که نامه نامی ایشان رسید موجب تسکین خاطر فائز گشت سبب و را اجمال و عالم را
 تفصیل نوشته بود و از مشاهد این صورت انش سرور و از انتشار آن تفرقه و خزن میخیزد این
 موافق قاعده است را بهیکه سلف رفته اند همین راه است هیچ تردید بخاطر راه ندهند باقی ماندن
 آن موقوف بر استعدادت و بر سر شدن پیمانه این لطیفه خضیه تا آنکه پیمانه خود پُر نشود و ترقی
 نمی شود مکتوب یا سر و قلم نیز بجواب عرض داشت شاه ابوسعید - حقایق و معارف آگاه
 سیادت و نقابت دستگاه غریز القدر میر ابوسعید سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد از
 سلام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیة و عافیت آن غریز القدر با اطفال رسول نامه تسکین
 شد باطله مطالعه کرده شد آنچه نوشته اند نشان لطیفه خضیه است آنکه جملاً اشیا را در
 منبر می بیند و میدرد و تفصیلاً در شب پاهای کیفیت است که موجدین بدین حق در خلق و دیدن خلق
 در حق تبخیر کرده اند مبارک باشد خدا تعالی الوار فتوح فرید گرداند فقیر بحسب جمعیت ظاهر و باطن
 ایشان در برابر صحت مزاج و کثایش رزق و اعی است خدا تعالی بفضل و کرم خود قبول فرماید
 مکتوب یا سر و قلم نیز بجواب عرض داشت شاه ابوسعید - سیادت و نقابت مرتب خلاصه
 و دو مان نجابت میر ابوسعید سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التزام مطالعه
 نمایند الحمد لله علی العافیة مکتوب بحسب اسلوب مضمون معارف متخصه بلطیفه خضیه سبب خاطر را مسرور
 و متبجح گردانید آنچه نوشته بودند بر قاعده است تردید را جای ندهند نوشته بودند که رجوع
 کل بجانب پیدا میشود و میشود پس تطبیق غلو و اهل نادر در تار و ضرور اهل بهشت در بهشت
 این تکلیف چه صورت بند صاحب من این رجوع کل که عارف را مشهود و دیگر در رجوع در

[illegible]

هستند که دعای مؤمن براس برادر غائب مستجاب است. مکتوب نور و حکم نیز بحاج عرفه شد
 بیادت و نقابت پناه حقائق و معارف آگاه سلالة الاکابر میرسد ابو سعید سلمه الله تعالی از فقیر
 ولی الله عفی عنہ و سلام محبت الیام مطالع نماید الحمد لله علی العاقبة و الصیول بن فضلہ ان یدعم
 العاقبة لنا و لکم بعد اخفا کتب اربعه کریمه متضمن بعض معارف و بعض اسوله ضروری رسید چون شعر
 بعاقبه و سلامت ایشان بود همه اولاد و اتباع موجب کمال سرور و باعث حمد الهی شد نوشته بودند
 که ذات مقدس خالی از هیچ قیود و مشهور می شود گفت کنز اخفیا اشاره باوست بعد از ان انوار صفای
 که مبدأ افعال است بنظری آید فاحصیت ان اعرف رمز می است آن بعد از ان تاثیر آن صفات
 در خارج بحیثیت آن صفات مری می گردد و خلقت الخلق تلخیص است بآن این همه معارف حقه است
 شکر و تبارک و تعالی بر آن بایکد و آنچه طلب جواب آن نموده است که بقضای اظهار غلبه قدرت
 ربوبیت است که مثل امواج دریا اعدام و ایجاد همیشه باشد و تعطیل صفات بوجود نیامد و درین صفت
 جلوه و ثبت و ابراهیمه می کند و تطبیق آن به سمری دیگر تاویل بعبد صاحب بن این سخن را بنیادین و
 دریا بنده مصطفی اظهار غلبه قدرت فقط این نیست که ایجاد و اعدام در هر شے واقع شود قدرت الهیه
 واسع است عالمی را بیرون از جهات و محدود ایجاد می کند و اعدام می نماید اگر بهشت و دوزخ معدوم
 چه باک باز آنچه در حدیث صحیح معلوم می شود آنست که در بهشت و دوزخ ایجاد و اعدام است بهشتی یک
 دوره می خورد و میوه دیگر بجای او پیدا میشود و دوزخی پوست و گوشت او سوخته می گردد و دیگر از تبدیل
 میکنند کما لصفحت جلوه هم بدل انما هم جلوه افی روح شخص در بهشت در یک صورت درمی آید
 باز شکل دیگر نمیناید باز باید دانست که تجد و اشغال که صوفیه تقریر میکنند ایجاد شخصی و اعدام شخصی
 نمی طلبند چنانچه یک معنی کل تا دوا به باقیست و به یک معنی هیچ کل تا یک روز نمی ماند همچنان
 این ایجاد و تشریف است شخص در جمیع احوال باقیست و مثل در حال موجود و معدوم می شود و با جمله
 باین نیکر خاطر خود را خوش نگذشت همان شهود خود را حکم گیرند و السلام

مكتوب مدني

مكتوب يستقيم وتحقيق وحدت وجود وشهود وجميع بين القولين بسم الله الرحمن الرحيم
 من العبد الضعيف احمد المدعو بولي الله بن عبد الرحيم دلهي عفا الله عنه في سنة ١٢٠٠ هـ
 ويرىناه الى افندي اسمعيل بن عبد الله الرومي ثم المدني او صلى الله تعالى آلي ببرجوه وتيناه
 ان بعد فاني احمد اليكم الله الذي لا اله الا هو وصلى واسلم على نبينا المصطفى وآله واصحابه اجمعين
 قد وصل الى كتابكم الذي سالتوني فيه عن وحدة الوجود على ما ذكره الشيخ الاكبر واتباعه عن
 وحدة الشهود على ما ذكره الشيخ المجتهد وعل يمكن التطبيق بينهما رضي الله تعالى عن الجميع وافاضهم
 فاعلموا خواني رحمة الله ان لكل زمان ولكل قرن علما اصابهم في تقاسيم رحمة الله عز وجل ان
 ما ملتهم حال افاضل هذه الامة المرحومة حين لم تدون علوم الشرع ولا فنون الادب ولا اوتوا
 عنها كثير بحث وان لم ينزل الهام الحق يبرز في صدورهم علما بعد علم على حسب حكمة في كل دورة
 لم يخف عليكم هذا المعنى وان تسبها في هذه الدورة من تقاسيم رحمة الله ان يتجلى في صدوركم
 علوم علماء هذه الامة معقولها ومنقولها ومكتوفها وينطبق بعضها على بعض فيصنع الخلاف بينها وبين
 كل قول في مقرة فهذا الاصل منسحب على فنون العلم من الفقه والكلام والتصوف وغير ما سجد الله و
 توفيقه واعلموا ان معرفة الحق على اقله انخفض عليه السلام كجبري لا مبدع ولا مهتدي له وان التكليف
 بها كالا برة المغمومة فيه لم تنقش من البحر شيئا او كالعصا فيترشرب منه طاحتها ثم تنفصل
 احد لا يتغير الا عن كمال دون كمال ولا يصف الا بالاجالا دون جلاله وعلى نفس وانفسه
 يعني الزمان وفيه ما لم يوصف به وفي مثل هذه المواضع يتفرق المستمعون فراق من عرف منطق
 باشارة كذا احد والموضع الذي اخبره جبل كل قل قيل في محله وصدق الجميع ومن بالاختلاف
 العبارات وتنوع الاشارات ولم يقدر على التخلوص منها الى خير الاختلافات بنك يبق في حيرة
 مثل ذلك كمثل اناس عيان الكنفوا الشجرة يمتصونها ويذوقونها فوجدوا بعضهم اذرقا

بعضهم اعضاؤها وبعضهم ازهارها وبعضهم ثمارها ثم فعدوا تجدون فقال بعضهم ان اشجرة
 احكامهم من قال الاخر انما هي اعماد وقال بعضهم انما هي في غاية اللين والنعومة وقال الآخر
 في غاية الخشونة والصلابة وقال الاخر في غاية الحلاوة وقال الاخر في غاية المرارة وانقصوه
 وقال الاخر انما لا طعم لها اصلا وقال بعضهم لها رائحة طيبة وقال الاخر لا رائحة لها فلما اختلفت
 افادتهم جعل بعضهم كيدب بعضها وجعل بعضهم ييب بعضها فجار رجل آخر منهم بالابصار وكان
 دونهم في كثير من الاوصاف التي يدرك الناس بها بعضهم بعضا كحسن الصوت وقوة البطش وكمال
 السمع والذوق والمس فقال كلامكم جميعكم صحيح في الاصل في خطاها باعتبار انحصارهم انه ارجح كل قول
 الى مرجحه وبين لكل اشارة سقطا يسقط عليه ثم ان العارفين الباعين بين العلم والظاهر والباطن
 قد يكون كشفهم صحيحا ويحفظهم بعض الخطا في توجيه كلام القدماء وتعيين مرادهم وهذا الخطا لا يقع
 في صفتهم بالبدل ولا يضر كما اتم فان توجيه الكلام وتعيين محله خارج عن الكشف شعبة من الاجتهاد
 والنجوى الذين يشاركون فيها علماء الظاهر بل العوام ايضا واعلموا ان وحدة الوجود وحدة الشهود
 مستعملان تطلقان في موضعين فمارة تستعملان في مباحث السير الى الله عز وجل فيقال
 هذا السالك مقامه وحدة الوجود وذلك مقامه وحدة الشهود ومعنى وحدة الوجود مبنيا الا
 ستعراق في معرفة الحقيقة الجامعة التي يغني العالم فيها بحيث يسقط عنه احكام التفرقة والتمايز
 التي معرفة النجوى والتميز مبنية عليها واشهر والعقل فخران عنها مبنيان لما اتم بيان وادنى
 من هذا مقام محل في بعض السالكين حتى يخلصه الله تعالى منه ومعنى وحدة الشهود والجمع
 بين احكام الجمع والتفرقة فبعض الاشياء واحدة بوجوه كثيرة لوجه آخر
 وهذه المقام اتم وادنى من الاول وهذا المصطلح اخذ به عن بعض ائباع الشيخ آدم النبوي
 قدس سره وقارة تستعملان في معرفة حقائق الاشياء على ما هي عليه فطروا في وجه ارتباط
 الحديث بالتقديم فيقع عند قوم ان العالم اعراس مجتمعة في حقيقة واحدة كما ان صورة
 الانسان وصورة الفرس وصورة الحمار متوارفات على التمتع والطبيعة اشبهية باقضية في جميع

الحالات لكن الشئ لا يسمى باسم التماثل الا بتلك الصور المتوارة عليه بل تلك الصور في الحقيقة
 هي التماثل لكن لا وجود لها الا بقدر ضمنية هي الشئ وقع هذا خزن ان العالم مكنوس الاسباب
 والصفات انطبقت في مرابا الاعداد المقابلة لتلك الاسباب والصفات كما ان القدرة تقابلها
 مدغم وهو العجز فلما انعكس صور القدرة في مرآة العجز صارت قدرة ممكنة وعلى هذا لا يابس
 سائر الصفات والوجود ايضا على هذا الاسلوب فالمدبب الاول يسمى بوحدة الوجود والثاني بوحدة
 الشهود وقد وقع عندنا ان المكشوفين صحيحان جميعا لكن القول بان وحدة الشهود على هذا المعنى
 لم يقبل به الشيخ العربي سهو بل الشيخ واتباعه بل الحكماء ايضا يقولون بها وذلك لان محصل
 هذا القول بعد التمهيد والتخلص من المجازات والاستعارات التي اوجبت صعوبة الفهم هو ان
 المحقق الامكانية اضعفت والنقص والحقيقة الوجودية اتمم دافى بحيث يمكن ان يقال للحقائق
 الامكانية انها اعدام ظهر فيها صور الموجودات والاخفاء ان هذا القول متفق عليه وهذا الذي لم
 عنه يحتاج الى تفصيل فاستمعوا لما شئ عليكم باذان داعية اعلموا ان الحكم الله ان اول ما فهمه المسلم
 ينقص اليه من نصوص الكتاب والسنة بل تخلص الى كل صاحب عقل ان الحق عز وجل موجود في
 شئ سائر الجزئيات الا انه قديم موثر في العالم خالق لهم رافع الياهم وهذا العلم هو الذي سجد
 في صدره كل عاقل قبل ان يارس رايضة نفسانية او معين في المعقول وهو الذي كلف به
 الشرع الناس والشرع الاكبر لم يكلف الناس الا بما اودعه الله عز وجل في فطرهم حسب البصيرة
 النوعية سواء كان ذلك الشئ المكلف به فلما اواملا ولم يتبع الشرع عليهم الا بما يهديهم اليه
 ففطرتم وهو مستكن فبهيم قال الله تبارك وتعالى فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله
 وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم كل مولود يولد على الفطرة احمدي وهذه معرفة صحيحة وشارة
 صادقة مرجها تجلي من تجليات الحق عز وجل قديم برز في قلب النفس الرضائي قبل ان يتحقق الزمان
 وسبحي حديث المحدث وذلك لان النفوس البشرية لما اخذت باليه مثل اخذها بالحدود
 المتناطيس ميل اليه مثل ميل النار الى جهة النفوق وميل الارض الى جهة التحت واصبح في قلب

بفسهم ^{عليه} بقدرتها طمسها فقلوبها ^{عليه} بسجدة كبايا اليك تيسل ^{عليه} ففسى الحق عز وجل
 او رسول الى هذا النبي بعد الموت بقار الله وجل كل ما عين الانسان على هذا الوصول ^{عليه} يتبع
 صدره عنده طاعة وجل كل ما يجده عنه او تعلق قلبه عنده انما والى هذا المعنى اشار النبي صلى
 الله عليه وسلم حيث قال شردون ركبهم عز وجل كما ترون القمر ليلة البدر لا تضامون في رؤيته
 فان استطيعتم ان لا تعلبوا على صلاة قبل طلوع الشمس وقبل غروبها فانعلوا وهذا النبي هو نبي
 الخير وشد كما اشهرنا اليه وهذا النبي هو الذي ينطبق عليه الاسماء الالهية التسعة والتسعون
 وهو الذي اخبر عنه النبي صلى الله عليه وسلم حين سئل اين كان ربنا قيل ان خلق خلقه فقال كان
 في عمار ما فوقه هو ^{عليه} وهو الذي اشهر عنه الصوفية بقولهم ان الوجود خطر في مطر من مظهر واجب
 له التاثير والافتقار والافعال والموت وقال الشيخ محي الدين ابن علي العربي ذوق الانبياء
 والارباب ^{عليه} يدل على ان هناك ارادة متجددة انتهى فمن اثبت هذا النبي كما هو اصاب الفطرة
 التي فطر الله قلوب الناس عليها ووافق الانبياء والاولياء في معرفتهم برههم ومن لم يشبه
 اختلار الفطرة ويا بين الانبياء والاولياء في معرفتهم برههم وصار زنديقا دهريا وكذلك
 كل من انكر على ادعاه الحق في جذر فطرة الانسان وادار عليه التكليف فهو الزنديق وكذلك
 من العلوم ان الفطرية التي يكون منكره زنديقا ان حائق الاشياء ووجودات خاصة يدور بها
 خواصها كالناجق والماريطفي والزنجبيل حار والكافور بارد والصلوة خير والزنا شر فمن لم
 يقل بذلك قامت عليه الحجج من نفسه على نفسه وكذبة الدلائل من نفسه على نفسه ومنع ^{عليه}
 من تهافت الاقوال والاراء وتجاوزنا من سنة الشارع عليه الصلوة والسلام ^{عليه} يمنع الله
 من طور الفطرة ونهى عن الخوض فيها سوى ذلك الا ان الصوفية عرفون النبي انما جرى على
 العقل وعلى الصورة الانسانية فلوان انما استعمل في ذلك عقايد فاس في ذلك عقله
 وحاس في ذلك باهو ان كان منها علة لكنهم يخوضون بطور ورام بطور العقل وباهم
 من البشر وباجلته فتدافعوا من بعد احكام هذا المصل الذي جعلوا عليه في علم آخر

وهذان الاشياء المعقولة والمحسوسة مشتركة في الوجود وهو المعنى الذي به تفارق هذه الاشياء
المحدوم فاما قد تصور الثالث مثلاً ونقول انه ليس بوجود وقد تصوروه ونقول انه موجود
الابدين المقصور الثاني يفارق التصور الاول والذي به تفارقه هو الوجود وهو الذي يكون
مصدر القابلية والفاعلية في هذه الاشياء وبما تارة في الماهيات وهي الخصوصيات الزائدة
على الوجود والامور التي بها يسمى الفرس والاسنان والحمار والبعير بهذه الاسماء والتي بها
في انفسها لكل منها من الاحكام والامور تختلف في حقيقة هذا الوجود وكيفية انفسها فثقل
الوجود امر انشراعي يتصف به الماهيات والجاعل لم يجعل الماهية ماهية ولا الوجود وجوداً
لكن جعل الماهية موجودة أقول هذا القول صادق في نفسه خطأ باعتبار حصر معرفة الوجود
فيه باعتبار ذكره في بحث الوجود الحقيقي فاما ذكره لا محالة امر انشراعي اسميه بالوجود
ونصف به الماهيات والانصاف به انشراعي انما جعل الجاعل جعل الماهية واصدرها من نفسه
ولجاء اصداها بنظر الناظر ون الى بعض احوالها من ظهور الفاعلية والقابلية ونحو ذلك فاقسم
في عدد وريم عند ذلك صورة تسمى بالوجود أقول وهذا ايضا قول صادق في نفسه خطأ
باعتبار حصر معرفة الوجود فيه فاما ذكره قطعاً اموراً استمارة في الخارج تسميها بالاسماء المختلفة
ولا جرم انها اثر الجاعل الحق ان هناك وجودات خاصة تسميها بالماهيات مخفية بين
وجودين آخرين اهدم الوجود الواحد في المبسط على هياكل الموجودات وهو متقدم على الوجودات
الخاصة والوجودات الخاصة منهلات وخصيات لبعض عمومها حاسلة من ارتباط معلوم الوجود
مجهول الكيفية مبنية بين الماهيات التي هي تسميها هذا الوجود المبسط ومنوره وعلمية
بأنها الوجود المنتزع من ملاحظه الوجودات الخاصة اجمالاً فكل واحد من هذين العالمين
اصواب الحق واخطا في الاكتفاء بالاشقي غليلاً ولا تطفئ غليلاً وقالت الصوفية القائلة
بوحدة الوجود الذي يكون في الخلق ويترتب عليه الآثار الخارجية لا يتجلى إلا في الخلق
في حصوله في الخارج وفي ترتب الآثار الخارجية عليه محتجاً الى ضم صميمه ولا يكون محتجاً

الى قسم ضمنية فالاول هو الممكن الشأى هو الواجب وقد ادر كنا بذوقنا ان هذه الضمنية هو الوجود
 المنبسط على سائر الموجودات وبوثنى قائم بذاته مقوم بغيره وليس شعبنا في نفسه مخفيا بغير
 من الآثار العلوية عند الناس لكن له تنزلات علما وعينا فذلك التنزلات صار شعبنا
 مخفيا بالآلة خاصة واول مراتب تنزله بتجليه بنفسه بشان كل لا يخرج عنه شان البتة ثم تنزله
 الى اساميل تلك الشان الكفى في اسم و دون العين ثم تنزله في تلك التفاصيل في العين
 كما كان في العلم خالق الممكنات عندهم هي صور تلك الذات المتكثرة بتلبس الشيون و
 الاعتبار فانما علم نفسه متلبسا بهذا الشان كان ذلك حقيقة الممكن واذا علم نفسه متلبسا
 بذلك الشان كان حقيقة الممكن آخر وجودات الممكنات هي ظهور الوجود في تلك التفاصيل فاذا
 اجتمعت شروط وجود ممكن وارتفعت موانع وجوده حدثت له نسبة خاصة مجهولة الكيفية معلومة
 الانية بذلك الوجود فصار رتبة الوجود انما مخففة بتلك الحقيقة واقضى الوجود اياها بواسطة
 تلك النسبة الخاصة فيقال عند ذلك تنزل الوجود وتعين وتظهر في مظهر خاص بمعنى ان ظهور
 قيمته وتعيينه واقضار نوع من الآثار دون غيرها ومظهر الشيء وصورة المحل التي تعين بها
 وتلبس باحكامها وآثارها اقول هذا القول صحيح عقلا وكشفا فانك اذا قلت ان المتحقق في مظهره
 القائل للعين الاجسم فهو القائل والمقتول وهو آلة القتل وهو الراكب وهو المركوب وهو السرج
 وهو السمين وهو الرمح وهو القوس وهو السهم وهو الرمي وهو المارم وهو المبروم وهو الصا
 وهو المصنوع عليه غير ان الجسم لم يستحق اسما من هذه الاسماء الا بكيفية خاصة ومعنى خاص
 واذا نظرنا الى تلك الكيفيات مع قطع النظر عن اقرارنا بالجسم كما كانت معدومة ولم يدر
 منها آثارا واذا انقسم اليها الجسم صارت موجودة وصدر منها آثارا والجسم محل تلك الكيفيات
 والحال لنا استعداد تلك المخالف في العقل والتقدير قبل الوجود الخارجي ثم تكون تلك الآثار
 عند الوجود الخارجي وتلك الصور المتكثرة اعدام مخففة ان لاحظنا اليها مع قطع النظر عن الجسم
 لم يكن لها حقيقة وكانت مجهولة وان لاحظنا بعين ضمنية وهي الجسم كانت موجودة فاذا

سائر الجسمين بقاؤه ورحا أخرى فقد انضى به الأسباب اعنى النجار والحداد والخشب والحداد
والنار والكبر والمقن والعدوم والفساد وغيرها الى ان حدثت من المعدوم الموهوم الذي هو
والمرح ومن الموجود الذي هو الجسم نسبة معلومة الالينية بجمولة الكيفية بها القصف ذلك
المعدوم بالوجود ومعنى وجوده سيف والمرح ارتباط المعدوم بالوجود بحيث يصح اشتقاق
الاسم من الوجود وكان الجسم عاما محتملا لصور كثيرة فاذا صار سيفا وليس باحكام السيفية
من القطع وغيره فقد عين تعيين خاص فبرز في بعض صورته المحتملة فيقال عند ذلك ظهر في مظهر خاص
هو سيف كان ذلك كلمة كما ما صحيحا لا يمكن من انكاره فاقبل اللهم الاسماء ذات لفظية ترجع الى
الوضع العرفي لا خبره بها عندنا فاذا فهمت هذا القدر في الجسم فالوجود اولي بهذا ثم الوجود وسفاه
بالقصف بالوجود والوجود لا شك انه صفة اشتراعية فليبحث عن هذه الصفة الانتزاعية من الوجود
منشأ اشتراعي في الخارج اوهي بمنزلة اتياب الاغوال لا اشتها ان بدنية العقل يحكم
بالاول يمنع الاحتمال الثاني فاذا كان هذا حكم الوجود كان هو حكم الوجود الحقيقي الذي هو منشأ
الاشتراع بالاول واعلم ان الثبوت قبل الوجود حكم من معدوم هو ثابت متعين مخصوص باحكامه
واثاره فان الحجاب اذا تعطل مراتب الاعداد فانه يثبت في ذلك على قانون طبيعة ثابتة في نفسها
يعلم ذلك بدنية فلواراد ان يجعل الرفج فردا والفرد زوجا لم يكن له ذلك ولواراد ان يقدم شيئا
من مرتبة اولي من لم يستطع وهذا هو الثبوت الذي نقول انه قبل الوجود وهو غير الوجود الخارج للوجود
وغير الوجود الذي ان اراد به التحقق الذي يحصل له تعقل فاقبل وان اراد به غير ذلك فيجزم بالوجود
يكون هو كما ذكرنا في مراتب الاعداد فذلك في احكام كل فرع فحين فاما العلم لاجل ان نحمله
ان وجدت فان خواصها كذا وكذا وان كيفها كذا وكذا او اسدرة ان وجدت فان وقيها كذا
وكذا انفسا ثبتنا لكل فرع احكاما خاصة به لازمة وجد في الخارج اولا كما ان الملازمة في قولنا
لو لم يار الله لم يخلق الخلق صحيحة وان لم يتحقق هذه الصورة فظاهر فهذا لا يسلط وهذه الملازمة
واقع في نفس الامر قبل الوجود الخارج وكل ما هو موجود في الخارج فهو ثابت النسبة بالوجود

ثابته وكذلك مخرجاته من حيث انقطع بانقطاع الاختراع وليس له امام قتيدي به العقل
 في تصويده ذلك ليس لما ثبت وبالحجة فالوجود الخارجي انما يلحق الاله ان ثبت فيجعله موجودا
 ولنبحث عن هذا الثبوت وعن هذا الوجود اى شئ يتبعها فالذى وقع عندنا ان الوجود متبعه
 مصدره الموجود امست على سياتى الموجودات او النفس الرحاني او النفس الكلية ايا شئت فقل
 عبارتنا شتى وحكيه واحده كل الى ذاك الجمال شبيه وهو صادر من الذات الالهية
 وان الثبوت متبعه اقتضانا الذات الالهية للعالم في عالم العقل قبل الوجود الخارجي وهو الذى تسميه
 الصوفية بالنزل العلى لا يريدون بالعلم تمام صور الاشياء لكنهم يريدون صدور الاشياء منه
 مرة واحدة في المرتبة العقلية قائمة باوجب لانفسها ولبنين ذلك بمثال اذا وضعت
 الخاتم على الشمعة انتش فيها الحروف المكتوبة في الخاتم فالحروف الظاهرة في السمتة انما
 كانت لعل فاعلة وهو الخاتم وعلته قالبة وهى الشمعة وانما وجدت عند اجتماعها وانطباق احدها
 على الاخر لكن الخاتم استعدا وقام به منذ كان الخاتم انه لا ينطبق عليه شئ سواء كان شمعا
 او طينا فان لم يمتد على ذلك شئ صورة الحروف فكل ما وجد عند الانطباق كان ثابتا قبله في
 نفس الامر قائما بالخاتم فذلك كل ما وجد حينما من الزمان فانه كان قائما بالذات الالهية من
 حيث الثبوت ومن حيث انه كمال اللواجب ومتقضاه وهذا هو الذى تسميه الصوفية بالفيض
 الاقدس والحكماء بالعقل والحق ان العقل مستوعب لجميع الوجودات الخاصة الا ان الحكماء لم ينظروا
 الى الوجود الا فلاك وليس هناك الا الاربعة اصول الذات الالهية والعقل الصادر منه والنفس
 الكلية الصادرة منه الفيا بشرط العقل بواسطة واليولى الصادرة منه بشرط النفس الكلية
 كما قال مولينا عبد الرحمن الجامى في بعض كلامه ذات مع الصادر الاول علة تامة ان موجود
 كدر مرتبة ثمانية ظاهريه شؤد وحينئذ ذات مع صادر اول وثانى علة تامة اخرى ثالث ذات
 انتهى وكما يشاهد بالحس ويدرك بالعقل فانه حاصل من الفلاح الحاصل من اليولى نفس
 فمن ذلك ما قريب من النفس قد ظهر فيه احكام السيولى اكثر وليس اليولى الا تشخص فلما جازى

صدور هذا الاشياء وقت عليها ببرز الوجود على سبب الاستعدادات الثابتة من قبل القائمة
 بالذات الالهيّة فعبّر عن هذا المعنى بقولهم وان ظهر الوجود فحكم ظرا بطن الوجود وانه وقعت
 بين ظاهر الوجود وباطنه نسبة معلومة الابنية مجهولة الكيفية وقالوا الاحيان ما شئت زائجه
 الوجود ويريدون ان الذي يصدر منه الارائنا هو الوجود فقط لكنه ظهر على قانون باطن الوجود فصار
 القدر من وحدة الوجود ثابت عقلا وكشفا وقد عام حوله جميع الطوائف عن اهل العقل فمن قال بان
 الذات متحدة في الذاتية مختلفة في الاوصاف انما اراد بهذا المعنى ومن قال بان العالم متعين في
 السبيل الادلي والصورة العامة الجسميّة لم يبعد من هذه القاعدة كل البعد وقد اخرجت بعدا
 هذه القاعدة من حيث يدري او لا يدري وقد اشرنا سابقا الى القول بان وجود شئ من
 حقيقة لا ليعبادم هذه المسئلة وكذلك القول بان الوجود وصفة انتزعية لا ليعبادمها ولكل قول
 محتمل ينطبق عليه بقى منها مسئلة مشككة قد صعبت على الفقه القائلة بوحدة الوجود وهي ان هذا الوجود
 عين الذات الواجبة او صادرة منها بطريق الابداع ولا بد من تحريم محل النزاع لان كلام القوم
 من الطرفين لا يخرج من التسامح والتجوز فيحاط القولان فاقول لا شبهة ان حال الانسان
 بالنسبة الى اعتباراته من الانسان بشرط لا وبشرط اشئ ولا بشرط اشئ غير حاله بالنسبة
 الى اخرده فانما لا نشك ان الحال الادلي فيها الوحدة الحقيقية والكثرة الاعتبارية والحال الادلي
 لا يخرج عن كونه كليا والحال الثاني يخرج عن ذلك فاذا استقر امرنا بتعدد اشئ في
 مظاهره وتعيينه في بعض محتملاته وجدنا ما على منعتين احدهما المنزلة التي يعبر عنها بالوجود
 والابداع والثانية المنزلة التي يعبر عنها بالتعين الاعتباري وبعد هذا القول اختلف اقوالهم
 في الوجود المنبسط على مياكل الموجات فقال الشيخ صدر الدين القونوي في اهل كتاب مفتاح الغيب
 انه صاد من الذات الالهيّة وقال مولانا عبد الرحمن الجامي بان الفرق بين الذات الالهيّة و
 المصادر الاول اعتباري هي شمره للمعاني بعد ايراد سؤال وجواب في هذا المعنى تحقيق انست
 كفيض جان ذات مفيض است اما باعتبار نسبت عموم وانباطرها فيمكن ان يكون نسبت

از امور اعتباریهست پس ذات ماخوذ باین نسبت از امور اعتباریه باشد و فی نفسها از امور حقیقی
 استی - و الحق عندهی هو المذهب الاول کیف و تمایز الوجودات الخاصة فی الاحکام و ثبوتها فی
 نفسها من اهل البیہینات فالتمیز الذي يحصل هذه الاشياء من المنزلة الثانية لا
 نحالة وان كان اسم التتمیز الثمینی شیئاً والاحتمال بین الافراد و بین نوعها الا الفرق ^{الاعتباری}
 المنقطع بالقطع بالاعتبار و كذلك بین کل خاص عام الی ان یرتقی الامر الی الذات الالہیة
 لا لایقال الصوفیة یلتزمون ان تحت این الامکانیة اعتبارات و اضافات لاحقة بالوجود لانما
 نقول الصوفیة یقولون بان النارجیه البار و بها غیر الوارد ان الانسان غیر الفرس و ان كان الوجود
 یشملها کلها فلا جرم انهم ارادوا بالاعتبارات و الاضافات معنی لا یرجم هذه التغایر الذي یكون
 منشار الاختلاف الاحکام و هذا المعنی هو الذي اکثره حقیقة والوحدة اعتباریه اذ لا المعنی حقیقة
 اکثره التمايز الاحکام و اختلاف الامار و تغایر تحت این التي هی الوجودات الخاصة باختلافها
 فی من الوجود و عدم رجوعها کلها الی الوجود الواحد المنبسط علی هیاكل الوجودات کلا نقول لهم هذا
 اثبات للتمیز و الظهور لا اثبات بمنزلة دون منزلة من منزلة التتمیز الصوفیة حیث قالوا
 العالم عن الحق ارادوا فی الوجودات الخاصة الجامعة من تمیز الوجودات مراتب شتی بل
 ارادوا افادة معنی التتمیز و اظهروا ان المعقول یقول زید و عمرو و احد یعنی به التماثل فی النوع
 لا الاتحاد من کل وجه و یقول الانسان و الفرس و احد یعنی الاشتراك فی الحيوانیة و یقول الشیخ
 و الاسد و احد یعنی المشابهة فی الشجاعة فکذا کذا الصوفیة یقولون العالم عن الحق یعنی الثمینیة
 کله فی الوجود المنبسط و قیام الوجود بالحق الاول استجده لانفی التمايز بالکلیة قال فاعلمهم
 به مرتبه از وجود کلمه دارد و اگر حفظ مراتب نحی زید یعنی و حیث قالوا بالتمیز ارادوا معنی
 لیم المنزلة لایقال يجب انک اثبت الحق الاول و العاقد منه فلا بد ان الوجود و تحقق نفسها
 اذ لا یصح ان نقول ان لهذا ان لا یس بوجود و لا لذلك ان لا یفیر بوجود و اذا كان الوجود یشملها
 فبالکلام جاز فی هذا الوجود و لا بد ان الاول و انه فی المتبیین جمیعاً لانا نقول هذا الوجود مفرد و

قد قدرة العقل ولا ثبوت له في نفس الامر بمنزلة انساب الاغوال وان نقشت حق التفتيش
 وجدت هذه المسئلة القائمة بان الارتباط بين الحوادث والتدعيم ليس الا المنزلة الثانية لمادة
 بالتعيين الاعتباري هي التي تروى بالفطرة اسلمة الجود له على التعيين تحقيق تميزا فيها
 ولا تروى الفطرة مطلق التزل الصادق بالصندوق والابداع وتعيين ذلك بل يصير اليه خيرا
 هذه الاصول اعني العقل والنفس والسيول كل واحد منها عين الاخرين وجه والعقل عين النفس
 وجه كما صورنا في استمداد نقوش الخاتم القايم بالخاتم والنقوش المنطبعة في الشئمة القائمة
 بها وكذلك النفس عين السيول من وجه ونظر ذلك مثلا ايضا اذا تصورت في نفسك كليا
 اكتسفة الكليات حتى حكم العقل بان مثله لا يوجد الا في فرد واحد ثم وجد في الخارج ذلك الجوزي
 فالفرق بين النفس السيول كالفرق بين الكل الذي يحكم العقل بانه محصور في فرد واحد بين
 الفرد الجزئي وليس للسيول عندنا حقيقة الابرور النفس الكلية في صورة الشخص والتعين فهي
 مع هذا البروز يول فالعارف اذا اراد بيان هذه العينية لا بد ان يستعمل ما يسمي الفرق الاباحي
 وبالحكمة فتلك كلمة حق اريد بها الباطل ثم ان الشيخ المجيد قال في كتابه الصفاة التمايز
 موجودة في الخارج فلا بد منها متميزة من الذات الواجبة في الخارج وكل صفة بغير قايما لها
 فللعلم عدم قايما له وهو الجبل وللقدرة عدم قايما لها وهو العجز وتلك عدايات لها تميز في علمي
 فصارت بذلك التميز مرايا الاسماء والصفات ومجالي الوار ما فحقائق الممكنات هي كل
 الاسماء والصفات المنطبعة في الاعدام المقابلة لها فالاعدام بمنزلة المادة وتلك الماهيات
 وعلوس الاسماء والصفات بمنزلة الصورة الحالة في المادة فحقائق الممكنات عند الشيخ ابن
 العربي تلك الاسماء والصفات متميزة في العلم وعند الشيخ المجيد وانما هي عدايات انعكست فيها
 انوار الاسماء والصفات وتلك العدايات وذلك الانعكاس انما كانت في العلم ولكن الغافل
 المختار جل محبده اذا اشار ان يوجاه من الماهيات في الخارج فوجدنا بالوجود انظلي
 موجودة في الخارج بالوجود انظلي واختلقت احواله في العالم فقال مرة هو موجود اظليا وقال

اخرى هو موجود في الوهم الا ان الله تعالى اقمته في تلك المرتبة فنسار به هو ما متقنا قول علم
 ان نقطة حقائق الممكنات تطلق على معان احداها الوجودات الخاصة فلا ان حقيقة ^{حقيقة} وللمعنى
 وتلك الحقائق امور متحققة في الخارج وعلى هذا فحقائق الممكنات ما يتعقله العاقل في نفسه عند اطلاق
 هذه الاسماء لا غير وعلى هذا الاصل نخرج قولهم وحقائق الاشارة ثابتة وثانيتها الامور الثابتة التي
 ليست بوجوده في حد ذاتها ولا معدومة فاذا انقسمت بغيرية هي الوجود صارت موجودة ولا كانت
 معدومة وحقائق هذا المعنى هي التي يسميتها المعقولات بالماسيات الا ان المعقولات عقل انهم
 امور ليست بوجوده ولا معدومة ولزمه القول بجهتها من حيث يدري او لا يدري ولم يقبل ارتباطها
 باول الادل وبجهتها بالفيض الاقدس قبل وجودها بالفيض المقدس وكشف الصوفي القائل
 بوحدة الوجود عن تلك الحقائق الثابتة وارتباط بعضها ببعض وتقدم بعضها على بعض
 في المرتبة العقلية قبل الوجود الخارجي فعرف ان الذات المقدسة تجلت اولاً على نفسها ما اطلعت
 بنفسها وما هو مقتضى نفسها وبكمالها القايم بها وامكان تطور مظاهرها باطوار شتى وظهر ذلك
 هو من الاقنعة عند التحقيق وليس المراد بالعلم ارتسام صور الاشارة في نفسها ثم ما كان اسنعه او
 المظاهر الكلية ايفالة الظاهرة المقدسة يسمى بالاسماء وما كان استعداد المظاهر الجزئية بنفسه
 المتقدمة المملوكة يسمى باعيان الممكنات على هذا اصطلاح هو معلومة عند الحق الاول المعنى الثالث
 يستلزم الى تهيئته مقدمة هي ان احدى القبلتين منطقة على الاخرى فكل ما في الاسماء ظهر في حقائق
 الممكنات وحقائق الاسماء من جهة متقاطعات احدى القبلتين في غاية القوة والتمام والاخرى في
 غاية الضعف والنقصان والضعف هو عدم بعض ما في القوى من القوة والنقصان هو عدم ما
 في التام من التام مع الاشتراك في الاصل بوجهين بوجه فلا جرم بناك اصل الامر ثابت
 في احد الطرفين على الوجه الآتق ممتزج في الطرف الآخر بالعدم ثم نقول من اراد التعبير عن اصل
 الاسماء بوجوهية الممكنات في هذه المرتبة فليعبأ بان كلتاها صحيحة اذ لما ان حقائق الممكنات هي الاسماء
 والنسب متبصرة في مرتبة العلم والثانية ان حقائق الممكنات هي عكوس الاسماء والصفات

المنطبعة في الامداد المقابلة لواء لافوق عين اجبار من الافرقا منصف الاضلاع بعينه منقش
 حقائق الاشياء على ما هي عليه الرابع ايضا يحتاج الى مقدسه هي ان الصوفية يسمون الاول منشورا
 والثانية عاشقا والمرتبة العليا الظاهرة في الشيخ عشقا وهذا المصطلح صاحب الالفاظ ثم ان
 تبدل الى حاشية ويتخذ به اليقصال السالك الذي غالب حاله براهنج ويا وهر او محبوبا كما
 كان في قصته سمية ابراهيم جده العنانية الى مراتب الوجود من حيث لا يدري فالتبدي
 الى الذي فطره ونذكر من حال الالاف ان بالذي نظره مشر عن هذه الالاف وقد بشر في الناس
 الى مشقوة ويسير اليه بالرايات البنية والنفسانية وتجريد وجه الروح فيقال السالك الذي
 غالب حاله هذا السالك ومريد او محبا وقد بدى في المشقوق ويشق في العاشق فيجتمعا في اوسط وهذا
 السالك يوجب لوانظر فيقال له السالك المحبوب والمحب المحبوب والمريد والمريد في هذا
 النظام ان الله تعالى تجلي في قلب الشيخ الكبر وان لهذا التجلي انبساطا ونشورا في حقيقة
 القدس وان له عكسا ومحبا في المذاهب الاعلى فيطبق على هذا التجلي الاسماء النسقة والسكون وان
 لله تعالى ارادة عين بعد عين وعلما متجددا ورضا متجددا بحسب هذا التجلي فاما التجلي مع ما في غيره
 هو الذي يسمونه بالمشقوق لان النفوس البشرية بمنجزة اليه انجذاب التجلي الى المقناطيس فكلما
 ذلك في صدر هذه المقالة واليه اسمير والسلوك وبه الاقنان الذي يقصده الصوفية وقد
 تقضي الاسباب الخفية الى ان يريد الحق مصطفا رعبا وهو جاري في خوارق لانه لا يشتر ما ربه
 قسما وادوا وقد يقصده بالرايات البنية وتجريد وجه الروح حتى يظفر الاتصال المومع في
 جبلته قسما وادوا قد يحس باجبار من الحق وسعي من نفسه ويكون له ثارات تقدم سعيه في بعضها
 وفيغلبه تسمر الغيب في البعض الآخر وحبس ذلك في حالة واحدة من جنتين فيكون جامعا لمرتين
 ما في المشقوق فيقول قد يكون الغالب عليه بعض وجود هذا التجلي ويكون محبدا ومن ذلك الوجه فيقال
 تحقق باسمه كذا وكذا او يقال ربه من بين الاسماء اسم كذا وكذا او بالجملة قد يكون في هذا المقادير
 في الاعيان الثابتة في الاسم الذي يحسده من بين الاسماء غيب عليه فيقال حقيقة فحينئذ اسم

الرحمن واسم الله الى غير ذلك الشيخ المجيد ومختصر هذا القول في كثير من مكاتيبه وبالجملة نقل
 بان حقايق الممكنات عكس الاسماء المطبقة في الاعداد المقابلة لها ليس مخالفا لكلام الشيخ ابن
 العربي وانما هو وكلمهم من تصريح او توضح بهذا المعنى وقد اذنا الى وجه الشبهة فلا حاجة بنا الى
 نقل كلامهم والاطراب ليسررهم من تصريحهم ولو لم يخالفوا العقل بان حقايق الممكنات هي الاسماء بمعنى
 ان الاسماء المتصلة في الوجود لها عقل في الطرف المقابل لسي باعيان الممكنات او بمعنى ان الآثار
 لله رب من الاسماء وهو حقيقة التي يربط اليها ليس مخالفا لكلام الشيخ المجيد ولو شئنا لاقتنا
 براهين كثيرة من كتابه على كونه فحمل كلام الشيخ المجيد وانه قد بعضنا من المقالات الشيخ ابن
 العربي وانما هو محمل على ما يخالف وجدانه وتلك قلته عليه لا مخرجه كسفيه والصفات لا يتخلو منها
 العباد ولا يصح ان يكون لهم الوجود في بعض كلامهم فكذلك قلته بما قد قوله تارة الصفات انما هي لا
 سبيلها للمنفية بل هي عين الواجب عنهم بمعنى ان الذات يحكي كفايتها وليس تحت التكنين دليل
 على ذلك لا لعقل ولا عقل الا الاول فلان غاية ما في الباب ان هناك حقيقة يصح إطلاق اسم
 العلم بها نحو ما عرفنا ان هناك صفات متمايزة فكل واحد من الصفات من نفسه عقل ان هناك
 اذا استعملوا هذه الصفات واسماها لا يتصور ان تلك الصفات وكذا ما زائدة على الذات أصلا
 لكنهم يتصورون الى صدور الآثار لا غير فان من راسي شيئا يخرج وعشي يحسن ميسره عيا سببه حيا
 بسبب هذه الآثار ولا يتفت الى ان الحجة صفة زائدة او هو ذاتي للوجود الى غير ذلك من
 الحقيقة الفلسفية ولما الثاني فلان العقل يشهد الا بكونه بحيث يسهل منه هذه الآثار
 ان ذلك محض في زيادة الصفات فكذلك من انصف من نفسه عقل ان يكون الصفات بمنزلة
 الاخرى في محضها القائمة بوضوفاها هو عظم التشبيه فان قال قائل هذا ذهب اهل السنة
 فوجب قبوله قلنا ابن اسننة عننا اهل القول المشهور لما بالخير وبارك في عين احابنهم ونظمهم
 في الصفات بل هي زائدة ولا على تقدير زائدة بل هي امور مستعارة او خارجية وانما هذه الآثار
 هي التي تدعى صفاتها انما هي اسبغة فعلى ان لا يكون قولهم بزيادة غير انما

واختر العالم قبيله احد من اسلف فحق رجال بهم رعلن وكذا لك اختلاف اقواله في ان العالم موجود
 خارجي ظلي او موجود متضمن اختلاف قليل الجودي او المقصود ان الوجودات الخاصة متحققة بحيث
 يصدر منها آثارها سواء سمى في التحقيق وجودا خارجيا او وجودا وسميا متقنا وان سالتني عن الحق
 الصريح قلت ان الذات الالهية من حيث هي هي اجل من ان تكون في الخارج ادنى الالهيات
 كناية عنه لفهم الحق تجلي عظيم هو في الخارج ويوصف الحق بانه في الخارج ادنى الالهيات بشرط
 التجلي وان سالتني عن هذه الاقوال كلها ما ذكرت عليها الا من جهة التعبير ومن جهة كثر شي في غير
 محله والافضل بالشيء مناخب كلف ال ما ليس له حقيقة اصلا فاقول بالصفات الثمانية له وجه
 وجيه وهو ان ادنى النفس الرحاني المتمثل في الذكر والتجلي الاعظم سمي عند الاشاعرة بالصفات
 ولذلك قالوا الصدور بالالجاب ولقد هما زانما غير انهم سموها شيئا واحدا باسما شتى باختلاف
 الجهات والاعتبارات وكمن اختلاف في الجهات يتوحد في صدور الناس حتى يظنونه من باب
 اختلاف الحقائق كالبياض والابيض هما واحد في الحقيقة الا ان البياض اسم له من حيث انه
 مأخوذ بشرط لا وان الابيض اسم له من حيث انه مأخوذ بشرط اشئ فكذلك سموه حيوة من حيث
 انه صفة يستوعب العلم نفسه وبحقائق الممكنات وعلما من حيث انه متمثل في حقائق الاشياء بحسب
 تكونها في الخارج وقدرة من حيث انه ينجلي منها خلق الخلق وازادة من حيث التجلي الاعظم
 ينبعث منه تخصيص احد المتأولين وكلاهما من حيث انه ينزل منه الوحي على قلوب الانبياء والملوك
 وسمعا وبصرا من حيث انه سبدر الانكشاف المبصرات والمسومات وكذلك كلام مولانا عبد الرحمن
 الجامي عندي سلم فان مقصودة نفى تاصل الحقائق بجبالها وانما اعتبارات واصناف للوجودات
 بمعنى ان الوجود يظهر فيها وتعين بها للمعنى الفرق الاعبادي واذ قدرا كما فاجواب فلنختم الرسالة
 بالحمد لله تعالى اولاً وآخرأ وظاهراً وباطناً وصلى الله تعالى على خير خلقه محمد وآله واصحابه اجمعين
 مكتوب ببيت وكلم الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى - اما بعد فمؤيد فقير في الله
 عفى عنه كبر بعض اعيان بافتقار بعض احوال بيته چند نظم کرده است سرالهي حسن وجماد

من غلاب العجرا جرنی یا مجیه + بے قرارم روز و شب بے روی باز + باز بنام روسته یادم
 یا قدیر + اندر غم بے جاش تارشد + سکه شود یارب بولش سنیر + بے برادر
 بعد ازین بهیار باش + فرق می کن در میان شیر و شیر + و مشها سالی کر می کن کرپوش
 خواهم + من یار خودم خود از دوش خود افتم + بیغم رخ ساقی ظاهر شده در خود + مقبول
 شده بر خود و پوش خود افتم + شل می چو شان کر خرم بر افتد + چو شے زده بر خود از پوش
 خود افتم + از هر بن مویم جوشه می دیگر + از فط تامل زانوش خود افتم + زین تیز زبانی
 آزرده و لم ش خوش آنکه زمانے خاموش خود افتم + این غزل از مراحات بحر سبیل است -
 مستغفل فعلن چهار بار و آن در فارسی کم یافته شده غرض ازین ابیات تشوق است بحال اتصال
 با فناء اناد آن مالیت نادر الوقوع - اتصال عبارت است از انجذاب روح و معرفت سر و قرار انا
 از مطلق لطیفه غفیه و منها تا که محنت مجوری و دوری کشم + تا زین و طغم سوت - وطن باز
 روم + تایی که همدی سنگ بود شیوه من + گوهر اند غم سوسه عدل باز روم + تا که
 بسته زنجیر تعلق باشیم + آهوسه از ختم سوسه ختن باز روم + بوسه جان میر سوزاز
 بادین در دو جهان + شاه ملک نیم سوسه من باز روم + غرض ازین ابیات تشوق است
 بجام تجرد و رفیق انلی و تفج از بنیات دنیا ناسته که دانگیر وقت و مشوش حال و مغیر وجه
 روح می شود مکتوب نیست و دو حکم در شرح رباعیات - الحمد لله خالی اقیوم و
 هم العاوم و سل الله علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین - اما بعد میگردد فقیر و ابدی غنی
 که سابق رباعی چسبند در بیان بعضی قواعد ساوک انشا کرده بودم انحال شوق بر آوردم خواه
 محمد امین اگر مه الله بشوده تقاضا میکنم که زیر هر رباعی انشائے کرده شود آن تا خدا که
 دین و ولایت مانده شدن ملک الرباعیات رباعی علمے که نه اخذ و مشکو نهی است +
 والله که سیر الی ازان تشنه لبی است + جاست که بد جلوه سبی ماکم وقت + تابع شدن کم
 خرو و لسی است + درین رباعی انشاه کرده شد + آنکه ملوس که با انشای شکر است

هر نفسی است و اشتغال بآن منافی سلوک است و مظهر دانی که چه بود و هیچ قدیم است و دل را در
 شغل دل قوط هر زبان بایار و این را شوی از درین عوارف مارت و وان فن دگر یاد
 بگیر از احرار و درین ریاضی اشاره کرده شد بآنکه اصل کار درین راه جمع ظاهر و باطن است
 ظاهر تو بیع اوقات بر طامات و باطن دوام تعلق قلب بحق و اگر کسی اول را میجوید از کتابت
 بهتر نیست خصمها حق نیست باب که درین مسئله واقع است و اگر کسی نانی را میجوید بهتر از صحبت
 احرار بآن یافته میشود و مظهر در مذنب است از باب غور و ذکر که بود ماحل از انوار
 منصور و در حاشیه نفی شوا از خلق نفور و در جانب اثبات بر وسوسه غفور و شرط تاثیر ذکر
 حضور و تعظیم است و نفور شدن از خلق و اثبات محبت حضرت حق و مظهر مستی و اوله شرط طریق
 اقتاد است و بے مبت شدن کاغذی که نکش دست و در ذکر غنی جبر تخیل کردن شرط است
 و از استاد طریقه یاد است و حضرت والد قدس سره تخیل جبر مفرط شرط میکردند که جمع هست و غور
 دل بدون آن نمیشود و مظهر و خوابی که محض صحبت نباشی و باید که بتفصیل طلاق
 کوشی و دل را از خیالات جهان صرف کنی و چشم از مظهر حمله عالم پوشی و اشارت است
 به نگا داشت و نظر بر قدم و فعل زهد و مظهر در عشق و از جمله جهان بگذشت و در هر چه
 بخیراید تو زبان بگذشت و مقصود من بنده بجز و صل تو نیست و اندر طلبت از دل جهان
 بگذشت و اشارت است بازگشت در انانی ذکر دفعه بعد دفعه و مظهر دایم دل
 پیش تو حاضر باشد و چشم بر رخ خوبا تو ناظر باشد و در مذنب ما شرک جلی است و صریح و
 اگر کسی در خطره خاطر باشد و اشارت است بدوام یاد داشت و مظهر دانی چه بود و صل
 کثیر البه کات و در مشرب اهل دل وجود عیادت و تحصیل عدم بدان سعی مانع و نفی
 خاطر و در سد جهات و عدم غیبت را گویند یعنی نسایان ماسوی و وجود عدم بلکه غیبت را
 گویند و این آن غم قوی و هست نشاندن همه چیز است از دل و مظهر نورانی که
 با نواز و حضور زین است و زیر که طهارت را اصول دین است و نور دل و نفی خواطر غمناکی

تقاضای آن میکند که زیر هر بیت اشاره لطیف کرده شود آن معرفت که در آن موضوع است
شعر الاطال شوق الابرار الی قهای ۛ ذاتی لاث شوقا الیه منہم ۛ من ذ انعم
باده ام یا باده را چنانچه اعم ۛ عاشق شوریده ام یا عاشق با جانا نام اعم ۛ درین بیت اشاره کرده
شد بمقام حیرت که از مقامات لطیفه خفیه است که سالک درین مقام تفرقه نمیکند در میان وجودات
خاصه که با هیات معبر میشود و در میان وجود مطلق که ظاهر شده است در وجودات خاصه و امتیازی
نماید در میان احکام خاصه مظاهر وجود و تمسک را عاشق گوید و دیگر را معشوق و سوم را عشق ۛ
ۛ بتلاسم حیرت جان گویت با جان جان ۛ اصطلاح شوق بسیارست دمن دیوانه ام
درین بیت نیز اشاره کرده شد بمقام حیرت و جان عبارت از وجودات خاصه است و جان بان
عبارت از وجود مطلق است ظاهر شده در وجودات خاصه ۛ شوق موسی در حضور او را ناظر
ادرا ۛ در نهاد شمع آتش میزند پر دانه ام ۛ اشاره است بآنکه محب بسوال حال خود جدا
میکند محبوب را و مشخص ظهور او میشود در صورت خاصه که مقتضی استعداد اوست الی کون الخ
الابقدر استعداد المتجلی له و آتش زدن عبارت از فلق و بقدری دادوستد ۛ با جمال
ذو آتش حسن دگر در کار شد ۛ چشم او را سر مرده ام یا زلف او را شانه ام ۛ درین بیت
اشارت بحکمت ظهور احجار بهبت که تمام معین مصالح این عالم است آنکه حسن ذاتی و ذات خود
از غیر مستغنی است و حسن ثانوی که مقتضای مصلحت کلیه است گاهی نفسی بن و میشود
و تمثیل حسن ذاتی پنجم معشوق که در غایت لطافت آفریده شده و حسن ثانوی سبزه و چمن
زلف و شانه ۛ میل هر عنصر بود سوسه سحر علیش ۛ جذب است بر شورش شام
اشارت است بحقیقت محبت ذاتیه که ان میل حضرت وجود است در مظاهر مضیده بجانب انسان
مثل میل هر عنصر به اصل خود ۛ خاف از خود ماند از صورت جو پر شد آینه ۛ تا ترابن چشم
خانا ۛ اشارت است باستغراق در انصال بنی سرور در کار خود و بجهت
آینه سوسا که غیر مذکور نفس خود بنزد کارگر و دو تمثیل آن بآینه که از خود غافل

و بصورت منتهی **س** است این برستیم نام تجد و تمت است **و** در اول پیش از زبان تمیز شد
میخانه ام **و** اشارت است بآنکه محبت ذاتیه قبل از عالم ارواح و اجسام است زیرا که پس از آن
وجود است باطلاق و آن قبل از زمان است و میخانه اشارت بجوامع مراتب باطلاق است و الحمد
اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً مکتوب است و چهارم در منظومات **س** فراغت یافتیم از
حج و عمره **و** چو احرام سرکوی تو بستیم **و** چو دیدم روی زیبای تو جانان **و** ز تشویش وجود
خویش رستم **و** بیاسانی بده جام شرابی **و** که محو و صبحی استم **و** ایضا
محبت نام جوش طبع و میل نفس اگر باشد **و** سر زایل محبت و در دو عالم گاه و خراباشد **و** ز ناراک
طبع غیر از خود نماند **و** آید **و** درخت بید را دیدیم و ایم به ثمر باشد **و** بوست مشربان رنگ
تعلق در میگیرد **و** اگر نقش زنی بر روی دریا باشد اثر باشد **و** صفائی طبع منجوبی است
و این اندک **و** که آب دراز مردم همیشه با صفا باشد **و** ایضا مزاج صاف طبعانرا
بجز غیبت نمیزارد **و** مگر گرد آب مان چون یکجا و طن گیرد **و** فرو و صفا با خشت باطن نیز
گاہ جمع میگردد **و** بروا و عمره را چون درویشند تا شاکن **و** فرو هرزه گردی مانع نور
دل است ای پویند **و** سیل تا نشست یکجا باطنش صافی نشد **و** دوباره در دین
بر جمع اصدا و تو مینام **و** نمک ریز دل جروح من هستی و مرهم هم **و** همان جهان فدا ی
وضع شوخ شهر آشوب **و** قیامت مینائی و دم عیسی و مرهم هم **و** درین بیت اشاره کرده
شد بحال عجیب که آن جمع است در خلق قلب انس روح در یک حالت و تادی از آن یک و التذات
از آن دیگر بیکد **س** توی اول توی آخر توی ظاهر توی باطن **و** توی مقصود اول
توی مشتاق و هم هم **و** ز یک منبع درینجا مختلف فواره میجوشد **و** مزاج حرص قارون زهر
ایما هم و هم هم **و** بخاری از زمین خیزد و با دو در آمیزد **و** گیسو باران ریزان است
گاہ برف و شبنم هم **و** درین سه بیت اشارت است باضمحلال **و** در یک شقیقت
و امتیاز احکام در میان حقایق متخالفه بسبب امتیاز صور و مایکل **س** که ای طریقه پیر کی

کاشانه سرگامی باشد که عالم پای کوب از دست غفلت گشت و آدمی هم بدورین بیت اشارت
 ست بسرمایی عشق در جمیع عالم چه فلک و چه ملک و چه عنصر و چه اعراض خصوصاً انسان که شوق
 طبعی ازادی برود دارد بلکه سبب سرمان آن منسلک کلید است که متوکل است و پنجم شمع
 غزل که بر تفتین بیت اهل غزل عراقی علیه الرحمة انشا کردند و نخستین باده که ندر جام کردند بد
 مزاجش کس آن گفتم کردند بد بود باشد و امکان صورتی بد بآن صورت جهان را کردند
 همی بایست تنصیل از آن روی بد مکارم را با اتمام کردند بد شراب وحدت از خجالت غیب
 از جمیع اهل در کام کردند بد چون طلبیدم زیست با بر سو بد حرفیان سستی از من دادم کردند
 حقیقت را که مستور از نظر بود بد با مشهور خاص و عام کردند بد پس آنکه موج دریا باز گرد
 با تمام فاکرام کردند بد امین روضه و قبیله با تو گویم بد بخود آواز و نیز انجام کردند بد
 غرض ازین ابیات شمع بیت عراقی ست علیه الرحمة و تعین مراد از باده و جام و استغفار
 از چشم سانی و حاصل آنست که این بیت دو احتمال دارد یکی آنکه از جام مرتبه امکان مراد باشد
 و از باده کمال او با فاضله صور النوع و خاص آن دارستی چشم سانی فیض و حاجی که عبارت از تجلی
 اعظم است با اصطلاح او حقیقه محمدیه با اصطلاح صاحب فتوحات و دورین نظم عدول با وضع ازستی
 چشم سانی کرده شد گفته آمد که مخرج بان باده کرده شده است عکس روی آن یار گفتم
 دیگر آنکه کمال است که در طبقه بنی آدم ظاهر شده و اتمام خواص نوعیه و استیفا را حکام نظام
 ایشان بآن متحقق شده بواسطه چهار سهته افراد کمال است که وجود ایشان بحجت مصلحت تفصیل
 مراتب اجمالیه و جوبیه است و فی الحدیث بشت الاعم مکارم الاخلاق و این اشاره به همین تفصیل
 تواند بود پس این افراد کمال را و رانل با شمع او کمالات و جوبیه فاضله آمد و در نشان
 دنیا از ایشان آثار جهان استعداد بر روست کار آمد مل و مذاهب پدید آمدند و اعلام و پشاه
 برافراشته شد و سبب بدایت جنایات بنی آدم گشت و تحقیقت جمیع افراد بنی آدم از حفظ
 المذنبین و این ایشان بآن حقیقت مجروده بوسعه از وجوه لطیف می شود و منبر

برکات نفوس کامه است چه نفوس مقارنه با اجساد و چه مفارقه از آنها و معاد این نفوس مخلوقات
ست و تجلی عظم و شمول شدن بغض آن بوجهی که انار وسطی ایشان را در خود متلاشی سازد
و انانیات صغیر را وجود پیدا نباشد و در پنج بیت لاحق این معانی بطریق ایجاز و لیسان
اشارات ادا کرده شد باز نکته دیگر ادا کرده آمد که تجلی عظم مبارک و معاد نفوس کامه است۔

باب دوم

از کتاب کلمات طیبات در ترجمه رساله اسرار العارفین و سیر الطائفة ^{البینة}

شیخ شهاب الدین سهروردی رحمه الله علیه

بسم الله الرحمن الرحيم

اما پسرخانه های قنبر ویران شدند و شهرهایش بے بنیاد فقر رحلت کردند و متشهان و متبرکان
بسیار شدند آنرا که مشغول به غیبت و دروغ و طالب دنیا و فریب و نفاق و بعضی بغل و غش
و حق و حسد و کبر و غضب و حرص و ریاء و الفار عداوت و رغبت امارت و صحبت ملاصقین و صفا
و این قسم و احوال حرام که دل را سیمیراند و چون شهادت پیچکان مقبول نیست اقتدا ایشان
و کلاه گیر خلق از ایشان چکند نه روا باشد فلهمذا خواسته که کتابی نویسم در علم سالکان و فقر و عبادت
و آنکه غرض تصدیق کرده و تقوی جولان داده و اسرار الطائفة البینة و سیر العارفین
باشد نهاده و حال سبکتر و لذت و توفیق و تماشای بهر چنانکه بشیر و غش داد و ما النصره الا
من عند الله و بهی کوشی قدیر و بالا جانبدار و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر
و نصیحتی دست ند بکر بدورن ازین چرا که نزدیکی حق از ذکر مسرور است و طاعتش

و فکر و تدبیر و کمالاتش باز میزد پس نزدیکی او بدون دوری خلق صورت نه بند و تعالی شانه
 چنانکه قرب سلطان و قرب بنده بودی که بدون بعد از خیر سلطان و غیر مولا راست نیاید سیر
 شیخ آنست که ذاتش قدس باشد و صفات ذمیه اش فانی و صفات حمیده اش باقی چه سیکه
 چیزه از صفات بشیه دریاست و ام که دیگر بران دلالت کند و راه نماید بر وظایف هر نشده
 صلاحیت مشقت ندارد و خود محتاج به شیمی و هر شای که او را معرفت و طریقت آموزد و کذا قال الشیخ
 ابو الغیث البینی رحمه الله علیه سیر که صوف و جبه پوشیده جبه و لذت نخورد و با سلاطین
 دامن نیانیا میزد و هر که نه چنین است در لباس انبیا و اهل سلوک خیانت و رزیده باشد و
 او انکرده سیر فقیر را مخاطب ملوک و سلاطین حلال نیست که از صحبت ایشان قلیش میبرد
 روایت است از ابن ابیطالب کرم الله وجهه که صحبت ملوک فتنه است و خوردن طعام شان سم
 قاتل که در آنست ندارد و فرمود رضی الله عنه علم معرفت است و دیدن روی ظالم قلب را سیاه می
 کند و معرفت ماصل نمی شود روایت است از ابوالحسن فزری رحمه الله علیه که گفت چنانکه از تاثیر
 صحبت بدکار نیکو کار شود همچنان نیکو کار بدکار گردد و هر که این مسله را انکار کند بطلان مکره
 و زندق است که انکار حدیث کرده آنکه فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم السجدة توشر و گفت
 علی رضی الله عنه صحبت صالحان نور و رحمت است اهل عالم را سیر سالک باید که بگریز مشغول
 باشد تا آنکه هر دو سه از مومنان بدنی زبانی باشد سیر اصل در اقامه مساکن و نیست
 نفس و ثمره ارادت اینست که خود را از اهل دنیا و صحبت انبیا و سلاطین و هوانه نفس دور
 سیر مرید مبتدی باید که از تمامی فضول همچو فضول نظر و فضول کلام و طعام و حله معاصی متغافل
 و کبار اجتناب کند سیر روایت است از ابوبکر شبلی رحمه الله علیه که گفت هر چه را خصوصاً
 مولا را باید که بغیر حاجت کلام نکند سیر هر گاه مرید از خود و غزله چهره آید خود
 بر قدم میخندد بابتی شکر و نیست و نه چنین فتنه گفته اند که زین فعل که فریاد اکثر است
 بعد از گفتن **یا رب** آنکه از این خیمت است نه عبادت زیرا که شیخ طریقی مرید نیست سیر

اصل و صریق فقیر پر میر کردن است از دنیا چنانکه رسول خدا فرمود صلی الله علیه و آله و سلم
 ان دنیا را اس کل خطیة و فتنة و بلیة سیرة مرید که فقیر باشد بقدر حاجت کسب کند
 و بجا فرایغ از کسب بذر کشوف شود و نشستن میان خلق نه پسندد و سواسی مراقبه و آن نظر
 کردن است در منیات به صفات حقین همچو عالم ملکوت و بعضی گفته اند مراقبه مراقبه سیرت بر آن
 بلا محظوظ غیب بهر لمح و لحظه سیرة خلوت ترک دادن اختلاط مردم است اگر میان ایشان باشد
 و بعضی گفته اند خالی شدن است از تمام افکار سوار ذکر اند و بعضی گفته اند آس گرفتن است
 بذر و مدت آن چهل روز است بقول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من اخلص الله اربعین
 صباحاً طهر بنایع الحکمة من قلبه علی سائده سیرة عزل دور شدن است
 از اهل زمانه بترک طمع از اماره نفس و شهواتش بزم پر بهیزگاری سیرة صحبت انبیا
 و اهل دنیا قلب بوسن را میراند نفوذ باطن منها و چون قلب بوسن بمیرد سنگ و کلون گردد پس
 هر چه خواهد گوید سیرة حسن بصری روایت کرد از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه که گفت هرگاه
 بیتی مردی را که بے حاجت با مردم اختلاط میکند و دنیا می طلبد و باز خدا را می طلبد پس بداند
 او زندیق و مردوست و دوزی است از دوزدان دنیا سیرة روایت است از ابو نضیر
 بطامی رحمه الله علیه که گفت طالب دنیا طالب خدا نباشد و اختلاط اهل سلوک و در طریق طلب
 خدا با سالکان است نه با اهل دنیا سیرة شیخه که بر قانون مذہب اهل سنت و جماعت
 و حرکات او موافق کتاب الله و سنت رسول الله نبود از قطع الطریق و دوزدان بدین است
 سیرة روایت است از علی بن ابی طالب کرم الله وجهه که گفت بدترین مردم و گمراه کننده
 مردم کسی است که غم دنیا خورد و پرسیدند دنیا دار کیست گفت آنکه زیاده از قوت شایه دوزی
 طلبد که او غنی است نه فقیر و لهذا امام شافعی رحمه الله علیه بر کسی که زیاده بر قوت روزی
 دارد مفسده فطر واجب گردانیده سیرة روایت است از علی کرم الله وجهه که گفت سه قلب
 قلب سلیم قلب غیب و قلب شهید - قلب سلیم آنست که جز معرفت خدا چیزی را نپسندد

وقلب میب آنکه از هر چیز بخداست عزوجل بازگردد وقلب شهید آنکه اول تعالی و تقدس را در هر
 چیز مشاهده کند سیرة شیخ باید که عارف و دانا باحوال مرید باشد تا حسب حال او
 نصیحت و گناهنامه حکمرده باشد و آنکه نه انجمن است مگر آه کننده سیرة مرید را نزدیک قلب
 او زده از حب دنیا باشد چه دنیا دار است پس فوره از آن همچو قطره خون است که چون
 در آب افتد تمام آب ناسد و تباه شود سیرة مشایخ طریقت گفته اند که صحبت تو گران فقیر
 سیم قاتل است که او را دولیست و حاصل این کلام آنکه از اهل دنیا بقدر استطاعت
 و امکان بپرهیزد چه صحبت دنیا در دلهای مردم جا کرده است پس از صحبت شان ضرر عظیم
 خواهد رسید سیرة زیارت است از ذوالنون مصری رحمه الله علیه که گفت هر که شب بخفت
 و در دوش غل یا خش است یا یکے از مسلمانان نام او از دیوان فقر اخراج کرده شود بعضی محققان
 گفته اند خش در مذہب شان این است که برادر سلمان خود را بنامش یاد کند سیرة بدان
 اسے طالب که هرگاه بینی کسی را در دنیا افتاده و بجای و رفعت و منزلت دل داده و اسطیف
 مردم دنیا شده پس بدوست گریستن بر نفس خودش نزدیک فقر کناره گرفتن است از حب دنیا
 سیرة فقیر و در تمام مذاهب اختلاط اهل دنیا و آمدن بر ملوک و سلاطین حلال نیست چنانکه
 فرمود علی بن ابیطالب رضی الله عنه بدترین فقریست که بر در امیر آید و نیکوترین امیریست
 است که بر در فقیر آید و روایت است که صاحب عراق سه سال مریض بود و سهل ابن عبد الله
 نسری را خواند تا وعا کند و بنظر غضا و شفقتش نگردد و آخر بمرکت دعا و نظر شفقتش شفا
 یافت باز سهل بچانه خود آمد و سه سال عزت اختیار کرد سیرة هر که همیشه بدین مشغول
 باشد همیشه از حق سبحانه و تعالی دور باشد که مشغولی دنیا حجابیست عظیم در راه نجات از
 اهل دنیا ذکر الله است تعالی و تقدس سیرة قدیم اول در راه سالکان و عارفان برین
 بالکلیه چنانکه فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم طالب الدنیا کالمیون طالبیاً
 للمعولی و از اکثر اهل سلوک منقول است که هرگاه همه با امری عظیم یکے را از ایشان

پیش آمدے بارچہ صوف یا کنار پوشیدے درخیز در گردن یا دریا یا در سر انداختہ مناجات
 بحر سبحانہ کردے و فی الحال مستجاب شدے ۔ و بدانکہ زنجیر بار سن در گردن یا دریا انداختن
 مستحسن است و سنت داؤد است علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ و السلام کہ مراد از ان ستر سبب حاجت
 کو وضع و انکار و فقر و حضور و رفت قلب احدی دیگر نیست و مریدان ست انچہ روایت
 است از بعض تابعین کہ گفت ویدیم عمر بن الخطاب را رضی اللہ عنہ کہ بر پشت شان اثر تازیانہ
 است پیش عبد اللہ بن عمر رضی اللہ عنہم گفتیم کہ امیر المؤمنین را دیدیم کہ بر پشت شان اثر تازیانہ است
 گفت سبحان اللہ کہ ام است کہ اخیر المؤمنین را تازیانہ زندہ اورا غرق است کہ در آن غلوت
 محاسبہ نفس میکند و شب جمہ دورہ برداشته نفس در آئینہ زندہ نگاہ کردی چنان کردی چنین
 کردی ۔ و الحیۃ علی الاختتام و علی رسولہ الصلوٰۃ و السلام

۲۵۹۵

خاتمہ

الحمد لله والمنته کہ کتاب مستطاب مسمی بہ کلیات طبیات بہ سن اہتمام و
 سعی والا کلام منشی ابن علی منیجر اخبار نیر اعظم مراد آباد باہ جون ۱۳۵۲
 بطبع مطبع العلوم مراد آباد مطبوع گشتہ سمرہ چشم شافان گردید۔

اشعار

چونکہ یہ کتاب بموجب ایکٹ ۱۰ سمرہ عد داخل رجسٹر گونٹ ہو چکی ہے
 کوئی صاحب بغیر ہماری اجازت کے قصہ طبع کا فراوین بلکہ جن کو
 جسدہ رجسٹرین مطلوب ہوں منشی ابن علی منیجر اخبار نیر اعظم مراد آباد سے
 طلب فراوین ۔

مستطاب

المستطاب حافظ عبد المجید و نجم الدین مالکان کتاب